میکرو فیلم تهیه شد

کتابخانهٔ آستانقدس

اسم کتاب مجموعه فارسی
مصنف
مؤلف شیخ بهائی و غیره
خطی نستعلیق مختلف السطر
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۲۷۸ ق عدد اوراق ۱۷۱
جزء کتب جنگ شماره
شمارهٔ عمومی ۹۶۸۸ شماره قبض
واقف خان باباخان سردار تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۲۶
طول ۲۰ عرض ۱۳ گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۲

[illegible]

تاریخ نقاب عباس ... ۱۲۴۶

[illegible]

کتابخانه آستان قدس

نسخهٔ نان و حلوا بسم الله الرحمن الرحیم من قول شیخ بهاء الدین علیه الرحمه

ایها اللاهی عن العهد القدیم / ایها الساهی عن النهج القویم

استمع ماذا یقول العندلیب / حیث یروی من احادیث الحبیب

مرحبا ای بلبل بستان حی / کامدی از جانب بستان حی

یا برید الحی اخبرنی بما / قاله فی حقنا اهل الحمی

هل صبوا عنا و مالوا للوفا / ام علی الهجر استمروا و الجفا

مرحبا ای پیک فرخ فال من / مرحبا ای پیک اقبال من

مرحبا ای عندلیب خوشنوا / فارغم کردی ز قید ماسوا

ای نواهای تو نار موقده / زد به هر بندم هزار آتشکده

مرحبا ای هدهد شهر سبا / مرحبا ای پیک جانان مرحبا

از

مرحبا ای طوطی شکرشکن / تلخ شد از هجرت عیش انجمن

بازگو از نجد و از یاران نجد / تا در و دیوار را آری بوجد

بازگو از زمزم و خیف و منا / وارهان دل از غم و جان از عنا

بازگو از مسکن و ماوای ما / بازگو از یار و از یاری ما

آنکه از ما بی سبب افشاند دست / عهد را ببرید و پیمان را شکست

از زبان آن نگار تندخو / از پی تسکین دل حرفی بگو

یاد ایامیکه با ما داشتی / گاه در خشم و گهی در آشتی

ای خوش آن دوران که گاهی از کرم / در ره مهر و وفا میزد قدم

شب که بودم با هزاران کوه درد / سر بزانوی غمش بنشسته فرد

جان به لب از حسرت گفتار او / دل پر از [illegible] دیدار او

سال ۱۳ ... بازبینی شد

آن قیامت قامت پیمان‌شکن — آتش دوران بلای مرد و زن

فتنهٔ ایام و آشوب زمان — خانه‌سوز صد چو من بی‌خانمان

از درم ناگه درآمد بی‌حجاب — لب گزان از رخ برافکنده نقاب

کاکل مشکین بدوش انداخته — در نگاهی کار عالم ساخته

گفت ای شیدا دل مفتون من — دی بلاکش عاشق محزون من

کیف حال القلب فی نار الفراق — گفتمش والله حالی لا یطاق

تکیه زد بنشست بر بالین من — رفت و با خود برد عقل و دین من

گفتمش کای بت ای خوش‌خرام — قال نصف اللیل لیکن فی المنام

قد صرفت العمر فی قیل و قال — یا ندیمی قم فقد ضاق المجال

واسقنی تلک المدام السلسبیل — انها تهدی الی خیر السبیل

هر

فصل فی التأسف والندامة علی صرف العمر

هاتها صهبا من الخمر الجنان — دع کؤسا واسقنیها بالدنان

واخلع النعلین یا هذا الندیم — انها نار اضائت للکلیم

ضاق وقت العمر عن آلاتها — هاتها من غیر عصر هاتها

قم ازل عنی بها رسم الهموم — ان عمری ضاع فی علم الرسوم

علم رسمی سر بسر قیل است و قال — نه از او کیفیتی حاصل نه حال

زو نگردد بر تو هرگز کشف راز — گر بود شاگرد تو صد فخر راز

طبع را افسردگی بخشد مدام — مولوی باور ندارد این کلام

علم نبود غیر علم عاشقی — ما بقی تلبیس ابلیس شقی

دل که پاک از عشق معشوقی بود — بیت آن دل کهنه صندوقی بود

تا کی افسون و زراق بی‌شمار — از خدا و مصطفی اندیشه دار
وز هیولا تا کی این گفت و گو — ره بمعنی آر و از صورت مگو
هرکه نبود مبتلای ماهرو — اسم او از لوح انسانی بشو
دل که فارغ باشد از مهر بتان — لتهٔ حیضی بخوان آغشته دان
وه چه خوش میخواند از راه حجاز — آن عرب ابن حبیب در عشق مجاز
کل من لم یعشق الوجه الحسن — قرب الرحل الیه والرسن
یعنی آنکس را که نبود عشق یار — بهر او پالان و افساری بیار
سینه خالی ز عشق گلرخان — کهنه انبانی بود پر استخوان
دل که فارغ شد ز عشق گلعذار — سنگ استنجای شیطانش شمار
این علوم و این خیالات صور — فضلهٔ شیطان بود در آن حجر

تو نه

۴

تو نهی عشق از دل تهی — سنگ استنجای شیطان بهتری
شرم بادت زانکه داری ای دغا — ای مدرس درس عشقی هم بگو
لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی — سنگ استنجای شیطان در بغل
چند چند از حکمت یونانیان — حکمت ایمانیان را هم بخوان
سرور عالم شه دنیا و دین — سؤر مؤمن را شفا گفت ای حزین
دل منور کن ز انوار جلی — چند باشی کاسه‌لیس بوعلی
سؤر افلاطون و سؤر بوعلی — کی شفا گفته نبی منجلی
گر ترا گویند از غیرت همین — هفت روز اندر ندای مرد لقین
تو در این یکهفته مشغول کدام — مضطرب خواهی شد ای مرد تمام
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم — هندسه یا رمل یا اعلام شوم
(اعداد)

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

سینه را در عاشقی صد چاک کن | دل از این آلودگیها پاک کن
وه چه خوش گفت از روی طرب | با دف و نی خوش آن عرب مرد
ایها القوم الذی فی المدرسه | کل ما حصلتموه وسوسه
فکرکم ان کان فی غیر الحبیب | ما لکم فی نشأة الاخری نصیب
فاغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد | کل علم لیس ینجی فی المعاد
تا توانی جرعه‌ای از جام قدم | بر نهادی ریز از روی کرم
تا کند شق این دو گل پندار را | هم بجسم ار پسندد یار را
هر کرا توفیق حق آید دلیل | عزلتی برگزیند از قال و قیل
عز اندر عزلت آمد ای فلان | تو چه خواهی زین خلایق این و آن
پای کش از دامن عزلت بدر | چند گردی چون گدایان در بدر

گر ز دود

گر ز دود نفس شیطانی امان | رو نهان شو چون پری از مردمان
از حقیقت بر تو گر آید دری | از مجاز آن مرد تا بگذری
گر تو خواهی عرش دنیا و دین | عزلتی از مردم عالم گزین
چون شب قدر از همه مستور شد | لاجرم از پای تا سر نور شد
تا تو نیز از خلق پنهان آیی | لیلة القدری و اسم اعظمی
رو بعزلت آر ای فرزانه مرد | در جمیع ما سوی الله باش فرد
عزلت آمد گنج مقصود ای حزین | لیک اگر با زهد و علم آید قرین
عزلت بی عین علم آن ذلت است | ور بود بی زای زهد آن علت است
زهد و علم ار مجتمع نبود بهم | کی توان زد از ره عزلت قدم
علم چه بود آنکه ره بنمایدت | زنگ گمراهی ز دل بزدایدت

این هوسها از سر بیرون کنند / خوف و خشیت در دلت افزون کنند

خشیت الله را نشان از علم دان / انما یخشی تو در قرآن بخوان

سینه را از علم و خوف آباد کن / رو حدیث لو علمتم یاد کن

علم زیب از فقر باید ای پسر / نی بباغ و راغ و اسب و گاو و خر

سو لو پر آهت دایم این کلمان / گو بیاید زیب را آب جهان

نقص علم است ای جناب مولوی / حشمت و مال و منال دنیوی

تا قم و خر چند پویی چون شهان / مرغ و ماهی چند آری بر خوان

خود بده انصاف ای صاحب کمال / کی شود پنهان میسر از حلال

ای علم افراشته در علم و دین / از چه شد ماکول و ملبوست چنین

چند مال مشتبهناک آری بکف / تا که باشی نرم پس چون خس علف

عاقبت سازد ترا از دین بری / این خورد گردد پلیدی وین دری

لقمه کاید از طریق مشتبه / خاک خور خاک و بدان دهان منه

کان ترا از راه دین مفتون کند / نور عرفان از دلت بیرون کند

لقمه نانیکه باشد شبهناک / در حریم کعبه ابراهیم پاک

گر بدست خود فشاندی تخم آن / در لگد و جرح کردی سنگ آن

ور میان تو در حصار دشت آسیا کرد / در سنگ کعبه آسش دستاس گرد

ور بآب زمزمش کردی عجین / مریم آیین پیکری از حور عین

ور بخواندی بر خمیرش بعد / فاتحه با قل هو الله احد

ور بدی از شاخ طوبی آتشش / ور بدی روح الامین هیزم کشش

ور تو برخواندی هزاران بسمله / بر سر آن لقمه پردوله

عاقبت خبثش ظاهر شود / نفس از آن لقمه ترا قاهر شود

ور زه طاعت ترا پیچان کند / خانهٔ دین ترا ویران کند

درد دینت گر بود ای مرد راه / چاره دین کن که شد دینت تباه

از هوس بگذر رها کن کبر و فخر / با زلال آن قناعت در کش

گر نباشد جامهٔ اطلس ترا / کهنه دلق ساتر تن بس ترا

ور نه عنبر نبودت با قند و نبات / خوش بود دوغ و به نان خشک

ور نباشد مشربه از زر ناب / میتوانی از کف خود خورد آب

ور نباشد فرش ابریشم طراز / با حصیر کهنهٔ مسجد بساز

ور نباشد مرکب زرین لجام / میتوان هم زد بپای خویش گام

ور نباشد دور باش از پیش و پس / دور باش نفرت خلق از تو بس

ور نباشد خانه‌های زرنگار / میتوان بردن بسر در کنج غار

ور نباشد شانه‌ات از بهر ریش / شانه بتوان کرد با انگشت خویش

هر چه بینی در جهان دارد عوض / در عوض گردد ترا حاصل غرض

بی عوض دانی چه باشد در جهان / عمر باشد قدر عمر خود بدان

فصل فی قصیدة المتفرقه متضمن کلام ربانی قوله ان الله یأمرکم

ابذلوا ارواحکم یا عاشقین / ان تکونوا فی هوانا صادقین

گوی دولت آن سعادتمند برد / کاو بپای دلبر خود جان سپرد

گر همی خواهی حیات عیش خوش / گاو نفس خویش را اول بکش

در هوایش کن نثار دوست جان / رو عوان بین ذلک را بخوان

پیر چون گشتی گران جانی مکن / گوسفند پیر قربانی مکن

شد همه بر باد ایام شباب
بهر دین یک ذره ننمودی شتاب

عمرت از پنجه گذشت و یک سجود
گت بکار آید نکردی ای عنود

حالیا ای عندلیب کهنه سال
ساز افغانی و بگشندی ببال

چون نکردی ناله در فصل بهار
در خزان باری قضا کن زینهار

ما که داشتی زینت را ربود
توبه البته کن هست تعد بود

غرق دریای گناهی تا بکی
از معاصی رو سیاهی تا بکی

جد تو آدم بهشتش جای بود
قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه چون کرد گفتندش تمام
مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه
داخل جنت شوی ای روسیاه

فصل فی تأویل قول النبی حب الوطن من الایمان

ایها المأسور فی قید الذنوب
ایها المحروم من سر الغیوب

لا تقم فی اسر لذات الجسد
انها فی جیدها حبل من مسد

ثم توجه شطر اقلیم النعیم
واذکر الاوطان فی العهد القدیم

گنج علم ما ظهر مع ما بطن
گفت از ایمان بود حب الوطن

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهریست کو را نام نیست

زانکه از دنیاست این اوطان تمام
مدح دنیا کی کند خیر الانام

حب دنیا هست رأس هر خطا
از خطا کی میشود ایمان عطا

ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر
کاورد رو سوی آن بی نام شهر

تو در این دنیا غریبی ای پسر
خو بغربت کرده خاکت بسر

آنقدر در شهر تن ماندی اسیر
کان وطن یکباره رفت از ضمیر

رو بتاب از جسم و جان را شاد کن / موطن اصلی خود را یاد کن

تا بچند ای شاهباز پر فتوح / باز مانی دور از اقلیم روح

حیف باشد از تو ای صاحب هنر / کاندرین ویرانه ریزی بال و پر

تا بکی ای هدهد شهر سبا / در غریبی مانده باشی بسته پا

جهد کن این بند از پا باز کن / بر فراز لامکان پرواز کن

تا بکی در چاه طبعی سرنگون / یوسفی یوسف بیا از چه برون

تا عزیز مصر ربانی شوی / وارهی از جسم و روحانی شوی

فصل فی ان البلاء والمحن تحفة للطریق

ایها القلب الحزین المبتلا / فی طریق العشق انواع البلا

لکن القلب الشوق الممتحن / لا یبالی بالبلایا والمحن

لمهرنه

سهل باشد در ره فقر و عنا / گر رسد شاها تعب جان را عنا

رنج و راحت دان چو شد مطلب بزرگ / گرد گله توتیای چشم گرگ

کی بود در راه عشق آسوده کی / سربسر درد است و خون پالوده کی

تا نسازی بر خود آسایش حرام / کی توانی زد براه عشق گام

غیر ناکامی درین ره کام نیست / راه عشق است این ره حمام نیست

نیست جز تقوی درین ره توشه / نان و حلوا را بنه در گوشه

نان و حلوا چیست جاه و مال تو / باغ و راغ و حشمت و اقبال تو

نان و حلوا چیست فرزند و زنت / کو شده همچو غل در گردنت

نان و حلوا چیست این طول امل / وین غرور نفس و علم بی عمل

نان و حلوا چیست گویم با تو فاش / این همه سعی تو از بهر معاش

چند باشی بهر این حلوا و نان / زیر منت از فلان و از فلان

بعد این حلوا و نان آرام تو / شسته از لوح توکل نام تو

هیچ پرگوشت نخورده ای لئیم / حرف الرزق علی رب الکریم

رو قناعت پیشه کن در کنج صبر / پند خود گیر از سگ آن پیر گبر

بر تو گر از صبر تنگ آید دری / از سگ گرگین گبران کمتری

حکایت علی سبیل التمثیل از پیر عابد

عابدی در کوه لبنان بد مقیم / در بن غاری چه اصحاب رقیم

روی دل از غیر حق برتافته / کنج عزلت را ز عزت یافته

روزها میبود مشغول صیام / یک ته نان میرسیدش وقت شام

نصف آن شامش بدی نصفی سحور / از قناعت داشت در دل صد سرور

بر همین منوال حالش میگذشت / نامدی زان کوه هرگز سوی دشت

از قضا یکشب نیامد آن رغیف / شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف

کرد مغرب را ادا آنگه عشا / دل پر از وسواس از بهر غذا

بسکه بود از بهر قوتش اضطراب / نه عبادت کرد شب عابد نه خواب

صبح چون شد زان مقام دلپذیر / بهر قوتی آمد آن عابد بزیر

بود یک قریه بقرب آن جبل / اهل آن قریه همه گبر دغل

عابد آمد در بر گبری ستاد / گبر او را یک دو نان جو بداد

بستد آن نان را و شکر او بگفت / در وصول طعمه اش خاطر شکفت

کرد آهنگ مقام دلپذیر / تا کند افطار از آن خبز شعیر

در سرای گبر بد گرگین سگی / مانده از جوع استخوانی و رگی

پیش او گر خط پرگاری کشی | شکل نان بیند بمیرد از خوشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خبر | خبز پندارد رود هوشش ز سر
کلب در دنبال عابد بو گرفت | آمد از دنبال و جیب او گرفت
زان دو نان عابد یکی پیشش فکند | پس روان شد تا نیابد زو گزند
سگ بخورد آن نان و از پی آمدش | تا مگر بار دگر آزاردش
عابد آن نان دگر دادش روان | تا که از آزار او یابد امان
سگ بخورد آن نان از دنبال مرد | شد روان و روی خود واپس نکرد
همچو سایه از پی او میدوید | عفعفی میکرد و در پیشش ایستید
گفت عابد چون بدید آن ماجرا | من سگی چون تو ندیدم بی حیا
صاحبت غیر از دو نان چون نداد | هر دو را خود بستدی ای کج نهاد

دیگرم

دیگرم از پی دویدن بهر چیست | این همه خشم دویدن بهر چیست
سگ بنطق آمد که ای صاحب کمال | بیحیا من نیستم چشمت بمال
هست از آن روزی که من بودم صغیر | سگ منم دربانه این کبیر پیر
گوسفندش را شبانی میکنم | خانه اش را پاسبانی میکنم
گاه گاهی نیم نانی میدهد | گاه هست استخوانم میدهد
گاه غافل گردد از اطعام من | از تغافل تلخ گردد کام من
هفته هفته بگذرد کاین ناتوان | نه ز نان یابم نشان نه استخوان
گاه باشد هم که پیر پرمحن | نان نیابد بهر خود نه بهر من
بگذرد بسیار بر من صبح و شام | لا اری خبزا ولا القی الطعام
که بجویم میزنند که سنگها | از در او من نمیگردم جدا

چونکه بر درگاه او پروردهام / رو بدرگاه دگر تا کردهام
هست کارم بر در این پیر گبر / گاه شکر نعمت او گاه صبر
تا قمار عشق با او باختم / جز در او من دری نشناختم
تو که نامد یکشبی نانت بدست / در بنای صبر تو آمد شکست
از در رزاق خود بر تافتی / بر در گبری روان بشتافتی
بهر نانی پشت را بگذاشتی / کرده با دشمن او آشتی
خود بده انصاف ای مرد گزین / هیچ با ترکیب من یا تو ببین
مرد عابد زان سخن مدهوش شد / دست خود بر سر زد و بیهوش شد
ای سگ نفس بهایی یاد گیر / این طبیعت از سگ آن مرد پیر
بر تو گر از صبر نگشاید دری / از سگ گرگین گبری کمتری

فصل فی ذم اهل الریا

نان و حلوا چیست ای شوریده سر / متقی خود را نمودن بهر زر
دعوی زهد از برای عز و جاه / لاف تقوی از پی تعظیم شاه
تو نپنداری که این لاف دروغ / هرگز افتد نان تلبیست بدوغ
خورده بشناسند در عالم بسی / وا رهند از کار و بار هر کسی
زیرکانند در یسار و یمین / از پی رد و قبول اندر کمین
با همه خودبینی و کبر و منی / لاف تقوی و عدالت میزنی
سر بسر کار تو در لیل و نهار / سعی در تحصیل جاه و اعتبار
دین فروشی از پی مال حرام / مکر و حیلت بهر تسخیر عوام
این عدالت با وجود این صفات / هست دایم برقرار و بر ثبات

بر سرش داخل نمود و لا ادری | این عدالت هست کوه بو قبیس

حکایت المرأة الزانیة

بود در شهری پیره زنی | کهنه رندی حیله بازی پر فنی

نام او بی بی تمیز خالدار | در تمامش بود عیب بیشمار

با جوانی هیچ معنی سر نکرد | نامرادان را بسی آدی مراد

در جهت آزی ادبش زود بود | دائما طاعونش در کرد بود

از بهر کس که جستی بناز | میشدی فی الحال مشغول نماز

کم شدی خالی دو وارش از رقم | بر مراد هر کسی میرد قسم

بابها مفتوحة للداخلین | رجلها مرفوعة للفاعلین

گفت باو زندگی کای پیره زن | حیرتی دارم از این کار تو من

این

این وضو از سنگ حاشبحت را | این وضو نبود سد اسکندر است

نیت از آداب این محکم وضو | یکره از بهر خدا با من بگو

این خباثتهای پی در پی که هست | هیچ ناید در وضوی تو شکست

فصل فی ذم اصحاب التدریس

نان و حلواست این تدریس تو | کان بود سرمایه تلبیس تو

بهر اظهار فضیلت معرکه | ساختی افتادی اندر مهلکه

ما که عام چند سازی رام خود | با صد افسون داد دادر دام خود

چند بحث پوچ در این هی تو لا | چند بنایی کرف اندر کتاب

نه فروعت محکم آمد نه اصول | شرم بادت از خدا و از رسول

اندرین ره چند دانی قول تو | این ریایی درس نامعقول تو

درس را نوبت نباشد گر عرض | لیس درس انه بئس المرض
اب دولت برد از عرس ها حیث | آنکه خود را زین مرض آزاد ساخت

فصل فی ذم ابلیس علیه اللعنه

نان و حلوا چیست اسباب جهان | آفت جان که ایست آن و نهان
آنکه از قرب خدا دورت کند | وانکه از راه هدی کورت کند
وانکه خود را از سران یا شقی | در ره تحقیق دور از متقی
محو کرد این نان و حلوا کام تو | برد یکسر رونق اسلام تو
برکن این اسباب را از بیخ و بن | کوه در دریای آتش قطع کن
آتش اندر زن ازین حلوا و نان | وا رهان خود را ازین بار گران
جمله سعیت بهر دنیای دنی است | بهر عقبی می ندانی سعی چیست

در ره آن موشکافی ای شقی | در ره این کند فهم و احمقی
در پی آن میدوی از جان و دل | در پی این مانده چون خر بگل

فصل فی سؤال العارف عن المنعم

عارفی از منعمی کرد این سؤال | کی دل تو از پی مال و منال
سعی تو از بهر دنیای دنی | تا چه مقدار است ای مرد غنی
گفت بیرون است از حد شمار | کار من این است در لیل و نهار
عارفش آنگه بگفتا ای دنی | حاصلش چیست بگفتا اندکی
آنچه مقصود است ای روشن ضمیر | بر نیاید آن گر عشر عشیر
گفت عارف ای که هستی روز و شب | در پی تحصیل آن در تاب و تب
شغل آن را قبله خود ساختی | عمر خود را بر سر آن باختی

آنچه او میخواستی حاصل نشد / مدعای خود از آن واصل نشد

داد عقبی کان ز دنیا برتر است / وز پی آن سعی خواجه کمتر است

چون شود حاصل ترا چیزی از آن / من بگویم خود بگو ای نکته‌دان

فصل فی ذم خدمة السلاطین

هان و هان چون میدانی ای پسر / قرب سلطانست آتش زان الحذر

میبرد هوش از سر و دل از قرار / الفرار از قرب سلطان الفرار

ای خوش آن مقبل که کرد از این خبث / کام از این حلوا و نان شیرین خبث

قرب سلطان آفت جان میشود / پای بند راه ایمان میشود

حیف باشد از تو ای صاحب سلوک / کین همه زاری بتعظیم ملوک

جرعه از بحر قرآن نوش کن / آیه لا ترکنوا را گوش کن

درن

لذت تخصیص در وقت خطاب / آن کند کان ناید از صد خم شراب

هر زمان که شاه گوید شیخنا / شیخ مدهوش گردد زان ندا

مست و مدهوش خطاب شه کشد / هر زمان پیش شه سجده کند

میرسد گوئیا این شاه را / هیچ ناید در دلش الله را

الله الله این چه اسلام و دین است / شرک باشد این برب العالمین

حکایت العارف الذی قوته العلف

نوجوانی از خواص پادشاه / میشدی با حشمت و تمکین براه

دل ز نعیم جهان و سر پر از هوس / جمله اسباب تنعم پیش و پس

بر یکی عارف در آن صحرا گذشت / کو علف میخورد چون آهو بدشت

تر زبان از ذکر حی لا یموت / شکر گویان کش میسر گشت قوت

نوجوان سویش خرامید و بکف — کی شدی با او شبستان در نهفت

زرد گشته چون زمرد روی تو — چونکه ناید جز علف در چنگ تو

شد تنت چون عنکبوت از لاغری — چون گوزنان لیکه در صحرا چری

گر بدی چون تو رصد منکار شاه — در علف خوردن شدی عمرت تباه

پیر گفتش ای جوان‌ها مدار — کت بود در حد منت شاه افتخار

گر چو من تو نیز میخوردی علف — نا شدی عمرت در آن مدت تلف

فصل در ذم المستهلکین المناصب

نان و حلوای تقیت ابلهانه برد — منصب دنیاست گرد آن مگرد

گر بپالاید از او دست و دهان — روی آسایش نبینی در جهان

بر سر آن زهر روزان و شبان — چند خواهی بود لرزان و طپان

مرغ

منصب دنیاست ای صاحب فنون — آنکه آردت همچنین خار و زبون

منصب دنیا نمیدانی که چیست — من بگویم با تو بیک عیب چیست

منصب دنیاست آن کش پی نهاد — آنکه داده خرمن عمرت بباد

آنکه کرده راه خود را پای مرد — آنکه مستت زد کوی حرمان جای مرد

آنکه آتش مایه بدنامیست — آنکه کاتش بسر ناکامیست

آنکه هر ساعت نهان از خواص و عام — کاسه زهرت فرو ریزد بکام

ای خوشا آنان که دنیا را زرشت — رفت همچون نشئه مردان در بهشت

روشنش خواهمش چندی ای فلان — که فراموشت شود لطف بیان

مولوی معنوی در مثنویش — نکته گفته است گر او بشنوی

مثنوی

ترک دنیا گیر تا سلطان شوی / ورنه گر چرخی تو سرگردان شوی

زهر دارد در درون دنیا چو مار / گرچه دارد ظاهرش نقش و نگار

زهر این مار منقش قاتل است / می‌گریزد زو هر آنکس عاقل است

زان سبب فرمود شاه اولیا / اتقیا هستند بی‌شک اولیا

نان و حلوا چیست این اعمال تو / جبهٔ پشمین ردای شال تو

این مقام فقر خورشید اقتدار / کی شود حاصل کسی را در کنار

زین ردا و جبه‌ات ای کج نهاد / این دو بیت مثنوی آمد بیاد

مثنوی

ظاهرت چون گور کافر پر حلل / وندرون قهر خدای عز و جل

از برون طعنه زنی بر بایزید / وز درونت ننگ می‌دارد یزید

ظاهرت

ظاهرت گر هست با باطن یکی / در بهشت جاودان تو بی‌شکی

رو بسوز این جبهٔ ناپاک را / وین عصا و شانه و مسواک را

ور موافق شد درونت با برون / رفته باشی در جهنم سرنگون

ظاهر و باطن یکی باشد یکی / تا بیابی راه حق را اندکی

فصل في الترغيب وحفظ اللسان

نان و حلوا چیست قیل و قال تو / وین زبان پردازی بی‌حال تو

گوش بگشا لب فرو بند از مقال / هفته هفته ماه ماه و سال سال

ای خوشا آن کو زبان در حصن سکوت / بسته لب در فکر حی لایموت

خامشی باشد زبان اهل حال / گر بجنباند لب گردد لال

روشنست از خامشیت چندی العلا / تا فراموشت شود نطق بیان

چند باشی با کسان بی‌فروغ / کار ایشان نیست جز دروغ اندر دروغ

وارهان خود را ازین هم‌صحبتان / جمله مهتابند و دین تابع کسان

صحبت ایشان از بهر نصیب / باری از صحبت ایشان بی‌نصیب

فصل در اشارهٔ قول السید صلوات الله علیه وآله یا عبد کن خفیاً فام بهر دو طعام جید

نان و حلوا چیست ای نیکو سرشت / این عبادت و تنهایی تو بهشت

نزد اهل دل بود دل کاستن / در عبادت مزد از حق خواستن

رو حدیث یا عبد ای حقیر / از کلام شاه مردان یاد گیر

قاد آن مزدگیر زین گروه / خدمت با مزد کی دارد شکوه

چشم بر اجر عمل انگوری است / طاعت از بهر طمع از آن دور است

عابدی کو بهر طاعت نان خواست / کج عبادت کرد نی از هش رواست

تا کی

تا کی در مزد داری چشم تیز / مزد ازین بهتر چه خواهی ای عزیز

کو ترا از لطف و فضل با مزید / از برای خدمت خود برگزید

با همه آلودگی قدرت نگاشت / بر دلت تشریف خدمت گذاشت

فصل في الشوق الى الاقداح

یا ندیمی ضاع عمري وانقضى / قم لاستدراك وقت قد مضى

واعطني كأساً من الخمر الطهور / انها مفتاح ابواب السرور

خلص الارواح من قيد الهموم / اطلع الاشباح من شر الغموم

کاندرین ویرانهٔ پر وسوسه / دل گرفت از خانقاه و مدرسه

نه ز خلوت کام بستم نه ز سیر / نه ز مسجد طرف بستم نه ز دیر

عالمی خواهم ازین عالم بدر / تا بکام دل کنم خاکی به سر

صلح کل کردیم با کل البشر
تو به ما خصمی کن و نیکی نگر

حالت ما نیست رنجیدن ز کس
گر بیازارد نگوییمش که بس

اشغف قلبي لقا القلب الرحيم
بالتي تحيي بها العظم الرميم

حمرة من نار موسى نورها
انها قلبي وصدري طورها

داؤها ارجاع ايام الشباب
من يذق منها عن الكونين تاب

قم فلا تمهل فان الصبح لاح
والثريا غربت والليل راح

يا نديمي قم فان العمر ضاع
لا يطيب العيش الا بالسماع

واطربني ذكر ايام الفراق
ان ذكر العهد مما لا يطاق

قم وزمزم لي باشعار العرب
كي يتم الحظ في دار العرب

وافتتح منها بنظم انتساب
قلته في بعض ايام الشباب

فرد

قد صرفت العمر في قيل وقال
يا نديمي قم فقد ضاق المجال

ثم زمزم لي باشعار العجم
كي تريح الروح من هم الحجم

وابتدا منها ببيت المثنوي
للحكيم المولوي المعنوي

فصل في قول المثنوي المعنوي

بشنو از نی چون حکایت میکند
وز جداییها شکایت میکند

کز نیستان تا مرا ببریده اند
در نفیرم مرد و زن نالیده اند

گر تو باشی تازه رو دارجان
رو کتاب نان و حلوا را بخوان

چند باشی نان و حلوای مجاز
توشه زین نان و حلوا هم بساز

قوه حاصل کن تو از کسب هنر
قوت تن بگذار بهر گاو و خر

وارده خلقت درآید موت تنت
کاهدت از هیبتش وا دیدنت

توشه آز ابد لقای مرد کار | کمرک کو باش قوت مور وار
فهم و خاطبنی بکل الالسنه | عقل و قلبی بنه من دا لسنه
انه فی غفلة عن حاله | خالط فی تیه عن قاله
کل آن حالت بود قید جدید | قائل من اهله هل من مزید
ما به فی البغی من صیل الطراق | قائم من شکره لا یستفیق
عاکف دهرا علی اعتابه | یجرم الکفار من ابوابه
کم ایادی و هو لا یصغی الثناء | والفؤادی والفؤادی والفؤاد
یا بهائی اتخذ قلبا سواه | فهو ما معهود الا هواه
هرچه غیر از دوست باشد ای پسر | نان و حلوا کردم نامم بسر

[illegible] للمذنب الحقیر [illegible] ۱۲۲۲ [illegible]
[illegible] هفت و هفت هجری [illegible]

زیارت مفجعه جناب صاحب بسم الله الرحمن الرحیم لا مزار حضرت سید الشهداء
بنام خدای بخشاینده مهربان

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله
سلام بر تو باد ای پدر عبد الله سلام بر تو باد ای فرزند پیغمبر خدا
السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن فاطمة
سلام بر تو باد ای فرزند امیر مؤمنان سلام بر تو باد ای فرزند فاطمه
الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک یا اخا الحسن
زهرا که آقای زنان عالمین است سلام بر تو باد ای برادر حسن
الرضا السلام علیک یا ابا الائمة المعصومین الهداة السلام
رضا سلام بر تو باد ای پدر ائمه که معصوم اند و هدایت کننده سلام
علیک و علیهم اجمعین و رحمة الله و برکاته السلام علیک
بر تو باد و بر ایشان همگی و رحمت خدا سلام بر تو باد
السلام یا صاحب المصیبة الراتبة السلام علیک یا صریع
ای صاحب مصیبت راتب سلام بر تو باد ای افتاده
الدمعة الساکبة المفجوع الحزین المذبوح الطعین و المقطوع
اشک چشم که ریزان و مفجوع حزین و سربریده نیزه زده شده و رگ گردن

الوتين ومعفر الخدين ومجروح الوجنتين وداجي للوريدين
و بره رگهای گلوی او بوده و رگ گردن زخم شده و چشمهای گریان کشته و از رگهای گردن

وباكي العينين المقتول يوم الاثنين ريحانة رسول الله
و هر دو چشمهایش گریان کشته روز دوشنبه ریحانه رسول خدا

صلى الله عليه وآله ابا عبد الله الحسين ع السلام عليك
درود خدا بر او و آل او ابا عبد الله الحسين سلام بر تو باد

يا قتيل الظماء السلام عليك يا غريب الغرباء السلام
ای کشته تشنه سلام بر تو باد ای غریب غریبان سلام

عليك يا اسير الكربات ومسلوب الرداء والمذبوح من
بر تو ای گرفتار مصیبتها و لباسش غارت شده و سر بریده از

القفاء ومسبي النساء ومحروق الخباء والمخضب
قفا و زنهایش برهنه شده و خیمهایش سوخته شده و بدنش

الدماء واحزناه عليك يا ابن رسول الله ويا ابن محمد
بخون آلوده وای بر حزن من بر تو ای فرزند رسول خدا و پسر محمد

المصطفى ص واسفاه عليك يا ابن علي المرتضى
مصطفی وای بر غصه من بر تو ای پسر علی مرتضی

وا لهفاه عليك يا ابن فاطمة الزهراء وابن خديجة
وای بر درد من بر تو ای پسر فاطمه زهراء و پسر خدیجه

الكبرى واخا الحسن الرضا وابا الائمة الهدى السلام
کبری و برادر حسن پسندیده و پدر ائمه هدی سلام

علی

عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا مصباح الدجى والرجا
بر تو ای ابا عبد الله سلام بر تو ای چراغ شب تاریک و امید

المرتجى السلام عليك يا حبيب الرحمن ويا شريك القرآن
امید کرده شده سلام بر تو ای حبیب خدا وای شریک قرآن

ويا صاحب المصائب والاحزان السلام عليك يا من
وای صاحب مصیبتها و غمها سلام بر تو ای آنکه

نحره منحور وصدره مكسور ورأسه على القناة مشهور
گلوی او را بریدند و سینه او را شکستند و سر او بالای نیزه مشهور بود

السلام عليك يا من بكت له السماء بالدماء السلام
سلام بر تو ای آنکه گریست برای او آسمان بخون سلام

عليك يا قتيل الظماء السلام عليك يا من جسمه
بر تو ای کشته تشنه سلام بر تو ای آنکه جسم او

غريق بالدماء السلام عليك يا من التجى الى قومه
غرقه بخون بود سلام بر تو ای آنکه رسانید بقوم

بحجة فانكروها ونقضوا بيعته وخانوا رسول الله في
حجت خدا را پس انکار کردند و بشکستند بیعت او را و خیانت کردند بوصیت رسول

وصيته وخانوا عليه وعلى عترته وقتلوا اخاه وزوج
خدا صلی الله و خیانت کردند بر او و بر اولاد او و کشتند برادر او را و زوج

ابنته وذبحوا سبطه وابن كريمته وقتلوه عطشانا بغصته و
دختر پیغمبر او را ذبح کردند فرزند او را و پسر کریمه او را و کشتند او را تشنه باغصه

وحرّقوا خباءه وهتكوا حرمته وسلبوا بناته ونساءه واحزناه
ودر زدند خیمه او را وهتک حرمتش کردند وبرهنه کردند دختران وزنان او را وای بر حزن
علیک یابن رسول الله ویابن محمّد المصطفی وا اسفاه علیک
بر تو ای پسر پیغمبر خدا و پسر محمد مصطفی وای بر غم من بر تو
یابن علیّ المرتضی وا لهفاه علیک یابن فاطمة الزهراء
ای فرزند علی مرتضی ووای بر حزن من بر تو ای فرزند فاطمه زهرا
وابن خدیجة الکبری واخا الحسن الرضا وابا الأئمة الهدی
وپسر خدیجه کبری وبرادر حسن پسندیده وپدر ائمه هدی علیهم السلام
السلام علیک یا من دمه غسله وشیبه قطنه والتراب
سلام بر تو ای آنکه خون او غسل او شده ومحاسن او پنبه او وخاک
کافوره ونسج الریاح اکفانه والقناة الخطّی نعشه وفی
کافور او وبافته بادها کفن او شده ونیزه خطی جنازه او شده ودر
قلوب من والاه قبره السلام علیک یا غریب الأوطان
دلهای دوستان او قبر او شده سلام بر تو ای غریب از وطنها
السلام علیک یا سلیب العریان والذبیح العطشان
سلام بر تو ای برهنه عریان وذبیح عطشان
وصاحب المصائب والأحزان السلام علیک یا من
وصاحب مصیبتها وحزنها سلام بر تو ای آنکه
للأئمة من ذریّته وإجابة الدعاء تحت قبّته والشفاء
ائمه از اولاد اویند واجابت الدعا در تحت قبه او است وشفا

فی تربته

فی تربته السلام علیک یا من شرّفه الله بشهادته السلام
در تربت او سلام بر تو ای آنکه شرف داده است او را خدا سلام
علیک یابن رسول الله وریحانته وابن امیر المؤمنین ودرّیته
بر تو باد ای فرزند رسول خدا وریحانه او وپسر امیر المؤمنین ودر یته او
یا من هو مهجة الزهراء وبهجتها ویا اخا الحسن الرضا وخلیفته
ای آنکه جگر زهرا و سرور و بهجت او وای برادر حسن برگزیده وخلیفه او
ویا آیة الله العظمی وحجّته یا من قتلوه عبیده ورعیّته
وای آیه خدا بزرگ وحجت او ای آنکه کشتند او را غلامان او ورعیت او
واحزناه علیک یابن رسول الله ویابن محمّد المصطفی وا اسفاه
ووای بر حزن من بر تو ای پسر رسول خدا وای پسر محمد مصطفی ووای بر غم من
علیک یابن علیّ المرتضی وا لهفاه علیک یابن
بر تو ای پسر علی مرتضی ووای بر اندوه من بر تو ای پسر
فاطمة الزهراء وابن خدیجة الکبری واخا الحسن الرضا
فاطمه زهرا وپسر خدیجه کبری وبرادر حسن رضا
وابا الأئمة الهدی السلام علیک یا من شیبه بدمه
وپدر ائمه هدی سلام بر تو ای آنکه محاسن او بخون خضاب
خضیب وخدّه تریب ورحله نهیب وفی کربلاء
خضاب شود وروی او خاک آلود ورحل او غارت شده ودر کربلا
شهید غریب السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی
شهید غریب بود سلام بر تو ای پدر عبد الله وعلی بر

الدماء السائلات وعلى النحور المنحرات وعلى الشعور المنشورات
بر خونهای جاری و بر گلوهای منحر شده و بر موهای پریشان
وعلى الرؤوس المرفعات وعلى الخدود المهشمات وعلى
و بر سرهای بلند شده و بر رویهای شکسته
الأعضاء المقطعات وعلى الأجساد المجرحات وعلى الصدور
اعضاهای قطع شده و بر بدنهای زخم شده و بر سینه‌های
المحطمات وعلى الشيب المخضبات وعلى النفوس المقدسات
شکسته و بر ریشهای خضاب شده و بر نفسهای مقدس
وعلى الأرواح المختلسات وعلى الأبدان المنعمات واحزناه
و بر روحهای ربوده شده و بر بدنهای نرم وای بر حزن
عليك يا ابن رسول الله ويا ابن محمد المصطفى وا اسفاه
بر تو ای پسر رسول خدا و پسر محمد مصطفی وای بر تأسف من
عليك يا ابن علي المرتضى وا لهفاه عليك يا ابن
بر تو ای پسر علی مرتضی وای بر حزن من بر تو ای پسر
فاطمة الزهراء وابن خديجة الكبرى واخا الحسن الرضا
فاطمه زهرا و پسر خدیجه کبری و برادر حسن رضا
وابا الأئمة الهدى السلام عليك وعلى علي ابن الحسين
و پدر ائمه هدی سلام بر تو باد و بر علی ابن الحسین علیه السلام
المفجوع الحزين الذبيح الطعين السلام عليك وعلى الأنصار
غمگین و محزون ذبیح پاره شده سلام بر تو و بر یاران
المحامين

المحامين السلام عليك يا ابا عبد الله لقد صدع لمصابك
حمایت کننده سلام بر تو باد ای ابا عبد الله بتحقیق بلا رسید بمصیبت تو
الإسلام وتعطلت الأحكام السلام عليك يا ابا عبد الله انى
بر اسلام و معطل شد احکام سلام بر تو باد ای ابا عبد الله بدرستیکه من
اتيتك زائرا عارفا بحقك مخصوصا بمحبتك من قلب
آمدم بزیارت تو در حالتیکه عارفم بحق تو مخصوصم بمحبت تو از دل
مقروح ودمعة عند ذكرك مسفوح سلام من المفجوع الحزين
پاره و اشک چشم نزد ذکر تو ریزان سلام بر تو از غمگین حزین
الواله المسكين سلام منه ابدا دائما سرمدا يا مولاى يا ابا
حیران مسکین سلام بر تو از چنین کسی همیشه همیشه همیشه ای مولای من ای پدر
عبد الله ياليتنى كنت معك فى الصفوف وفديتك
عبد الله ای کاش من بودم با تو در صفها و فدا کردم
بنفسى من حر السيوف وابذل حشاشتى دونك و
بر تو نفس خود را از حرارت شمشیرها و بذل میکردم باقی جان خود را نزد تو
واجتهد بين يديك اشهد انك قد اقمت الصلوة
و سعی میکردم پیش روی تو شهادت میدهم که تو بر پای کردی نماز را
وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر
و دادی زکوة را و امر کردی بمعروف و نهی کردی از منکر
وجاهدت فى الله حق جهاده وكنت لله طائعا وبجدك
و جهاد کردی در راه خدا حق جهاد را و بودی بخدا اطاعت کننده و بجد تو

محمد المصطفی صلی الله علیه وآله سامعاً ولأبیک علی ا
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله قبول کننده و به پدرت علی

المرتضی تابعاً السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک
مرتضی بیعت کننده سلام بر تو باد ای اباعبدالله سلام بر تو باد

یا بن مکة ومنی السلام علیک یا بن زمزم وصفا السلام
ای پسر مکه ومنی سلام بر تو باد ای پسر زمزم وصفا سلام

علیک وعلی زینب التقیة وکلثوم الرضیة وعلی سکینة
بر تو باد وبر زینب تقیه وکلثوم پسندیده وبر سکینه

المبتلیة السلام علی فاطمة ورقیة السلام علی عاتکة وصفیة
مبتلا شده سلام بر فاطمه ورقیه سلام بر عاتکه وصفیه

السلام علی النساء المجفیة السلام علی البنات الهاشمیة
سلام بر زنان جفا رسیده سلام بر دختران هاشمیه

السلام علی السادات العلویة السلام علیکم جمیعاً ورحمة
سلام بر سادات علویه سلام بر شما همه ورحمت

الله وبرکاته السلام علیک یا ابا عبد الله لنفسی مشتاقة
خدا وبرکات او سلام بر تو باد ای اباعبدالله نفس من مشتاق است

الیک وقلبی محترقة علیک وعینی علیک باکیة
بر تو ودل من سوزنده است بر تو وچشم من بر تو گریان است

وعبرتی علیک جاریة وزفرتی علیک ظاهرة وبهجتی
واشک من بر تو جاریست وسوز دل من بر تو ظاهرست وخوشی من

عل

علیک منتابعة ورزیتی علیک عظیمة وحزنی علیک طویل
بر تو پی در پی است ومصیبت من بر تو عظیم وحزن من بر تو طولانی

ومصائبک جلیل واسفا علیک مجدداً الیک
ومصیبت من بر تو بزرگ است ودریغا وای بر حال من بر تو تازه است برای تو

همتی ورجائی وعلیک حزنی وبکائی والسلام ع
همت من وامید من ودر تست حزن من وگریه من وسلام

علیکم ورحمة الله وبرکاته در روز پنجشنبه نوشته شد
بر شما ورحمت خدا وبرکات او

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی تاریخ
۱۵ محرم الحرام ۱۳۸۱ هـ خانبابا مشار

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی تاریخ
۱۴ محرم الحرام ۱۳۸۱ هـ خانبابا مشار

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم فرسنامه

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین
اما بعد این رساله‌ایست در معرفت اجناس افراس
وانواع مرکب از مصنفات استاد الحکما ارسطو که از جهة
اسکندر ذو القرنین تصنیف کرده بود مولانا شمس الدین
ابن حسینی از زبان یونانی بزبان فارسی نقل کرده
تا معانی آن تفهیم نزدیکتر باشد و بنای فهرست این رساله
برسی و یک باب است باب اول در وصف اسبان نیک
باب دوم در شب کوری اسبان باب سیم در معرفت
کلف اسبان باب چهارم در معرفت کری اسبان

باب پنجم در عیب و ستی اسبان باب ششم در تجربه کی
اسبان باب هفتم در معرفت اسپی که تمام و نیک شود
باب هشتم در عیب و هنر و رنگهای اسبان باب نهم
در شناخت بیماری و علتهای اسبان باب دهم در علاج گرمی
و خارش همه اعضای اسبان باب یازدهم در شقاق سب
باب دوازدهم در دوای سرفه اسب باب سیزدهم در دوای
حمره و کوفتگی اسبان باب چهاردهم در علاج سفیدی چشم
در دوای پشت برآمدن اسب باب پانزدهم هم در دوای
شکستگی و کوفتگی اسب باب شانزدهم هم در گردش اسب
باب هفدهم در علاج دفع سائیدن اسب باب هجدهم

در دوای علت سرطان باب [201] بیست و یکم در اوقات آب دادن
اسبان باب [202] بیست و دوم در دوای درد شکم اسبان باب [203] بیست و سیم
در دوای قولنج اسبان باب [204] بیست و چهارم در دوای حمر کهن باب
[205] بیست و پنجم در دوای به کردن ریم پشت اسبان باب [206] بیست و ششم
در دوای آزرده شدن اسبان و معالجه آن باب [207] بیست و هفتم
در آداب علف دادن بر اسبان باب [208] بیست و هشتم در آداب
نگهداشتن اسب در تابستان و زمستان باب [209] بیست و نهم در چاره
آنکه پشت اسب ریش نگردد باب [210] سی ام در آداب نشستن
بر اسب و تازیانه زدن باب [211] سی و یکم در آداب فربه کردن
اسبان باب [1] اول در وصف اسبان که چگونه باید از سطور
باید

گویند که چون خواهی اسب خوب را بدانی و بشناسی اول باید
که نگاه کنی در اسب که بلند و درهم و پیوسته باشد و باید
که لب بالای اسب درازتر از لب پایین او باشد و بینی
او بلند و دراز و کشیده باشد و پیشانی فراخ و سوراخ بینی
گشاده و هر دو پهلو فراخ و سر نه دراز و نه کوتاه باشد و نه بهن
و نه خورد و سر هر دو گوش چون پیکان تیر و بلند و راست باشد
و برکشیده و میان هر دو گوش فراخ و از هر دو سوی گردن
بالیده و گران و سطبر و ساقها باریک و لب شکم کوتاه
و حلق گاه باریک و دم دراز و استخوان دم کوتاه و مژگان
سیاه و دراز و بر و سینه فراخ و چون نگاه کند باید که از جانب

دست لنگ کند و باید لنگ نباشد و لنگ نبود و چپ دست
و شبکور نباشد که اینها از جملهٔ معایب است و همه کس نداند
باب دوم در شبکوری اسبان اگر خواهی که شبکوری اسب را بدانی و معلوم کنی
باید جامهٔ سیاه را بگستری و اسب را بر آنجا کشی اگر برمد شبکور
نیست و اگر برمد از روی آن جامهٔ سیاه برود شبکور است
و این عیب کلیست **باب سیم در گنگی اسبان** و آنرا چنان معلوم
توان کرد که او را بر مادیان عرض کنند اگر بانگ و شیهه کند
گنگ نیست والا گنگ است و اسب اصیل برادر و خواهر خود
قبول نکند **باب چهارم در معرفت کره اسبان** چون خواهی که آنرا معلوم
کنی اسب را بار دارد بقدر ده قدم بر زیر بایستد و پا براشح
بریزد.

بر زمین زند اگر اسب سر و گردن بردارد یا از خود برهد و گوشها
علم کند گر نیست والا گر است و آن در اسب عیب کلیست **باب پنجم**
در چپ دستی در چپ دستی اسب اگر خواهند که آنرا معلوم کنند
سه و چهار دفعه آنرا از بیرون خانه باندرون بکشند یا از جوی
نزدیک بر جهانند اگر دست چپ را هر نوبت پیش نهد چپ است
و این از معایب کلیست **باب ششم** در خجستگی و ناخجستگی
اسبان است و آنرا چنان باید دانست که اگر بر سر کتف و کوپال
و زانو موی بلندتر باشد باید خرید که خجسته نیست و همچنین
اگر کوپال و زیر زانو سفیدی بود خجسته نیست و هر سفیدی که
اسب را بر جانب راست بود علیها شئامت و دست و پهلو عیب کلی

باشد و اسب زاغ چشم نیک نپسندند باب هفتم در معرفت
اصیل و تمام و آن چنان معلوم شود که ده قدم دورتر از اسب
بایستد و سنگی بمقدار فندق برگیرد و بر او اندازد اگر از جای
خود بجهد اصالت و اگر حرکت نکند بد اصالت و اگر بر نشینی و دست
بر و فرود آری یا عطسه کنی و او از جای خود بجهد و حرکت کند اصیل است
والا بد اصالت است. باب هشتم در معرفت عیب و هنر از رنگها
و هر گونه بدانکه اسب کمیت بهتر باشد و سخت‌تر و لیکن آزمنده‌تر
و در سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی و گزیدن مگس و پشه طاقت آرد
و بعد از آن اسب خنگ و بهترین خنگ آن است که پشت
و موی پشت و گردن و دنبال و شکم و پاها و قضیب و خصیه و میان
والی تیره

رانش سیاه باشد و خلاف این از رنگ عیب است و بعد از آن
اسب زرده و آن است که سخت زرد بود و چشم و خایه و دم
و موی پشت و دهن و پشت و سینه او سیاه باشد و بر پشتش
خط سیاهی کشیده باشد و دهانش ببرخی زند و بعد از آن
کلکون است که رنگش بسیاهی زند و در آن هیچ عیبی نبود
و بعد از آن ادهم و آن در تحت سیاه بود که چشمش سخت سرخی
نباشد و اسب اشقر نباید خرید و نگاه نباید داشت که عیب
و بیماری آن از دیگر اسبان بیشتر و بدتر باشد و ابرش
چون اشقر بود باز اسب خنگ بهتر از او باشد لیکن در خنگ
باید که دم او ببرخی و خنگی که سخت سفید بود باید که چشم و سم

و پشت و سینه و خایه او سیاه باشد و اگر خایه آن لک لک بود
بهتر و آنرا نقره خنگ گویند و اسپی که رنگ او بکبودی زند
آن نقره خنگ نیز گویند و اما چشمهاش زاغ نباشد و مژگانش
سفید نبود **باب نهم در بیماری اسب** باید دانست که اسب بیشتر
از گرما و سرما بیمار شود و نشان گرما زدگی آن که موی او
برخاسته و پوست بر او تنگ شده و سر بر ندارد و علاجش
باید که آرد جو و دوغ با پاره یخ بیامیزد و به اسب حقنه کنند
و اگر بآن علاج نشود و علف خوردن نیست و حلبه شسته از روز
بجو بیامیزد و سه نوبت بدهند تا بخورد و اگر در معده اش کرم
باشد نیز مفید باشد **باب دهم** در علاج گری و خاریدن پشت

ودم اسبان

و دم اسبان و نشان آن آنست که موی میریزد باید که گنجد را بسوزانند
و خاکستر آنرا با آب بیامیزد و بعد با دیشه دم آنرا بدان
بشویند و بعد از آن بگذارند که موی برآید و به شود **باب یازدهم**
در گر شدن و خاریدن همه اعضای اسب چون چنین شود
باید که پاره انجیر کوبیده بیاورند و در آب بجوشانند و آنرا
در تن او بمالند و گرد او در آفتاب ببندند به خواهد شد
باب دوازدهم در شقاق اسب علاجش آنست که پاره آهک
در او مالند تا موش بریزد و بعد از آن با نمک و سرکه بشویند
و روغن پیه بمالند و در ساقش پوستی به بندند تا به شود
باب سیزدهم در سرفه اسب علاجش آنکه تخم روغن گاو و درمن

شراب پا میرد در گلوی اسب ریزند به شود ۱۰۵ باب پانزدهم در سپیدی
چشم اسب استخوان سر آدم خرد بیند و سه روز در چشم
اسب کشند همین فایده خواهد داد ۱۰۶ باب شانزدهم در پشت ر آبله
پاره نمک در شیر گاو بجوشانند و کرباس پاره بدان تر کنند
و آنجا اندازند و اسب را سه روز ببندند به شود ۱۰۷ باب هفدهم
در سرخنک و کوفتگی اسب پا رگ بزنند و دنبه گوسفند با هم بکوبند و گرد
کنند مثال گلوله و در میان سم اسب نهند و کفچه آهن گرم کرده
بر آن نهند و بگذارند تا به شود و اگر راه سخت باشد و در گرمی شتران
گرد پاره گل بستانند و سم اسب را پاک کنند و بر آنجا نهند و این بغایت
نیکو باشد ۱۰۸ باب هیجدهم در گرفتن اسب همه جنس این است
بالا

که یک رطل روغن کنجد و همان قدر آب و نیمه آن دارو همه
پا میرد و در اسب فرو ریزد و از سوراخهای بینی اسب در آمد در وقت
به شود ۱۰۹ باب نوزدهم در سوختگی اسب باید که به روغن نفط و قدری
با زوی اسب پیده با حنا خمیر کرده ببندد تا نافع شود ۲۰ باب بیستم
در علت سرطان باید از زیر گرد و هموار کند و در بندند تا که آخته
شود و به گردد ۲۰۱ باب بیست و یکم در کف پا پاشش اسب از آب هوف
باید همیشه اسب را در وقت معین که ضابطه و عادت شده آب دهد
و مختلف و بی وقت دیگر آب ندهد که در آن ضررهاست و اگر
علت اسب از آب گرم دادن پیدا کند و هر چند اسب را اسب خشک
کنند به باشد ۲۰۲ باب بیست و دوم در درد شکم اسب باید پاره آرد ارزن

در آب کنند و نمک برهم زنند تا نرم شود و اسب را بخیسانند و حقنه
کنند و قدری بر گلوی او بریزند و بعد از آن سوار شوند و برانند به شود
باب دویست و سیم ٢٠٣ در قولنج اسب و گمیز بستن اسب بدانکه چون اسب را
گمیز بسته شود قولنج پیدا کند نیم من نبید خام و نیم من روغن گاو
هر دو را گرم کنند و در گلوی اسب ریزند و قدری نیز حقنه کنند
و اسب را از جویی که نه تنگ باشد و نه فراخ بجهانند قولنج گشاده
شود باب دویست و چهارم ٢٠٤ در علاج حمره اسب باید که دیگ آهنین
بزرگ را پر آب کنند و بجوشانند تا ثلثی از آن بماند و اسب را
باب دویست و پنجم ٢٠٥ در علاج ریش لب اسب
باید که سرگین خر خشک شده را هر دو دست بمالند تا نرم شود بر ریش لب
بر

اسب بپاشند سه روز پی در پی که به میکنند و اگر آماس باشد
باید پاره چیکی که در آن روغن کرده باشند بر محل آماس سه روز پی
گذارند به میشود باب دویست و ششم ٢٠٦ در دوای کوفتگی و آزردگی اسب باید
پاره دنبه تازه بر آتش بدارد و گرم کند و بر آن موضع که کوفته شده
بگذارد و در آفتاب ببندد نافع است باب دویست و هفتم ٢٠٧ در نگاهداشتن
اسب از خشم چنان باید که اسب بیگرا عنا و بهرس نکند که پاره خرزهره
با خوید به اسب ندهند پس بهرک بود و علاج آنچه که خرزهره
داده باشند آن است که نیم من روغن گاو گرم کرده در حلق اسب ریزند
تا به شود باب دویست و هشتم ٢٠٨ در نگاهداشتن اسب در بهار و زمستان و در این
هر وقت اسب را در آفتاب نباید داشت خاصه بر همین که هم آن است

که بیماری پدید آید که اسب اسقام سرش بگردد و زکام پیدا کند
و بی علت پدید آید و در آن تباه شود **باب بیست و هفتم** ۲۰۹ در چاره
آنکه پشت اسب ریش گشته باید که چون اسب را در راه سوار
شوند هر جا که فرود آیند نمدزین او را در آفتاب نهند و نیک
بخایند تا نرم شود و پشت اسب را نیکو بخارند تا ریش نشود و همیشه
با صحت باشد **باب ۲۸ ام** در نشستن بر اسب چون اسب
بر نشینند باید که پای اسب را نجنبانند و پای بر گردن اسب ننهند
و سخن بالای اسب نگویند که اینها اسب را کند و گران رفتار
کند و باید که سبک بر اسب نشینند و خود سوار بر اسب جا به جا نکند
باید داشت که اسب مرد را بخوبی شناسد و اسب نیک را

زنان باید

زنان باید سوار نشوند که اسب کند رود و بد فعل گردد **باب**
بیست و نهم در فربه کردن اسب باید جو اسب را تر کرده داد و علف
خورد باید کرد و با جو اسپست و باید کاه را بر سر آخورش نهند تا پاره
پاره علف و سرگینی بخورد و طغار آب باید آنجا نهاده باشند
و قدری نمک در او کنند و هر ساعت بدهند و جای اسب
تنگ باشد تا زود فربه شود و اسب باید از زیر بار گران باشد
و زود تر ضعیف گردد والله اعلم **فصل** بدانکه اسب را
با عمر اسبان از دندان کنند و چهار دندان پیشین را
در زیر و در بالا که آن را شیرها خوانند در زمان ولادت او
تا دو ماه برآید و چون دو ماه بگذرد چهار دیگر که آن را رباعیات

خوانند برآید به پهلوی هر یک از ثنایا یکی با تمام دو ماه دیگر
تا دو ماه دیگر بعد از آن چهار دیگر برآید به پهلوی هر یکی رباعیات
یکی که آنها را انیاب خوانند پس چون بشش ماه رسد اربعه
دندان برآمده باشد لیکن هیچیک سفید نباشد و در ماه
هفتم دو ثنایه زیر سفید شود و در ماه هشتم دو ثنیه
بالا و چون تمام سال رسد همه سفید شود و بر آن تسفیدی
باقی ماند تا آخر سال دویم و بعد از آن بزودی بزردی میل
کند تا سال سیم و گاه باشد که در سال چهارم آنها سفید
و در سال پنجم انیاب چهارگونه سفید و غیر آن دوازده دندان نهایی
دیگر که عدد آن بیست دندان رسد چنانچه مجموع دندانها چهل و دو
باشد

باشد و چون بسال ششم رسد در اطراف ثنایا بالا و خطهای سیاه
باریک پدید آید تا هشت سال تمام شود چون در سال نهم رود مثل
آن در چهار دیگر که بعد از رباعیات هم پدید و چون در سال دهم
رود سیاهی که در ثنایا بود و بجای آن خطها برنگ عسل میان
زردی و سرخی پدید آید و چون سال یازدهم رسد سیاهی که
در رباعیات بود هم برود و بجای آنهم اندکی زردی پدید آید و بعد
از آن علامات چندی هست که ادراک در بسته دلال بدان صعوبتی
دارد و از آن اعراض کرده صورتی چند در معالجه الفعل میکند
اگر اسب را تمارنیک کنند و علف بسیار دهند و اثر آن بر آن
ظاهر گردد و فربه نشود باید که قدری پیه خر سر را بکوبد زند و باب

کهنه و آب بجوشانند و اورا بدان حقنه کنند تا رنجی که در اندرون
او باشد ببرد و زود فربه شود و اگر طارت نیم روغن گاو
با هم چندان خردل کوفته در حلق او ریزند هم نافع است واگر
کسی خواهد که اسب یا چارپای دیگر را فربه کند پوست نار را سحق کند
سحق را تمام با جو بیامیزد بدهد بغایت فربه میشود و از امراض
پاک میشود واگر به هفت روز شیر تازه و روغن زیت با آب
رازیانه تر و شراب کهنه از هر یکی نیم رطل در حلق اسب یا دیگر
دواب بریزند فربه میشود و آن فربهی بماند و نیم رطل بول
کودکان اگر در بینی او ریزند همین خاصیت دهد و اگر اسب را
سرفه باشد انگور شیرین او را بدهد واگر اصل گیرد
کنند

کنند بپاشند و با جو بیامیزند و با اسب دهند نافع آید و اگر سرفه
مستحکم شده باشد و در شش او دمی باشد باید که اصل بادر
بکوبند و بپاشند و با روغن زیت بیامیزند و در گلوی او ریزند
نافع آید واگر اسب سرگین نتواند انداخت و بول نتواند کرد
یا نفخ و بادی در شکم او باشد و علامت آن بوده که هر دم
بپیچد و باز برخیزد باید که دو رطل شراب کهنه را با آب بیامیزد
و یکدرم سعتر سوده بر او اندازند و در حلق او اندازند و اگر
به نمک باید که آن اضافه کنند و آب گشنیز تر و نبات کنند
بهتر باشد واگر بول نتواند کرد دست خود را به روغن چرب
کنند و در دبر او کنند در حال بگشاید و اگر باد در آن باشد

دست در فرج او کند و اگر اسب را از گرما تعب رسیده باشد
وزن و کبر از هر یک ده درم بکوبند او کند اسب زایل شود و اگر
از گوگرد سفید و خردل و نمک اجزا را متساوی بگیرند و بکوبند
و در سرکه ترش و روغن زیت ریزند و اسپی که دم و سر او حکه داشته
باشد بمالند برطرف شود و همچنین اگر هر موضع را سه روز
بروغن زیت تدهین کنند زایل شود و اگر از بینی اسب دم
آید نشادر و زعفران از هر یک ده درم بسایند و با هم بیامیزند
و به چهار قسم کنند و هر قسمی را از آن یک روز در بینی او ریزند
نافع آید اگر برای شقاق سم اسب پوست صدف را بسوزانند
و با بول عجین کنند و در آنجا بندند زود نیک شود

اگر فضله سگ را با ورق سوسن و انجیر اجزا را متساوی بسایند
و نیم جزو ایشان با آن ضم کنند و همه را بکوبند و بر ریش اسب
و با استر یا خر اندازند نیک شود و اگر پشت اسب یا چهارپای
دیگر برآمده باشد آرد را با سرکه تند خمیر کنند و بر آنجا نهند
نیک شود و اگر بر ریش او گوشت زیاده آمده باشد عدس را
بکوبند و بپزند و بر آن گوشت زیاده نهند آن را زایل کند و اگر
در چشم حیوانات سفیدی باشد فضله آدمی را با فضله سگ
متساوی خشک کرده بسایند و از حریر در کنند و در چشم
او ریزند نافع آید و اگر از درد شکم در زحمت باشد هفت
دانه فلفل را بسایند و در بینی او دمند نافع آید و اگر از سردی

پای در زحمت باشد دماغ ثعلب را در سم او مالند نیک
بهتر شود تمّت الرساله بعون الله تعالی کتاب دیگر الصاق فرسنامه
باشد

ایضا فرسنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بیقیاس مخصوص خداوندیست که برگ
درختان سبز تفضّل قدرتش را هر ورقی کتابیست
و ترکیب عناصر اربعه برای موالید ثلثه ترتیب کتاب
معرفتش را ارباب عقول اولی الالباب از درک حقیقت دانش
دردمندان ما عرفناک حق معرفتک حیران و بیابانی
اجانی

ترجمان ارباب عرفان در تعداد صفات کمالش لا احصی ثناء
علیک گویان سبحان من تحیر فی ذاته سواه و تعالی شانه عما یقول الافواه
و درود نامحدود بر خاتم پیغمبران محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله
و اصحاب او باد امّا بعد چون این ذرّه بیمقدار در سلک پاسبانی
بندگان سکندر حشمت دارا رایت بهرام سطوت کیوان صولت نواب
کامیاب اشرف اقدس همایون اعلی حضرت سلطان امیر المؤمنین علیه
السلام شاه عباس صفوی خلد الله ملکه در این رساله در بیان تعلیم آب
و امراض و علاجات او بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود
و چون عربی بود و فارسی زبان را بهره نبود لهذا بامر اشرف
اقدس اعلی عز صدور یافت که داعی آنرا بعبارتی واضح ترجمه نماید

بفهم فارسی سازد تا خاص و عام بهره‌مند گردند اینجانب بامر مره‌الله شرف
المطاع لازال نافذا فی الاقطار والامصار شروع در ترجمه آن نموده
امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب مستطاب همایون افتد و این کتاب
مشتمل بر مقدمه و هشت باب و خاتمه **مقدمه** در بیان
خاصیت اسب بدانکه در میان حیوانات نیکوتر و چابکتر و قوی و فهیم
تر و خوش خلق‌تر و خوش هیئت‌تر از اسب نیست زیرا که اگر اسب بهتر
و خوش هیئت‌تر باشد هر آینه جهت سواری پادشاهان آن معین و معلوم گشت
که در روز جنگ اسب سوار میشود و مکمل و مسلح جمیع آلات جنگ
از خود و خفتان و زره و غیر آنها بر خود زینت میدهد اسب را تیز
می‌پوشانند با وجود لگام غروری که او را هست نشاط او زیاده میشود و سبب

از

قوت دل سوار میشود و در میان اسبها کم یافت میشود که بد فعل و بد طبع
و قابل تادیب نباشد و سوار از او بر خطر باشد ولهذا پاکیزگی طبع از آن
اوست که اگر هیچ پیاده سوار شود و در راه رود و قدما گفته‌اند که دهقانان
اسبان در دریا و جزیره‌های دریا بوده و مسخر کسی نبوده‌اند تا آنکه هفت
شرط با ایشان کرده‌اند از دریا بیرون آمدند و اطاعت کرده‌اند
اول آنکه جنب و زن بر ایشان سوار نشود **دوم** آنکه ناز
نکنند ایشان را **سیم** آنکه خورش ایشان را قطع نکنند
چهارم آنکه ایشان را محل ایستادن را از نجاست پاک کنند
پنجم آنکه چهار دست و پای ایشان را نعل کنند **ششم** آنکه موی
دم ایشان را برنند **هفتم** آنکه گوش ایشان نبرند و موی ایشان را

نبینند و بعضی از قدما گفته اند که اسبان دوست نمیدارند نجابت را
جهة آنکه چنین اسپان پای ایشان میپاشند و بعضی از قدما گفته اند که اصل اسب
از بهشتیان پاک است لهذا پاکی را دوست میدارند پس سزاوار است
که سوار رعایت این همه شرط که مذکور شد بکند تا آنکه خاصه نشود
حال اسب بچهار است و سوار که بشناسد چهار چیز اسب را **اوّل**
آنکه علّت و مرض اسب را بشناسد **دوّم** آنکه علاج آن علّتها را
بداند **سیّم** آنکه دانا باشد **چهارم** آنکه تجربه کرده باشد که کدام
اسب مبارک است و کدام شوم است و علامتهای هر یک داند و بعضی
گفته اند که اسب بطریق آدمی ادب میآموزد بواسطه آموختن ادب است
که بعضی اسب خود را دوست تر از اهل و عیال خود میدارد **باب اوّل**

در بیان

در بیان تمیز کردن صفت نیک و بد اسبان بدانکه نشان خوب اسب
آن است که دندانهای او متصل بهم باشد و خورد و سفید باشد
و بینی او دراز باشد و بیخ گوشهای او باریک باشد و میان هر دو
گوش او فراخ باشد و پشت سر و گردن او نازک باشد و بیخ
گردن او غلیظ باشد و سینهٔ او نه فراخ باشد و نه تنگ بلکه میانه
درازی و کوتاهی و تنگی و فراخی باشد و میانهٔ او لاغر باشد
و کمرگاه او ملایم و کفل او مدوّر باشد و استخوان کفل او برافراشته
داشته باشد و ساقهای او نازک و میانهٔ ساق و سم او کوتاه
و استخوان دستهای او کوتاه و سمهای او دراز و فراخ و سیاه
باشد و ستونهای دستهای او نیز سیاه باشد و مژه‌های چشم او

دراز باشد و در راه رفتن بد است و از جانب راست لنگ کند
و پریشان باشد و از تازیانه که در دست کسی است که بر او سوار است
تا آنکه به پر در نیاید و یا آنکه بروی نیفتد **باب چهارم** در بیان شناختن
سال اسب بدانکه اسب دوازده دندان دارد دو دندان
پیشین از بالا و دو دندان از پایین که آنها را ثنایا خوانند و
از هر جانب این دندانهای پیشی چهار دندان دیگر است
دو دندان از بالا و دو دندان از پایین آنها را وسطا گویند
و از جانب این دندانها چهار دندان دیگر است دو دندان از
بالا و دو دندان از پایین که آنها را رباعیات گویند پس هرگاه
نگاه کنی همه دوازده دندان آن اگر همه سفید باشد آن اسب
یکسال

یکسال دارد و اگر همه زرد باشد دو سال دارد و همچنان زرد باشد
تا اسب چهار سال کامل کند و دندانهای پیشی او در سال سیم
میافتد و در شش ماه بیرون میآید و هرگاه چهار سال تمام میشود
دندانهای پیشی او بیرون میآید و مساوی میشود و در سال پنجم
وسطاء او که در پهلوی دندانهای پیشی اوست میافتد و در همان سال
بیرون میآید و مساوی میشود و در سال ششم دندانهای اسب تمام سیاه
میشود و در آخر سال هفتم سیاهی دندانهای پیشین اسب میرود
و رنگ عوض میشود تا آخر سال دهم آنگاه چهار دندان که در پهلوی
دندانهای پیشین اوست رنگ او متغیر میشود و در آخر سال یازدهم
سیاهی آن دندانها عوض میشود و در آخر سال دوازدهم سیاهی دندانها

که در آخرست علی میشود و در آخر سال چهاردهم دو دندان آب
که در آخر همه دندانهای اوست سفید میشود و در آخر سال پانزدهم
دو دندان پائین نیز سفید میشود تا چهار دندانیکه در پهلوی دندانهای
پیش اوست از بالا و پائین و در آخر سال شانزدهم چهار دندانهای
پیش نیز سفید میشود و در آخر سال هفدهم چهار دندان آخر
متغیر میشود و در آخر سال هجدهم چهار دندان آخر سفید میشود
و در آخر سال نوزدهم دندانهای پیش او برنگ خاکستر میشود
و در آخر سال بیستم تمام دندانهای او برنگ خاکستر میشود و در آخر
سال بیست چهارم تمام دندانهای اسب برنگ خاکستر میشود و در آخر
سال بیست پنجم چهار دندان آخر سفید میشود و در آخر سال بیست ششم

چهار دندان

چهار دندان آخر ضعیف و کج میشود و در آخر بیست و هفتم چهار
دندان که در پهلوی دندانهای پیش اوست ضعیف و کج میشود
میشود و در آخر سال بیست هشتم چهار دندان آخر او از هم جدا میشود
و در آخر سال بیست نهم دندانهای پیش او باریک و سست میشود
و در آخر سال سی ام دندانهائیکه در میان دندانهای پیش
و دندانهای آخرست متحرک میشود و در آخر سال سی و یکم
جمیع دندانهای او می افتد و عاجز میشود و از علف جاویدن و از کار
کردن باز میماند و عاجز و ضعیف و بی قوت میشود و در میان اسبان
بیکار و بدبخت تر و زبون تر از اسب [illegible] باب بیستم
در بیان شناختن عیبهای اسبان است اگر خواهی معلوم کنی که

لنگ نیست یا خیر پاهای پیش او حذر کن اگر فریاد کند لنگ است والا فلا
در شناختن لنگ بودن مادیان باین طریق که بچه را از او جدا کنند
اگر فریاد کند لنگ نیست والا لنگ است یا آنکه توبره او را جو در آن
کنند بدو نمایند اگر فریاد کرد لنگ نیست والا لنگ است اگر خواهی
بدانی که شبکور است یا نه پس سیاهی شب پیش او بینداز و اسب را
بر آن بران اگر در وقت گذشتن از سر آن برمید شبکور نیست
و چنانچه رم نکرد شبکور است واگر اسب را خواهی بدانی که کر است
یا نه چند گام از او دور شو و پای خود را بر زمین زن اگر اسب برمید
و سر خود را برداشت کر نیست والا کر است واگر خواهی بدانی که
واگر خواهی بدانی که اسب چپ است یا نه اگر در وقت راه رفتن

زمین

دست چپ خود را مقدم بر راست میگذارد یا بر سر جوئی که تواند
بر بالای آن رود عبور نماید اگر در هر وقت برداشتن و گذاشتن
دست راست را پیش بر زمین نهاد چپ نیست و عیب ندارد و اگر
دست چپ را پیش بر زمین نهاد چپ است و عیب دارد واگر خواهی
بدانی که پای چپ را مقدم بر پای راست میگذارد یا نه باید او را در زمین
نگون نهر و رودخانه یا آستانه‌هائی که هموار نباشد و بلکه پست و بلند
باشد بگذرانیش اگر پای چپ را پیش بنهد او را چپ شمار
والا چپ نیست و عیب ندارد **باب چهارم** در بیان شناختن
اسبی که صد عیب آن داشته باشد که هیچ یک آن داشته باشد
آنرا بدانکه اگر بر کتف اسب یا بر سینه یا گردن او یا بر هر عضوی از اعضا

او دایره که در اسبان معتاد نباشد و موجود باشد سوار شدن
بر آن اسب نیکو نیست و اگر رنگ اسب میانه سرخی و سیاهی
باشد یا ابلق باشد یا کبابی او سفید باشد نیکو نیست جهة
پادشاهان و اکابر و سپاهیان و لشکر و خاصه ما دامی که علتهای مذکور
شده داشته باشد قصوری ندارد زیرا که نتیجه‌های او بی علت خواهد
بود و جایز است که جهة ایشان این اسبها را هدیه ببرند و قبول
کردن ایشان اسبها را قصوری ندارد و هر اسبی که چشمهای او
ازرق باشد دویدن او کم خواهد بود باب پنجم
در شناختن رنگهای اسبان بدانکه هر اسبی که رنگ او سرخ
باشد آنرا کمیت خوانند آن اسب صبر تمام دارد گرما و سرما

و برگزیدن

و برگزیدن زنبور و کیک و تشنگی و مرض و سختی و غیر اینها و اسب
سفید هرگاه دهن و پیشانی و چشمها و دست و پا و سم و ذکر و خصیه
و دم او سیاه باشد خوب است و اسب زرد هرگاه زردی او همچون
زرده تخم مرغ باشد و بر آن اسب مقدار یکدره هم زرد باشد کمتر از
زردی اصل خود و ذکر و خصیه و سم او سیاه باشد بسیار خوب است
و اسبی که رنگ او سمند لی باشد هرگاه ابروهای او و ذکر و خصیه
و زانوی و دم او سیاه باشد و بر پشت او از یال تا دم خط سیاهی
کشیده باشد و زیر گلوی او سرخ باشد در خوبی و نیکی شبیه
و نظیر ندارد و در میان اسبها اسبی که برنگ کهر باشد
و در هیچ عضوی از اعضای او سفیدی نباشد یا سیاه و سفید باشد

یا سرخی و سفیدی داشته باشد امّا سرخی او کم باشد خوب نیست
اسبی که سیاهی بنهایت رسیده باشد هرزه درا و کاهل دیگر
نباشد خوب نیست و چشمهاش سرخ نباشد خالی از دیوانگی نباشد
بلکه زن باشد و سر خود را بر کسی زند تا سر سخت باشد که
سر او را در دویدن نتوان نگهداشت باشدی نخواهد داشت و سزاوار
است که دوری کنند از اسب اشقر زیرا که همچنین اسب نیست
او و سم او از نیف باشد و صبر بر تشنگی ندارد و سختی در وقت
احتیاج نتواند کشید و اسب ابرش یعنی در نقطها باشد مخالف
بر کنده مر باز دوری از وی لازم است که آن اسب بیرحم و خیالی
و در سرما و گرما صبر ندارد و اسب سبز که نقطه سرخ داشته باشد
بمقدار

بمقداری درهمی خوب نیست و اگر خواهی بدانی فهیم بودن و خوبی اسب را
از او در کلام دور شود و سنگی چند بر او زنند اگر بجهد اعتماد بر آن
توان کرد که خوب نیست یا آنکه سوار شود بر آن و دست خود را بر خود
بگذارد و یا سرفه کند و عطسه بزند اگر بجهد خوب نیست و اسب تیز
و صاحبقیمت آن دارد که پادشاهان و مبارزان بر وی سوار شود و

باب ششم در شناختن اختلاف جماعتی که تعلیم اسب دهند

و رام میکنند او را بدانکه جلوبانان میگویند که رام و ریاضت
اسب بر پنج چیز حاصل میشود **اوّل** تعلیم اسب بچگان بازی
دوّیم رام کردن او را **سیّم** تعلیم کردن و راه رفتن را بآنکه
کام را فراخ بگذارد به نرمی **چهارم** تعلیم کردن او را در رفتن

بجانب راست و چپ پنجم کردن او پس راه رفتن و از یکان
میگویند که ریاضت اسب از سه چیز حاصل میشود و هندیان میگویند
که ریاضت اسب سیزده چیز حاصل میشود و صاحب کتاب گوید ما
سخنان ایشان و دین و کتاب ایشان را هرگز تمکین نمیکنیم زیرا که
ایشان نظر بفروع میکنند و ما باصول و آنچه فرع است در اصل مندرج است
لهذا میگوییم که ریاضت اسب در هشت چیز حاصل میشود و چهار
چیز از آن نرم کردن است کسی که تعلیم کند او را خواه بجانب راست
و چپ و خواه به پیش و پس و چهار چیز دیگر در معالجه جنگ و چوگان
بازی و در استوار گردانیدن اوست در ریاضت پادشاهان در باب آنست
که مرکب ایشان نرم رود و در وقت ایستادن بهم بایستند **باب هفتم**

در بیان

در بیان شناختن ریاضت اسب بدانکه هر آنچه که سال دو ساله باشد
اسب را یاد میگیرد از مهتری که او را علفه میدهد تا چهار سال معلوم
باید کرد که او را از چه سال تا چهار سال تعلیم کنند در پیش کسی که او را
نگاه میدارد که پخته میشود و صحبت آن هم میرسانند که ادب از معلم
یاد گیرد **باب هشتم** در بیان شناختن لجام کردن اسب که او را
خواهند اول مرتبه زین بر پشت بندد و لجام کنند باید که او را بنرمی
لجام کنند و اگر مدافعه کند پس اگر باز لجام کردن را گذاشت
فهو المطلوب والله آنکه دست و پای او را ببندد و لجام کند و اگر هوانی
دست و پای او را بسته ریسمانی بر گردن او اندازد و بجانب راست
و چپ بگردانند تا دست و پای او بازبسته شود و اگر بترسد

که اسب بجهة تندی که دارد خودرا هلاک کند یا طبیعت فاسد شود
باید که اورا در اندرون آب درآورد و دست‌های اورا به بندد و لجام
کند و لگلوی را بر پشت آن نهد و زین کند و تنگ و زیر تنگ اورا
به بندد و پوستی را در زیر دم او درآورد تا نگذارد که پیش رود و پوستی
نیز بزیر رانهای او به بندد و سر آن را در زیر زین محکم کند چنانکه
استرها را پالان چنان میکنند و اگر پوست زیر دم را بیرون آورد آنچه
در آن بسته نگه میدارد رسن را و اگر اسب نگذارد که سوار شوند بفرماید کسی
گوشهای اورا بگیرد هر چند تندی کند باید با او ملایمت کنند
و بجانب چپ و راست رفتن را با او تعلیم کنند و اورا با آنکه تازیانه
و قمچی بزنند براه برد بلکه باواز بند و وقتهای چنان کند که
الخ .

برسد و در راه رفتن تند شود و عرق کند از تند رفتن و هر حیله
که ممکن باشد چنان کند که گردن او نرم شود و آن بنرمی و بدید
میشود تا آنکه رام و نرم شود و بتدریج یاد گیرد

باب دهم

در بیان تعلیم کردن اسب در راه رفتن نرم و ملایم را که تا آنکه کرک
دو نباشد میباید که اورا لجام کند تا آنکه ملایم راه رود و بوار
رانهای خودرا جمع کند تا آنکه اسب گامهای خودرا فراخ گذارد بلکه گامی
که پای جلو دست او برسد بلکه پاهای خودرا از نشان دست
پای خود بگذارند بمقدار چهار انگشت و هر دو سوراخ لجام برابر
کنند که جلوها مثل شاهین ترازو برابر شود زیاد و کم نشود پس اگر
اسب این راه رفتن را یاد گیرد استادان را تعلیم کنند تا آنکه هر گاه که

جلو را ببندند و حرکت کند پس هر گاه اسب آنچه مذکور شد یاد گیرد
یا او را یاد گرفته باشد **باب دوازدهم** در بیان تعلیم اسب نقش دایره را
باین طریق که اختیار زمین هموار کنند و دایره بکشند و میان هر
خط فراخی بمقدار یک گام باشد و اسب را در آن دایره براند ترتیبه
بجانب راست و نه مرتبه بجانب چپ تا آنکه عادت کند و هر گاه بآخر
دایره برسد و لنگ ندارد او را تحسینی که دست خود را از آنجا برداشته
بر همانجا نهد **باب سیزدهم** در تعلیم اسب که کاه گیر باشد یعنی در وقت
رفتن بایستد و پیش نرود بلکه پس رود یا آنکه در حال رفتن با پس
رود و یا آنکه بدر خانه یا جای دیگر که مشکل برسد بایستد باید در آن وقت
اسب را نزنند بلکه از او فرود آیند و دست های او را ببندند و
در میخی

و در میخی او را ببندند و لیبری را براو موکل کنند که او را از خور
منع کنند یکشبانه روز آب و علف ندهند و در روز سیم دست و پای او را
باز کنند و سوار شوند و آدابی که باو یاد داده اند طلب کنند پس اگر باز
در وقت سوار شدن آن خصلت بد را ترک نکرده باشد چنانکه
مذکور شد فرود آید و دست و پای او را ببندند و چیزی باو ندهند
تا آن خصلت را ترک کند **باب چهاردهم** در بیان تعلیم اسب که رم کند
و آن بر دو قسم است اول آنکه چون در آفتاب راه رود از سایه خود
رم کند یا از سایه درختی یا حیوان پرنده که پیش او در رم کرده و بر او
بیندازد و سبب آن علت پرده ایست که پیش چشم او را میگیرد که آن را
ناخنه گویند و علاج او آن است که او را ببرند قسم دوم آنکه چون

اسب را سوار شود و براند در جایی در اثنای راه رفتنش حرکت کند
ناگاه کسی پیدا شود یا آنکه چشم او غفلتاً بر چیزی افتد چون سایهٔ
درخت یا دیواری یا آنکه از چیز سیاهی رم کند و سوار را بیندازد
پس معلوم است هرگاه آن چنین عمل شده کند باید او را
نزدیک آن چیز که از او رم میکند ببرد و در حوالی آن بگرداند
تا آنکه ترس او برطرف شود و ترک آن عادت کند **باب صد و سیم** ۱۰۳
در بیان آنکه بدانیم که دویدن اسب اصلیست یا آنکه از تعلیم یاد گرفته
باید زمین بلندی بهم رسانیده بمقدار یکربع چون اندک
پس سوار اسب بر آن بالا بدواند اگر از آن بلندی بجانبی
گذشت که اصلا دویدن او تغییر کرد یا آنکه بجانب راست و چپ

از

رفت آن دویدن بسبب تعلیم است و فرق میانه اصیل و آنچه یاد
گرفته باشد باین جهت توان کرد **باب صد و چهارم** ۱۰۴ در بیان شناختن اسب
هرگاه اسب قدیم راه رفتن را بی آنکه یاد دهند یاد گرفته باشد دست
بر آن کرده باشد باید معلم او شیوهٔ دیگر یاد دهند اول
دویدن را دوم جنبش را سیم میانه دویدن را و جنبش را و طلب
که سوار با اسب نرمی کند و مهربانی کند و خدمت کند و از هر چیزی که
یاد اسب دهد اگر چه اسب سرسختی و بد فعلی کند و جهد کند سوار که با
نفهماند آنچه قصد دارد باشاره بجنبشی که هرگاه اسب اراده کند یا آنکه را
نهانی خود را نزدیک به ستم آورد بواسطه راه رفتن و ایستادن اسب بفهمد
در همه یا بایستد و سزاوار آنست که معلم اسب را بداند که هر اسبی را

چگونه تعلیم باید کرد و ادب باید داده و میباید که معلم بداند که صاحب
اسب کدام نوع سوار شدن را میخواهد از سه قسم سواری اول سواری
برآنها دویم سواری برکاب سیم سواری بمقعد و اسب را که معلم
سواریرا برآنها کرده باشد سوار شود بر دیگر برآنها و یا سواری برکاب
زیرا که سواری بمقعد کند بران اسب فاسد میشود و تعلیم معلم ضایع
میشود پس چه زشت که خوب را غیر معلم سوار شود تا آنکه تلف نشود

باب یازدهم در شناختن کسیرا که اسب معلم را سوار شده باشد پس
ابو احمد ان الله م گفته که زبان همیشه من چیست تربیت از آنکه اسب را
کسی سوار شود که وقوف سواری نداشته باشد از زنان و مردان جاهل
و اطفال صغیر زیرا که اسب را کاهل میکنند و اسب ادب را فراموش میکند

[illegible]

پس سوار شود بر اسب غیر از آنکه فاسد شده آن را **باب
دوازدهم** در شناختن تعلیم اسب و باز پس رفتن اسب را بدانکه هیچ
چیز بهتر از آن نیست که اسب را پس پا بدهند اگر راههای
تنگ پیش آید که ممکن نباشد سوار اسب را بگرداند بواسطه تنگی مکان البته
پس اگر پس رفتن نداند مراد حاصل نمیشود و منحرف میشود
و در وقتی که اسب را پس رفتن یاد دهند آنگاه او را نرم و ملایم رفتن
یاد دهد با آنکه دست نگاه بدارد یا اسب به عقب براه رود آنگاه
بقوت تمام براند او را و رانهای خود را در نزدیک هم آورده
سخت بجنباند تا آنکه گردن و دستهای سبک شود و در هنگام
راه رفتن بپس اسب را براند و بعد از آن چنان کنند که [illegible]

و یاد اسب دهند که پس رفتن را نیز هروقت خواهند بایستد
یا آنکه عنان را سست کنند بجائی که پای خود را بر رانش کشد
و از راه بایستد باب هفتم [107] در شناختن تعلیم اسب و راه
کردن از نرم رفتن بدویدن عنان باید گذارد و بدارا و مداومت
چنان کند که هروقت اسب ملایم براه رود از دویدن اشتغال
کند به ملایم و هرگاه بجهد شد از جای نی اشکال بجهد و چنان تعلیم کنند
اورا که اینها را باشاره بفهمد باب هشتم در شناختن اسب
درمیان دویدن و نرم رفتن میباید که اسب را رفتن یاد دهند
که از نرم رفتن زیاده باشد و بدویدن و جهش نرسد چراکه کدام
هم مقری دارد که چون از آن میگذرد بدیگری میرسد چنان یاد دهند

اورا

اورا که داخل در تعلیمها نشود و بهترین تعلیمات اسب آنست که هرگاه
خواهند بایستد بازدن و اشارتی بایستد یا آنکه عنان اورا بکشند
باب نهم [109] در شناختن جهانیدن اسب یا آنکه هرگاه که اسب را
اقسام راه رفتن یاد دهند از نرم رفتن و گرگ و درمیانه رفتن
و ایستادن پس میباید جهانیدنی را یاد داد و یکدفعه یاد دهند
و یکدفعه اورا بدوانند مدام که هیچ راه رفتن دیگر تعلیم او نکنند
تا آنکه دویدن در طبیعت او قرار گیرد و باشاره بفهمد مقصد
سوار را که در وقت دوانیدن بازدن و اشاره باید دویدن اسب دهان
چهار در چهار درجه نمیرسد مگر بلجام تادیب که پیش معلمان است
معروف گشت بعد از آنکه یاد گرفت اسب را لجام دیگر میکند باب بیستم [٢٠]

درشتا خش تعلیم اسب که نرم رفتن از او خواهند و اگر کنند
یا اگر که از او خواهند میانه راه رود و یا راه رفتن میانه از او خواهند
او بدود پس سوار بر آنجا میباید که از او فرود نباید که بکشد او را
و لجام کشیده نگاه دارد که رو کند. اسب را باول درجه تعلیم راه رفتن
ملایم کند و روزهای تعلیم اسب هشت روز است یکهفته ملایم
رفتن را بر او تعلیم دهند و یکهفته دیگر دو نوع تعلیم دهند و یکهفته
دیگر راه رفتن میانه و دویدن میانه و ملایم رفتن و اگر دور را
باو بیاموزند و در هفته آخر دویدن را تعلیم او کنند و سعی اسب
در این هشت روز است یا عادت کنند البته هر طریق راه
رفتن را که از او خواهند بملایمت و نرمی باید خواست **باب هشتم** ۲۰۱

در بیان شناختن

در بیان شناختن اقسام لجام‌ها و لجام کردن اسب بدانکه لجام بطریقی که مؤلف
این رساله گوید در سه باب بر سه قسم است **اول** لجامی که معلم تعلیم
اسب و ادب کردن او بکار بردن آن لجام سبک است **دوم** لجامی
که در عمودی دو میل باشد از بهر دن و آن معروف است میانه معلمان
سیم لجامی که در عمود او یک میل باشد و در اندرون و آن
نیز معروف است میان ایشان اما لجام اول که عنان دارد یکی دیگر
در دست سوار است آن عنان اصل است و عنان دیگر که او راست
که در زیر پوست زین بندند جهت عاقبت کار و احتیاج بان پس اگر گاه
اراده لجام کردن اسب کنی میباید که از برابر روی اسب بلکه هر طرف
ایستاده بملایمت تمام از زیر لب پائین او لجام را باندرون دهن او کنی

و سوار شوی بنرمی و دو عنان او را بدست کنی و عنان کوچک او را بدست
بگیری اگر محتاج شوی و اسب را به اندازه‌ای و عنان کوچک را بر سر اسب
از پشت او بندی تا آنکه بیست روز بگذرد و اسب عادت کند و علامت
عادت کردن اسب بلجام آن است که لجام را در دهنش بجاید و از دهن
او لعاب بیرون آید و گردن او نرم شود و لبهای او برابر شود
و در دست ذلیل و خوار گردد و غیر معلّم این لجام سوار اسب نشود

۲۰۲ **باب بیست دوم** در بیان شناختن لجام کردن بلجامی که دو میل دارد
از بیرون دهن و طریق لجام کردن اسب باین لجام آن است
که از برابر روی اسب او را لجام کنی بلکه بهدایت عنان که مذکور
شد لجام کنند و میباید که عمود این لجام گره بزرگ نباشد و معتدل
باشد

۲۰۳ باشد **باب بیست و سیم** در بیان شناختن لجام کردن اسب بلجامی که در عمود
او یک میل باشد از اندرون دهن و طریق لجام کردن اسب باین
لجام نیز مثل لجام کردن اسب است که مذکور شد و میباید که معلّم این
لجام ادب و تعلیم اسب کند و عادت دهد او را بر آن و این لجام
معلّم بهدایت تمام با اسب سلوک کند با آنکه عنان او را بسیار
نکشد که سبب تلف اسب میشود و بعضی جاهلان اسب را بسیار میکشند
و سبب تلف اسب میشود ۲۰۴ **باب بیست و چهارم** در بیان گرفتن عنان
بدست بدانکه طریق عنان بدست گرفتن مختلفست بحیثیت
اختلاف رفتن اسب پس سوار میباید که در هر وقتی عنان بچه
طریق میباید در دست گرفت تا معلّم در وقتیکه لجام اول مذکور

[illegible]

شده بر سر اسب کرده باشند باید که عنان را در قرپوس بگذارد
و بملایمت آن را بکشند و هر طرف عنان را برابر کند به زیاده و ضبان
اگر لجام سخت باشد که عموده دارد و میل در اندرون دهن دارد بر سر اسب
زیاده باشد در وقت تعلیم رفتن عنان آن لجام را در برابر سینه
او نگاه دارد و در وقت تعلیم ایستادن به جانب راست بکشد
و بجانب چپ راست میل کند ۲۰۵ باب بیست پنجم در بیان لجام
کردن اسب که نگذارد لجام کنند او را و طریق لجام کردن او آن است
که در وقت لجام کردن دست به جانب روی اسب بکشد و دست
خود در دهن او گذارد تا که رام شود از بعضی چنین شنیدم که معلم اسب را
عسل داده رام کرده ۲۰۶ باب بیست ششم در شناختن حیله‌های اسبی که
نگذارد

نگذارد بر او سوار شوند می‌باید که آن اسب را بکشند بمکانی که آنجا همیشه
میان ایستاده باشند و دست بر آن زنند و چنان کنند که اسب خیال
کند که او را آنجا خواهند گذاشت آنگاه نزدیک او باید رفت و نگاه دارا
دستی بر چشمهای او باید کشید و با آهستگی و بملایمت او را سوار شوند
و تعجیل در چنین اسب نباید کرد و نگاه پای در رکاب باید کرد و خود را در پشت
او باید گرفت و در وقتی که بر او سوار شوند او را نباید دوانید بلکه اگر گذارد
تا ساعتی بایستد و آن شخص همچنان بر پشت او سوار شود و نگاه از پشت
فرود آید بعد از ساعتی باز به همین دستور بر روی سوار شود و چند روز
چنین کنند تا اسب عادت کند و بگذارد بر او سوار شوند و اگر اسب دفع
کند و علف را بریزد و یا آنکه دست بزند و ضایع کند یا آنکه دندان گیرد

علاج او آنست که آنرا بزنند تا آن خصلتها را ترک کند باب بیست

۵۰۷ هفتم در بیان اسپی که سرسخت باشد طریق آنست که لجام کند اورا

و عنان اورا سخت بکشند برتنگ زین تا ریشه را محکم ببندند

تا هر کجا بایستد و حرکت نکند باب بیست ۲۰۸ هشتم در بیان علاج اسپی

که سرفه کند علامت او آنست که سر خود را بزیر اندازد و شکم

او بیرون آمده باشد و اسبهای خود را میکشیده باشد و سرفه بسیار

کند و خواب او نرود علاج آنست که ده مثقال سرمه سرخ اعلی ضعف را

بسایند و با سه پیاله آب که برطل نصف باشد و آب گرم شده

ممزوج کرده در حلق اسب بریزند و علف سبز بخورد اسب دهند

و اگر سبز نباشد خشک آنرا تر کنند تا آب و مویهای اورا ترجیستند

و دور

و دور دهانهای اورا بخورد اسب دهند در سه روز نیک میشود علاج

دیگر سرمه دشتی یمانی و خوگک حلق اسب از هر یک سه بسایند و روغن

گاو ممزوج کرده بخورد اسب دهند نیک میشود و اگر سرفه اسب از

برودت باشد علامت او آنست یا در شب یا در سایه و هوای سرد

زیاد میشود علاج دیگر هفت عدد تخم مرغ را در سرکه یک شبانه روز

بگذارند و پیش از آنکه علف دهند در گلوی اسب ریزند و اگر سرفه

او کم نشود مویز دانه بیرون کرده با بادیان بکوبند و بمقدار گردو

بسازند و در گلوی اسب کنند و اگر او از حرارت باشد علامت

او آنست که در روز از آفتاب و هوا زیاده میشود علاج او آنست که

سه مثقال شکر سرخ و مثل آن کشنیز را نرم بکوبند و بدو سه

رطل شیر تازه ممزوج کرده در حلق آب ریزند نیک میشود علاج
دیگر دسته سداب در یک رطل روغن شیر بجوشانند تا آنکه طعم شیر
چون طعم سداب شود صاف کرده در حلق ریزند نیک میشود علاج
دیگر پاره نمک و سه قبضه خرفه طوبی بستانند و بکوبند و با پیه
خوک سرشته مقدار گردوئی ازان گرفته بخورد آب دهند نیک
میشود علاج دیگر پیه بزی که فی الفور کشیده باشند با کله و دنب بار
بجوشانند تا آنکه مهرا شود و سه روز در حلق آب ریزند نیک میشود علاج
دیگر پاره مویز سیاه و مثل آن خرمای طبرزد و پاره بادیان رومی
و زنیان با یکدیگر بکوبند و با شیره تازه سرشند و بمقدار نخود گرده
ازان بسازند و پیش از نصف شب تا آنکه آفتاب بلند شود علف
نکنند

نکنند الغرض یک جوزه ازان هفت جوزه را هر روز در نیم رطل
شیره خرما ممزوج کرده در حلق آب ریزند نیک میشود علاج دیگر
ده مثقال زعفران و مثل آن نشاسته در آب بیندازند و یک وقیه و نیم
روغن گاو و شیر تازه ممزوج کرده بچهار روز در حلق آب ریزند
نیک میشود علاج دیگر سه وقیه کتیرا و مغز بادام و مغز پسته و پاره خرما
و شکر و قند سرخ و روغن بادام و شیر ممزوج کرده در آب گرم
گذارند و سه روز در حلق آب ریزند نیک میشود علاج دیگر
چند برگ کرفس را در سرکه گذارند و پیش یک مثقال زعفران را
در آن ریزند و هر روز لقمه ازان بآب نیک میشود علاج دیگر جهت
سرفه کهنه یک رطل شیر و شراب صافی را با یک رطل روغن گاو در گلوی

او ریزند نیک شود و اگر سرفه جهت حکه باشد که در حلق بهم رسیده
باشد نی سبز را بجوشد باسب دهند نیک شود علاج دیگر در زمستان
انگور بجوشد وی دهند نیک شود و اگر بدین علاج نیک نشود سینه
او را داغ کنند که بزودی نیک خواهد شد **باب بیست و نهم** ۲۹
در علاج سفیده که در چشمهای اسب بهم رسد استخوان سر آدمی را
بسایند و سه روز در چشم اسب ریزند تا از سوراخ نی در دماغ او دمند
در سه روز نیک شود علاج دیگر موی سر آدمی را در کوزه نو
ریزند و سر آن را بگل بپوشند و بعد از نه روز در تنور گذارند تا آنکه
بسوزد و بعد از آن بیرون آورده بسایند و در چشم اسب ریزند نیک
شود علاج دیگر نان جو را در تنور و [illegible] بروغن گاو و در گوشهای او ریزند

۱۹۰

جراحت و ناخنه و سفیدی را مفیدست و این عمل مجربست و هر اسبکه
آب سیاه بچشم او ریخته باشد بیش از آنکه چشم او تاریک شود سر او را
در توبره کنند و در آب روان فرو برند و نگاه دارند از صبح تا شب
تا سه روز چشم او نیک شود **باب سی ام** ۳۰ در بیان علاج اسبکه
که ناخنه در چشم او بهم رسیده باشد علاج او آنست که ناخنه او را
ببرند و خرقه بروغن گاو چرب کنند در چشم او بندند نیک شود
و اگر ناخنه را نبرند و از ناسور بترسند زعفران و مشک و سنبل
و انزروت و صبر و حنظل از هر یک یک دانگ و هلیله زرد یک عدد بسایند
و با آب مثقال عسل بسرشند و در چشم اسب کشند ناخنه و سیاهی و سفیدی را
برطرف کند و اگر ناخنه چشم اسب مثل غول باشد یک عقرب یا دو عدد را

خشک کنند و بسایند و بر چشم اسب کشند نیک میشود و اگر چیزی
بر چشم اسب خورده باشد تا رگهای چشم اسب سرخ شده باشد
از ریشهای اسب خون بگیرند و مرهمی از آرد جو و سفیدی تخم مرغ سازند
و بر او گذارند نیک میشود و اگر چشم اسب کهنه وزیدن باد گرفته
بهم رسانیده باشد هلیله زرد و زردچوبه و کف دریا با یکدیگر برابر بکشند
بکوبند و با موم خمیر کنند و در چشم اسب کشند نیک میشود باب
سی و یکم [301] در علاج اسبیکه دماغ او گندیده و سر او سنگین باشد
علامت او آنست که سر خود را بکشد و بدن او خشک باشد
و حال او متغیر باشد و قادر بر آب خوردن نباشد علاج او آنکه
که مثقال زعفران و مثل آن شب در آب بند و پاره شکر خمیر کنند
و چهار روز

و چهار روز بخورد اسب دهند نیک میشود علاج دیگر انگشت صاف
و صبر را برابر کنند و نرم بسایند و در بینی اسب دمند و سر او را بالا کنند
تا آنکه آب از چشم اسب بیرون آید آنگاه سر او را پایین کنند و یک روز
علف ندهند تا آنکه دماغ او برطرف شود علاج دیگر زرده چهار عدد
تخم مرغ را با نیم رطل روغن و شیره با روغن مارز ممزوج کرده و در حلق
اسب ریزند و سر اسب را در توبره کنند تا بوی آن بدماغ او رود و دماغ
او گشاده شود و آب سرد از دماغ او بیاید و اگر خون از بینی اسب روان
شود و هیچ ورسیخ بگیرد تا خون آمدن بینی او برطرف شود باب
سی و دوم [302] در بیان علاج اسبیکه سر او درد کند علامت او آنست
که خود را بسیار بجنباند و بو اسی داشته و چشمهای او تاریک شده باشد

واین مرض را القلاع مینامند و تاریک میشود چشمش را علاج آنست
دو مثقال زرد چوبه و مثل آن شکر سفید و مثل آن شوره را بسایند
و با هفت من آب ممزوج کرده و بجوشانند تا آنکه ثلث آن تمام شود
و آنچه باقی ماند به روز بخورد اسب دهند نیک میشود **باب سیم** ٣٠٣

در بیان علاج اسپیکه جنون بهم رسانیده باشد خرما و هلیله
بجوشانند و صفه کنند و آن آب را و سر بز کوهی و بادرنجبویه
کافور را با یکدیگر با روغن خر ممزوج و در سوراخ بینی او بریزند نیک میشود
علاج دیگر زهره بز کوهی و زهر جغد را با یکدیگر ممزوج کرده در بینی
او بریزند نیک میشود و هر اسپیکه جای موش و بد خلق باشد دیوانه
خواهد بود خصوص که جای موشی او مادرزاد باشد علاج او آنست

که خون

که خون ماشه اورا دفع کنند و زهره کفتار را در حلق او بریزند
نیک میشود علاج دیگر پیه را بگدازند و جو را با آن چرب کنند و بخورد
اسب دهند چند روز چنین کنند نیک میشود و تندی و جموشی
و بدفعلی را برطرف میکند **باب پنجم** ٣٠٥ در بیان علاج اسپیکه
علف نخورد وقت زبانش را نرم ببندند نیک وقت ورنه تخم
مرغ را با یک رطل روغن گاو ممزوج کنند در حلق اسب بریزند
نیک میشود و پاره از آن بر زبان او بمالند که غذا را بخورانند
و دوا آنرا بر دماغ او دارند و روغن کنجد را در بینی او بریزند
تا آنکه میل به علف کنند علاج دیگر چهار ده مثقال شکر با
رطل روغن گاو ممزوج کرده آب در او بریزند تا علف را باشتها

بخورد و اگر بواسطه آنکه گلوی او تنگ شده باشد علف نخورد
چند وقیه هلیله و مثل آن خرما طبرزد و نیم وقیه کرد باد و پاره
سیر مقشر در آب جوشانیده صاف کنند و در گلوی اسب ریزند
و سه روز گلوی او را فراخ میکنند و علف خورده فربه میشود علاج
دیگر جهت فربه شدن اسب آنچه خرگوش و بچه گوسفند را نگذارند و حقنه
کنند بآن اسب و در ده روز فربه میشود علاج دیگر جهت اسبی که
علف نخورد بواسطه تعبی که باو رسیده باشد یک وقیه نیم
روغن و نه وقیه شکر ممزوج کرده و در حلق اسب ریزند علف
خورد و هم فربه میشود علاج دیگر قند سرخ و مثل آن زنجبیل
و هلیله زرد و پنج عدد و پاره بادیان و زنیان و خرمای طبرزد

و جو و سه مثقال انگدان و آن چیزیست که از آن او را خوب میسازند
همه را خوب بسایند و با یک طاس شراب ممزوج کرده و یکشب بگذارند
و آنگاه صاف کنند و چهار طاس آب در آن کنند و هر روز یک طاس
بخورد اسب دهند علف بخورد علاج دیگر شکر سفید را با روغن
گاو ممزوج کرده در بینی اسب ریزند دل را قوت دهد و نشاط
بهم رساند و بر علف خوردن حریص شود علاج دیگر پوست مار را
بدست بمالند و با جو ممزوج کنند و بخورد او دهند نیک میشود
علاج دیگر نصف هی هی رسیده را در بینی او ریزند علف بخورد
و فربه شود باب بیست و ششم در بیان علاج اسبیکه علف خوردن او را
فایده ندهد و فربهی در او ظاهر نشود علامت او آنست که شکم او

باندرون رفته باشد و کمرگاه چسپیده باشد و علف هر چند
بخورد اثری ظاهر نشود علاج او آنست که دو کف حلیه و یک کف
گردباد و یک کف خرمای و پاره سیر مقشره بکوبند و با پنج رطل
آب و پاره نمک در دهن او اندازند علاج دیگر کله گوسفند فربه
و پاره سبز و مثل آن بادیان رومی را بجوشانند در هشت من آب
تا آنکه نصف آن باقی ماند پس سه روز در حلق او ریزند علف بطریق
معتاد بخورد بزرگ شود علاج دیگر زغاله باده فربهی کشند
دو وقیه خون او را بگیرند و چهار وقیه شکر سفید و یک مثقال زعفران
و پاره بادیان رومی را بهم ممزوج کرده و مقدار یک رطل از آن جدا گشتند
و بخورد اسب دهند علت آنرا برطرف کند و فربه کند او را علاج دیگر

چند دانه

چند وقیه حلیه را بشویند و با جو شسته ممزوج کنند و صبح و شام بخورد
اسب دهند فربه کند او را علاج دیگر جهت اسبیکه فربه نشدن او
جهت مرض باشد اشنان را با آب بجوشانند و دست و پای اسب را
با آن بشویند آنگاه موم را آب کنند و در روغن گاو و با زیتون ریخته
در آب گالند و اعضای او نرم کنند و پوست آن را فربه کنند علاج
دیگر جهت اسبیکه صفرا بر او زیاده شده باشد و بعلف خوردن فربه نشود
نوره ارمنی و جاوشیر و ریوند از هر یک نیم وقیه و یک کف نمک
همه را در ده رطل آب بجوشانند و صاف کنند و در حلق او
ریزند و علف برنجه بخورد او دهند فربه کند علاج دیگر از برای
اسبیکه بواسطه کرمی که در شکم او باشد فربه نشود علامت او آنست

که کمرگاه او بفرج چسپیده باشد و قوت او رفته باشد و اثر
علف در او ظاهر نشود که رطل حلبه با جو ممزوج کرده سه روز هر
روز یک رطل را بخورد او دهند گرم تا بیندازد باب سی
و هفتم ۳۰۷ در بیان آنکه حرارت بر او غالب شده باشد علامت
او آن است که سر او افتاده باشد و دست او لرزان باشد و در راه
رفتن ضعیف باشد و علف کم خورد و نفس بدشواری کشد
و چشمهای خود را بر هم گذارد و آب از او روان باشد و سوراخ
بینی او گشاده باشد و بدن او سست گشته باشد و عرق سرد باشد
علاج او آن است که شب علف باو ندهند و خون از او
بگیرند تا آنکه خون کم شود آنگه [illegible] روغن زیتون و هیچ علف دیگر

تازه

تازه یا خشک و اندکی شاه تره در ده رطل آب بجوشانند تا دو رطل
باقی بماند و صاف کنند و با نمک بر سر او بدهند و سه روز چو او بدهند
نیک شود و علاج دیگر یک رطل مویز باشد تره و بیست عدد خیار
و دو رطل گشنیز و چند ورق بادیان را بجوشانند در ده رطل آب
تا پنج رطل شود و صاف کنند و در حلق او ریزند نیک شود و اگر بعد
از آن علاج آب از وی بیرون آید بحال خود بگذارند که علاج پذیر نیست
و خوب نشود باب سی و هشتم ۳۰۸ در بیان آنکه پوست بهم ساییده باشد
علامت او آن است که اسب ضعیف و باریک شود و علف نخورد
و سینه او ورم کرده باشد و پهلوی او خشک شده باشد و بدن او
کج شده باشد علاج آن است که شب علف باو ندهند و بیست مثقال

روغن گاو و یک رطل شیره را در حلق او ریزند و آن روز او را علف
ندهند القصه شاخ و موی او را بسوزانند و از هر یک پاره بگیرند
و با آرد جو خمیر کنند و بخورد اسب دهند نفع میکند علاج
دیگر یک رطل پیه تازه و سه وقیه شکر را بکوبند و یک رطل
شیره را ممزوج کرده و آب بر او ریزند و سه روز بخورد اسب دهند
نفع دهد اگر شاخ و موی او را در وقت عصر در پیش بینی او بسوزانند
نفع میکند علاج دیگر بعد از آنکه سه یک شب گذشت یک رطل
روغن گاو در حلق او ریزند و سه شب چنین در پیش بینی او شاخ
و موی را دود کنند و در روز چهارم هفت عدد تخم مرغ در یک رطل
شیره بهم زنند و در حلق او ریزند سه روز پیوسته او را زایل میکند

علاج

علاج دیگر اگر کفل اسب درهم کشیده باشد دوای مذکور را بکشند
در حلق او ریزند و دو رطل سیر که و مثل آن روغن گاو و پنج مثقال گزر
و پاره اشنان و پاره برنج بکوبند و بهم ممزوج کنند و در جمیع اعضای او
بمالند نرم میسازد **باب بیست و نهم** در بیان علاج آنکه بیماری او
او از آب و جو بی محل باشد علامت آن است که دست و پای او
ورم کند و جثه او کج شده باشد و چشمهای او در خواب باشد
و خواب او زرد و بول سرخ باشد و سر او ورم کرده باشد
و بدن او نازک باشد و قدرت برخوردن آب نداشته باشد
علاج او آنست که پاره اسفناج و نمک صاف را بسایند و مالی
در چشم او دمند مکرر تا آنکه آب بسیار آید و یک روز آب ندهند و در روز

حریم سه وقیه تخم مرغ را با روغن گاو ممزوج کرده و در حلق او ریزند

نفع میکند علاج دیگر ده مثقال صبر و مثل آن نشاسته و پارچه

نمک صاف بکوبند و در بینی او دمند و سر او را پایین نگاه دارند

تا آنکه آب از بینی او روان شود و هرگاه آمدن برطرف شود آنگاه

در روز حریم زرده پنج عدد تخم مرغ با یک رطل روغن ممزوج کرده

در حلق او ریزند علت را برطرف میکند علاج دیگر زعفران و زرد چوبه

و نشادر از هر یک مثقال خوب بکوبند و با آب ممزوج کرده

در حلق او ریزند نفع میکند علاج دیگر سه مثقال نشادر

و پاره تخم کرفس را خوب بکوبند و بشکر ممزوج کنند و در حلق او ریزند

باب چهلم ۴۰ در بیان علاج اسبیکه چیز ناموافق خورده باشد بدانکه

مرضهای

مرضهای اسب از خوردن جو و آب که در غیر وقت خورده باشد

بهم میرسد چنانچه با آب بدهی در وقتیکه راه بسیار آمده باشد و در وقت

فرود آمدن آب و جو بدهی ضرر میرساند و سبب مرض او میشود

و اگر سوار باشی یا بعد از دادن آب و جو سوار شوی و بدوانی او را

ضرر نمیرساند و مرض هم نمیرسد و هرگاه بمنزل رسی در وقت

شام در وقت صبح او را آب دهند و تا آنکه از مرض ایمن گردد

و تا اگر بعد از تعب بسیار آب بخورد و سوار شوی بر او و بدوانی در آنحال

تا آنکه عرق کند آنگاه او را از هوا نگاه داری تا آنکه عرق او

خشک شود و سوار شوی تا آنکه نیک شود از مرض که حاصل شده

او را از آب خوردن بعد از تعب و اگر آب و جو بخورد در غیر وقت

مرض بهم رساند در روز دویم یا سیم خونی او را از چهار رگ
دست و پا باید کشید او را پاره برود و باهسته پاره بدوانند او را
تا آنکه بتعجیل رود و تنگ شود و اگر چنانچه مرض در اندرون او باشد
کج کند خود را علاج او آن است که چهار رگ حنظل بکوبند
و با سرکه کهنه ممزوج کنند و سه روز در حلق او ریزند و او را
در این سه روز جو ندهند و اگر بجای جو گندم بدهند بهتر است
و اگر کهنه شود مرض آن اسب سه من آب را در دیگ آهن بجوشانند
تا نیم من آن باند الحقه حقنه کنند او را و براو سوار شوند
و بدوانند تا بسیار عرق کند و در روز دویم پنج من شراب صاف
و یک چارک سرگین کبوتر را بهم ممزوج کرده حقنه کنند براو سوار شوند

وبدوانند

وبدوانند تا آنکه تعب بسیار کشد و جو شسته باو بدهند و اگر در اسب
خوردن علف با مو و مقی بخورد و پس خود را بکند و کفل خود را گران کند
و دیر حرکت کند و قدرت بر حرکت نداشته باشد و نفس خود را در پیش
انداز و گمان برند که دیوانه است علاج او آن که گندر را در چند
رطل روغن گاو تازه اندازند و سه روز در حلق او ریزند علت
برطرف کند علاج دیگر پنج مثقال نشاسته را در آب بجوشانند
و جو را در آن آب تخته بند و در وقت جو دادن بخورد اسب بدهند
نیک میشود علاج دیگر اگر اسب سبز امراض خورده باشد
و سرگین او بغایت روان شده باشد و ضعف او ظاهر شده باشد
جو بیشتر دهند تا قوت او بشود و بحال صحت باز آید علاج دیگر اگر

زهر در علف باشد چهار رطل آب بیست مثل آن خرما بجوشانند
و صاف کنند و در حلق او کنند به شود علاج آنکه خطمی خورده باشد
و بدن او ضعیف و سست شده باشد و در سستی لبهای او احتراز شود
باید که پاره شستانی سرخ را بکوبند و در دهن شراب کهنه ریزند و در حلق
او کنند آنگاه ده مثقال کباب‌توا که را در سرکه تند ریزند و بر جمیع اعضای
او بمالند و بدن او را بروغن گاو چرب کنند و ده مثقال زنجبیل
بکوبند و با روغن گاو بجوشانند و در لبهای او بمالند نیک شود

باب چهل و یکم در بیان علاج آنکه حرارت بر او غالب باشد ۲۰۱

علامت او آنست که فرج او بشکم چسبیده باشد و پوست او
خشک شده باشد و سر او پایین افتاده و مویها ایستاده باشد علاج
او آنست

او آنست که آرد جو و زیره سفید را با روغن ممزوج کرده و پارچه بر
در او اندازند تا سرد شود آنگاه حقنه کنند نیک شود علاج دیگر جاورشیر
و فلفل را بکوبند و هرچه باشد بجوشانند و او [illegible] تشنه شود
شیرج و خرما و شیر از هر یک رطلی و بادیان رومی تازه همه را بجوشانند
و صاف کنند و چهار رطل آب در او کنند و تخم مرغ را در او بشکنند
و بر هم زنند و حقنه کنند بآن و در جمیع اعضای او از سر تا پا بمالند
حرارت او را برطرف میکند و پاره از گیاهی که او را فرفی گویند و جمعا
و ده مثقال فودنج پاره جاورشیر و پاره کره را بکوبند و آب ممزوج
کرده و در بینی او ریزند نیک شود اما از علف منع کنند باب

چهل و دوم در بیان علاج آنکه برودت غالب شده باشد روغن ۲۰۲

کاوزبان و سقاج و صبر از هر یک دو مثقال هفت بندقه کنند
و هر صباح بندقه بخورد او دهند نافع باشد علاج دیگر آرد
گل بول طفل کوچک برکنند و پیش بینی او دود کنند و در خانه
و هر جا که بوده باشد علاج دیگر روغن گاو دیگر طاس سیر مقشره سه دقه
بکوبند و بیکدیگر ممزوج کنند و سه روز در حلق او کنند و گویا اگر
در پیش بینی او دود کنند محتاج این دوا نباشد باب چهارم ۲۰۳
در بیان علاج اسبیکه حرارت تابستان بحرارت او ضم شده باشد
علامت او آنست که سر و گردن او خشک شده باشد و استخوان
او حرکت نکند و چشمهای او تاریک شده باشد و گوشهای
او دراز شده باشد و بدن او سرد شده باشد و هر ساعت بطرفی
نگاه کند

نگاه کند علاج او آنست که خرما و جو و شیر کنند و زرچوبه
و زعفران و قاقله از هر یک دو مثقال بکوبند و در ده رطل آب
بجوشانند تا آنکه چهار یک باند آن را در حلق او ریزند نیک
میشود علاج دیگر جهة اسبیکه برودت زمستان اضافه برودت طبیعت
او شده باشد زیر بغلها و شکم و گوشهای او را داغ باید کرد
نیک شود علامت خوب شدن او آنست که چشمهای خود را
بگشاید و کمرهای خود را راست کند و بیخ جو را باید بریده و کاه و علف
باو باید داد و اگر نیک نشود این علاج عمل کند که خاکستر نیز را
در خرقه پیچیده در دیگی که پنج رطل آب داشته باشد بپزد از
تا آنکه تمام خاکستر خاصیت خود را به آب دهد و آشنگ دهند آب را

از صباح تا نصف شب آنگاه آب خاکستر را بخورد اسب دهند نیک
بشود و ۲۰۳ باب چهارم در بیان علاج اسبیکه باد و قولنج بهم رسانیده
باشد علامت او آنست که بخوابد و برخیزد و خود را بر زمین
زند و گردن کج کند و نگاه ببدن خود کند و چشمهای خود را بگشاید
و سر خود را حرکت کند و پشت خود را بهم کشد علاج او آنست
که شراب کهنه چهار طاس آب نیل و پاره پیه خوک و نصف
مثقال حلتیت مجوف همه را باهم ممزوج کرده و دو تخم مرغ بر آن
بکند و در حلق اسب ریزند و علف باو بدهند نیک میشود
علاج دیگر سه وقیه حلبه و سه وقیه شیرج و پاره خرما و پاره
نجاست آدمی و یک رطل گاو زرد را بکوبند و با آب ممزوج کنند
و صاف کنند

و صاف کنند در حلق او ریزند علاج دیگر که حکماء روم عمل کنند
سه وقیه نمک را بجوشانند و در سه رطل آب و بخورد او دهند اگر
بخورد در گلوی او بریزند گشوده شود و بول کند علاج دیگر بلیله زرد
و سرمه صفهان را خوب بکوبند و با بند نی در بینی او ریزند و بدوا
گشوده شود علاج دیگر دست را تا مرفق بالا کند و بروغن چرب کنند
و در اشکم اسب کنند و سرگین او را بیرون آورند و اگر حال نیک
میشود علاج دیگر سه من شراب کهنه و یک رطل روغن گاو گرم کنند
و در حلق او ریزند و سیر را کوفته در اندرون فرج و با دست دوا
فرو برند گشوده میشود علاج دیگر پنج من شیره خرما و یک رطل
سرگین کبوتر را با یکدیگر ممزوج کرده یک ساعت بگذارند تا صاف شود

بعد از صاف شدن نیم رطل آرد ارزن داخل کنند و آب را
با آن حقنه کنند و گندم تر را بعوض جو بخورد او دهند تا بخورد
نیک شود علاج دیگر نیم رطل هلیله سیاه بضعف آن مویز
و پاره مهک با پانزده رطل آب بجوشانند تا آنکه شش رطل بماند
و صاف کرده عرض کنند یا بخورد و اگر نخورد حقنه کنند تا گشوده
شود و این عمل جهة آدمی که قولنج داشته باشد نافع است و این
آیات قرآن را با عقاد تمام بر آب بخوانند و بخورد اسب دهند بسیار
مجربست بسم الله الرحمن الرحیم ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ
فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ
مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ

عما یعملون

عَمَّا يَعْمَلُونَ باب چهل و پنجم در بیان علاج اسبی که باد سرخ
بهم رساند علامت او آنست که شکم او باد کرده باشد و بول
او بدشواری بیرون آید و خود را بر زمین اندازد و همیشه چنین
کند و گاه بجانب پهلوی خود کند و کج شود علاج او آنست
که ده رطل آب و سه رطل شراب کهنه و دو رطل پیه گوسفند
و پاره آرد جو و یک مثقال نمک صاف یکدیگر ممزوج کرده صاف
کنند و حقنه کنند آنگاه آب گشنیز یک رطل در گلوی او ریزند
و یک روز علف ندهند او را تا نیک شود علاج دیگر آنکه
یکدانک مثقال یا بیشتر زهره گاو را بهر طریقی که ممکن باشد در گلوی
او کنند که نافع است و باید که پیش از آن شبانه روز او را علف

ندهند تا نفع کند علاج دیگر آنکه بوره بر شکمهای او بندند
روز الفقاه بردارند و نمک و قطران در او بمالند نیک شود علاج
دیگر آنکه مویز سیاه دانه بیرون کرده را با پاره بادیان بهم بکوبند
و بغلها هم البرشند و هر روز مقدار گردوئی بخورد او دهند
علاج دیگر آنکه خون بچه خوک را بخورد او دهند در ساعت خوب
علاج دیگر سیر را کدو و سفید و سرکه و روغن گاو با روغن زیتون با یکدیگر
۲۰۶
ممزوج کرده در حلق آب ریزند نیک شود باب بیست ششم
در بیان علاج اسپیکه باد القطع بهم رسیده باشد علامت او
آنست که شکم و سینه او ورم کرده باشد و بدشواری بول کند
و سرگین اندازد اما [illegible] و برخیزد و غلت کند علاج او آنکه
کاهو

که چون طاس از بول آدمی و یک رطل از آب کاسنی و پاره از آب
ترب و مثل آن از آب خیار همه بجوشانند و با یکمثقال بادیان و مثقال
افیون در حلق او ریزند بعد از آنکه از رگی که در اندرون زانوی او است
خون گرفته باشند یک عدد الفقاه شش طارت و نمک را بجوشانند
و صاف کرده و حقنه کنند و دستهای او را به روغن شیطرج
کنند و پاره از آن در فرج او ریزند نفع میکنند باب
۲۰۷
بیست و هفتم در بیان علاج اسپیکه در شکم او دردی بهم رسیده باشد
علامت او آنست که از بینی و از چشمهای او آب روان باشد
و علف نخورد و ضعیف شود علاج او آنست که دهن او را باز کنند
و زبان او را ببینند و اگر ورم داشته باشد یخ هر روز کشش آورا داغ

کنند و از زیر بناگوش او خون بگیرند ورم او برطرف شود و این علاج
جهة قولنج نیز موافق است علاج دیگر پاره خرمای سفید رطوبات و همچنین
آن از جب الخضرا و کمی روغن بازره را بگیرند و باهم بکوبند و ممزوج
کرده در حلق او ریزند نیک شود علاج دیگر پاره بادیان رومی
و مثل آن قند سرخ را بکوبند و با روغن شیرج ممزوج کرده و بخورد
اب دهند نیک شود علاج دیگر جهة آنکه خاک خورده باشد
و من آب بگرمای نیک گرفته بایکدیگر ممزوج کرده در حلق او ریزند
و او را بدوانند نیک میشود علاج دیگر اگر در سفر باشد پاره بادیان
رومی و مثل آن گزر و مثل آن قند سرخ که در خرقه کرده آن
خرقه را در لجام بندند تا آب بخورد و او را زود برطرف شود و علاج دیگر

ارد

آرد و همچنین با آب ممزوج کرده با آنی آب را حقنه کنند بدو آن
پس روان شود شکم او مرض او برطرف شود علاج دیگر جهة
آنکه بول نکند کمی شراب صاف و دیگر طاس روغن گاو کهنه بر هم زده
در حلق آب بریزند و بر او سوار شود بجهانند از بهر او که بول از او
جست باز میشود و بول میکند **باب هشتم** ۲۰۸ در علاج آنکه
شکم او درد کند بواسطه کرمی که در او باشد علامت آنست دائم
که موهای او را ببایستد و ذکر خود را کشیده باشد و پشت او
خشک شده باشد و گردن خود را بخارد و با آنهمه علف خورد
علاج او آنست که دیگر طاس شیرج دیگر طاس حلبه نشسته را بکوبند و با هم
جو را ممزوج کرده و سه روز بخورد آب دهند که کرم را بیاندازد علاج

دیگر یک رطل حلبه سیاه را با جو بآب بپزند که بخورد کرمها را میاندازد
و پاک میسازد علاج دیگر یک رطل خرما با پاره ای از نخاله و تا بیست
که بخورد نیست میشود علاج دیگر ده رطل و نیم روغن گاو را با یک رطل
سنای مکی مالیده در او بیندازد و در حلق اسب ریزد نافع است
علاج دیگر پاره موز سیاه را و یک رطل حلبه و مثل آن ترخم و پاره
از بادیان رومی و پاره کشنیز و اندکی خردل سرخ و دسته اکلیل تا
و یک کف از آرد کنار بریان کرده و اندکی از تخم کبر همه را
با هم ممزوج کرده بخورد اسب دهند هر علتی که در شکم داشته باشد
برود علاج دیگر پاره جو را سه رطل آب بجوشانند و صاف کنند
و یک مثقال صبر و سه درم شیرج در آن ریزند و آن آب را در حلق اسب ریزند

کرمها را

کرمها را میاندازد و گندم را در شراب کهنه بخیسانند و باسب دهند
چهار روز کرمها را بکشد **باب چهل و هفتم** ۲۰۹ در بیان علاج اسبی که
علت مجهوله داشته باشد با آنکه او را تغییر احوال بهم رسد و ندانند
و سبب آنرا از اهل خبرت گفته اند که در شکم چنین اسب کرم
و علتهای دیگر جمع شده خواهد بود علاج او آنست که ترب و گندم را
در سه من شراب کهنه بخیسانند و یک شبانه روز بگذارند القصه آنرا در آن وقت
بخورد اسب دهند نیست میشود علاج دیگر ده رطل روغن گاو و ده پاره
خرمای طویل مالیده ممزوج کنند یکجا کرده در حلق اسب ریزند
و یک شبانه روز علف بوی ندهند القصه پاره یونجه در پیش او ریزند
تا بخورد القصه آن چهار من شیرج را بجوشانند تا کف برآورند و در حلق اسب

ریزند و اگر وقت گرم باشد بگمن شیرج کاسنی و بزر زرعت
آب بدو بدهند و نیم وقیه سبزی بخورد او دهند و جوی که با شیر
خرما خیسانیده باشد بخورد او دهند و قلتهای اورا برطرف
کرده نیک میشود و این از معالجه ترکان است در علاج آنکه ناخوشی را حجر
بهم رساند علامت او آنست که بچه بچه خنجه بسته است عرق میکنند
اگر بسیار بخوابد و برخیزد دل درد است و معالجه دیگر دارد و اگر خیر هیچ
عرق میکند و ایستاده یقین ناخوشی قرا جرات است گاهی هم به عقب
لگد و نظر میکند اگر ده ساعت گذشت بدل و جگر و ریه آب
میزند و علاج ندارد در همان ابتدا که این علت مبتلا شده و فی
اسب را بیندازد و در پیرهنش سب آدمی بول کند بقدر سی یا چهل مثقال

هرکوشت

هرکوشت نیک میشود **باب ششم** در علاج آنکه علت درد سر داشته
باشد و صداع بهم رساند علامت او آنست که آب کندیده از بینی
او آید که گویا علف تلخ خورده باشد و آب از چشمهای او روان
باشد علاج او آنست که رطلی از حب الخضرا و پاره نمک ابرا بکوبند
بخورد اسب دهند نیک میشود علاج دیگر پاره قند دریایی و میشک آن
جلبیش و پاره ستانی سرخ همه را نرم بکوبند در بینی اسب دمند
پاره از بیخ عنب الثعلب را در حلق او ریزند و پاره دیگر در توبره او کنند
تا بوی آن به دماغ اسب برسد نافع است علاج دیگر حب الخضرا
و اسفاناخ را بکوبند و با شیرج ممزوج کرده در حلق اسب ریزند نفع
میکند **باب هفتم** در علاج آنکه هوا در یافته باشد یا آنکه عرق

کرده باشد و اورا جای گرم نکرده باشد یا آنکه از مکان گرمی او را بمکانی
سردی جای برده باشند علامت او آنست که گردن گشت شده
باشد و سر او بر زمین رسد و قدرت بهم آوردن چشمهای خود نداشته
باشد بطریق عادت نگاه کند بهر چیزی نظر از او برندارد و آب از چشمهای
او روان باشد علاج او آنست که هلیله زرد پنج مثقال و مثل آن بادام
و مثل آن نمک صاف و دو مثقال حلبث و مثل آن موم سفید
و نیم مثقال کافور موم بگدازند و اینها را در او ریزند و بخورد آب دهند
تا نیک شود علاج دیگر یک پاره بنفشه را بگدازند و در هاون بکوبند و در چهار
من آب بجوشانند و در آن آب چهار رطل خرما اندازند و صاف
کنند و سه روز در حلق آب ریزند تا نیک شود علاج دیگر پاره گزر را

با چهار رطل

در چهار رطل شراب بجوشانند در حلق آب ریزند نیک شود علاج
دیگر هر دو گوش او را داغ کنند و در خانه تاریک به بندند تا روشنایی نبیند
و علف سبز باو ندهند نیک میشود علاج دیگر آنکه سپار بجوز داو دهند نیک میشود

۵۰۲

باب پنجاه و دوم در بیان علاج اسبی که باد در او بهم رسیده باشد که او را
بهم کشد علامت او چنان است که اسب کج شده باشد بسبب مرضی که
در اندرون معده بوده باشد و خود را بر زمین زند و پوست تن او خشک
شده باشد و گردن او چوب شده باشد و هر دو جانب کمرگاه او
فرو رفته باشد و هر دو سوراخ بینی او فراخ شده باشد و بدشواری
نفس او بیرون آید علاج او آنست که از چهار دست و پای او آب
و از بن دندانهای پیش او خون بگیرند و زبان او را بگشایند که خون

از او روان شود و بدن آن اسب بروغن چرب کنند و کرطاس کهنه با دنبان
در او جوشیده باشد در حلق او ریزند و یکشبانه روز او را علف ندهند
سرکه و شراب و روغن تازه از هر یک جزو رطل و نشاسته برنج پنج مثقال
با یکدیگر ممزوج سازند و در روز دوم در حلق اسب ریزند نیکو خواهد شد
علاج دیگر پیه را پاره که در آب بجوشانند که روغن او بیالد و آب او
آدمی نیز همین علاج کند علاج دیگر اگر به کمین عزبا دیگر طاس شیر خ
دیگر و حلبه سبز که شنبله بوده باشد ده و نیم حرمل یعنی سپند
و پاره تخم کرفس را بایکدیگر ممزوج کرده در ده رطل آب بجوشانند تا آنکه
نصف آن برود و هر روزه سه یک از آن را با یک رطل شراب کهنه
به آن اسب دهند صحت میشود علاج دیگر جمیع اعضای آن اسب را روغن
گاو دنبه

گاو و یا گوسفند چرب کنند و پاره روغن گاو و کهنه در گوش آن اسب
ریزند و فتیله را از سر آن بیرون کرده در آن مکانی که باشد پاره پنبه اندازند
و در آنجا چوب گز را بسوزانند تا دود آن بدماغ اسب رود نیک شود
علاج دیگر جهت اینکه عصب بسیار کشیده باشد و کوفته بهم رسانیده باشد
او گرفته باشد یا پا و دستهای او گرفته باشد نفط را با نمک
بجوشانند و او را آنجائیکه علت بهم رسانیده و آن اسب را زین کنند
تا نیک شود و اگر او را در میان اسبها به بندند بادی که عارض او شده
برطرف میشود علاج دیگر جهت اینکه دستهای او کوفته بهم رسانیده
باشد و دم او کج شده باشد دانه کرچک را بسوزانند که دود آن
بدماغ اسب برسد و پیه خرس در بینی او چکانند و جمیع بدن او را با آن

روغن چرب کنند علتها را از بدن او بیرون میکند و خوب شود باب
پنجاه و سیم در بیان آبی که ذکر او ورم بهم رساینده باشد علامت او
آنست که آن آب بخواید و بر خیزد و از دردی که دارد کفهای او سرد شود
و چشمهای او زرد باشد و پائین شکم او برآمده باشد اگر ذکر آن آب
ورم و خشونت نداشته باشد علت در آن آب که ناسور خواهد بود علاج
آبیکه ذکر او ورم کرده باشد آنست که روغن زیتونی و پیه مرغ را باهم ممزوج
کرده بجوشانند و بر ذکر او بکیفیه یا دو روز بمالند و آنچه بعد از روغن
گرفته است باید که هر صبح از زیتون یکرطل بخورد و آب دهید تا نیک شود
علاج دیگر از برای آنکه ناسور داشته باشد علاج آنست فرج او را بر که کوبیده باشند .
و اگر نباشد آب جفت و مازو گز بشویند تا آنکه و عشب فرج آب نکند

و بلغالی

و بمکان خود باز گردد و نیکو شود باب پنجاه و چهارم در باب علاج آبیکه
بدشواری نفس کشد علامت او آنست که سینه او ورم کرده باشد و علف
نخورد و ورم در سینه او ظاهر باشد و اگر آب با دوبان باشد و خرخر بهم آید
باشد از ورم کف آب خشک شده باشد علاج آنست که بهمقدار مثقال
خردل بهم رساینده در بینی او دمند و چون آن آب نفس بقوت کشد
بوی عطسه بعطسه ماند علامت آنست که علت و مرض او کم شده باشد نیک شود .
علاج دیگر آنکه قرقر یعنی تیلدقرا بکوبند و ممزوج بشراب کهنه کرده و بحلق آدمی
و حلق آن آب ریزند نیک شود و اگر در آب علتی بهم رسیده باشد که بحرام
ماند که در آدمی بهم رسد علامت آنست که گرده و ذکر و خصیه او ورم کند
و چنان گمان شود که ورم در بالای رانهای آن آب است علاج دیگر آنست که گرده ای

دو نوبت یا سه نوبت بر جهت ورم زده یک رطل روغن گاو در حلق او ریزند و یک من
پنبه دانه کهنه پای اسب نهند بجای علف تا بخورد و نیک شود باب پنجاه و پنجم در بیان
علاج اسپیکه در گوش او علتی بهم رسیده باشد علامت او آن است که گوشهای
او عرق کند و پشتهای او تاریک شود و سر او پایین آید و بسیار بخوابد و بر خیزد و بی
هوش شود که اگر استخوان خرمایی در گوش او کنند آگاه نشود و میل به آب خوردن
نکند علاج آن است که کاردی بر پایین گوشهای بمقدار انگشت دها ببرند که خون
باشد دفع شود و علت بر طرف شود و حتی بینی را باید لیسید و نمک با او بریزند
و گشنه بدارند به یقین نیکو شود علاج دیگر هر روزه یک مثقال مشک را با شراب کهنه
ممزوج کرده در بینی اسب ریزند نافع خواهد بود باب پنجاه و ششم در بیان
علاج اسپیکه ناسور کهنه داشته باشد علامت او آن است که در خصیه او جراحتی باشد

کند

۷۶

کهنه و سفید و سبب آن لاغر باشد علاج او آن است که ده موی از دم اسب بکشند
و آن مویها سخت به بندند و چند هفته بگذارند و بعد از آن در کوزه کوچک جمع زلو با خود
کنند بنوعیکه سر کوزه تمام ناسور را فرو گیرد و ناسور بر طرف شود علامت بر طرف
شدن آن است که بر طرف شود و خون آمدن از آن ساکن شود و خشک شود
علاج او آن است روغن زیتون در گلوی اسب ریزند الغرض یکرطل شکر طاهر و دو رطل
شیر تازه و پاره خرما و روغن تازه را با یکدیگر ممزوج کرده بجوشانند و صاف کنند
و در حلق اسب ریزند نیکو خواهد شد علاج اسپیکه ذکر او سست شده و از مکان خود
بیرون آمده باشد باید که ذکر او را ابر که و نمک شسته بشویند مکرر تا آنکه بجای خود
باز آید و این اسب را لاغر نه دارند اگر چه بهتر آنست بالاغر باشد بلکه بتدریج او را
باب پنجاه و هفتم در بیان علاج اسپیکه جذام بهم رساند علامت او آن است که زردی

کندیده از خسته او بیرون و از آن محلّی که آب زرد بیرون می‌آید بکاره بفشارند .
خون سرخی بیرون آید و ممکن است که محلّ بیرون آب کندیده از کرده باشد
علاج او آنست که آن جراحت را بنوره پر کنند و آن آب را یکهفته علف بستن
دهند و محلّ بیرون آمدن آب زرد را نمک سوده بمالند که نیکو میشود علاج دیگر
او آنست که تخم حنظل را با بیخ و پوست او بکوبند و آب آنرا بر ورم جراحت
آن بمالند که ورم برطرف میشود و این علاج پیش از آنکه دهن جراحت گشوده
شود نافع است علاج دیگر آنکه زنگار و نوشادر و نمک و قلیاب را بکوبند و از آرد
نیز بیرون کنند و بر پنبه گذاشته بر موضع جراحت نهند نافع است و از زردی آن کند
نشان داغ علاج دیگر آنکه جراحت اسب را ارزن بیخ و کاهو را سیاه کنند بشویند نیکو شود
علاج دیگر صبر و زرنیخ را بکوبند برابر و هر دو را با یکدیگر با گندم جو ممزوج کرده بخورد اسب دهند

بیخ جذام را میکنند و میسوزانند علاج دیگر از آن محلّی که جذام بهم رسیده خون بگیرند
تا خون فاسد از آن کم شود و قوت آن علت نیز کم شود علاج دیگر آنکه
سه وقیه زرنیخ را با سبوس گندم با جو ممزوج باید کرد و بخورد اسب باید داد که قطع
جذام کرده و میشورانند آنرا علاج دیگر آنکه زاغی که او را عقیق میگویند بکشند و جمع
اعضای او را با بیخ رطب آب بجوشانند تا آنکه آن آب را نصف بسوزانند و اسب را
تشنگی داده آنگاه آن آب را در حلق او ریزند تا آن علت برطرف شود و از آن
آب جذام آن اسب بمالند که نافع است و علامت نیکو شدن علت جذام آنست
که این چیزها مذکور شد چون بر جراحت او نهند هرگاه بردارند آنها را کشف آن او
او نمک باشد رطوبتی نداشته باشد نفع کرده خواهد بود و اگر از علاج خوب نشود
آخر از دواها داغ کردن است آن محلّ را که جذام در آن بهم رسیده و بعد از آن زنگ آب

برآن ریزند وآن آب را هر صبح وشام مکرر شده بدو نهند واگر جذام العذار

داغ کردن آن محل در جای دیگر ظاهر شود وصبر و قلیا را با آب بندند و برگ ممزوج

برآن موضع گذارند و مرهم جاوشیر و شیرج بر موضع داغ آن آب گذارند که

نفع تمام دارد **باب پنجاه و هشتم** در بیان علاج آنکه گری و حکه بهم رسانیده و یکسالی

یا دو سالی برآن گذشته باشد و علاج نشده باشد و این علت ضعیف و لاغر

شده باشد علاج آن آنست که هدهد را بالتمام در کوزه جا کرده بسوزانند آنگاه

با آب بیند و یک ساعت در آب بگذارند و صاف کنند آن آب را در قرابه کرده آب را

ته نشین داده باشند وآن آب را بخورانند که نافع است علاج دیگر آنکه تمام اعضای ابرا

آن بمالند که نفع میکند واین علاج جهه آدمی که گری دو ساله باشد نیز نافع است

اگر آب ضعیف شده باشد بسبب حکه علاج آنکه حب السیاه و زنگ که در عدس کرده ترکیب است

دم اسپانیان

دم اسپانیان اورا مقعد خواجه خوانند پوست وی بغایت سیاه و مغز

وی بغایت سفید است در روغن شیرج بجوشانند و بر موضع حکه بمالند آنگاه

آن موضع را نمک سیاه و آب صابون بشویند نیکو میشود و بزودی موی از آن

بیرون میآید علاج دیگر آنکه نمک و زرنیخ را بسایند و در روغن تازه بجوشانند

و سه دفعه در آفتاب بر بدن آب بمالند نیک میشود علاج دیگر آنکه حب السیاه را

که مذکور شد و کشنیز و کندش را بکوبند و با روغن ترب یکدیگر ممزوج کرده سه

روز بر موضع حکه بمالند در سه روز نیک میشود علاج دیگر زرنیخ را بکوبند و با شیر

ترش شده ممزوج کرده بر حکه بمالند نیک میشود علاج کشته گندم سبز را که دو

دانه بسته باشد برآن آب بمالند نیکو میشود علاج دیگر هرگاه کوفت بار باشد

پاره زیبق و قطره دریائی که رنگ سفید است در انداره و کشنیز و مورد و حب السیاه

و مروارید سفت و کندش هر دو یکدیگر بکوبند و با روغن تازه گرم کرده بسرشند بر جبهه آن
بمالند نیک شود باب پنجاه و هشتم در بیان علاج اسبیکه کری در چشمهایش بهم رسیده
باشد حب کنجد را بسوزانند و خاکستر آنرا در آب گرم گذارند و صبح دم اول آنرا
بشویند تا هفت روز که آن برطرف میشود و موی را در آن بیندازند و بعد از آن با آب
ازرق بشویند آن آب در سه روز نیکو میشود علاج دیگر شب یمانی را در روغن سطح
آن مقدار بگدازند که مثل نقطه شود و در صبح دم آب بمالند که آنرا برطرف کنند
و اگر کری و ترشوشی باشد شب یمانی را با حب بابونه بیابند و با روغن زیتون
ممزوج کرده هر روز گوشش و پیشانی و سینه آن اسب را چرب کنند آن علت برطرف
میشود و در وقت جو دادن اگر تخم کدو و دانه جو کنند و با آب دهند
نافع است علاج دیگر آنکه اسب لاغر شده باشد جهت آنکه رودهای او لاغر شده
باشد

باشد و پوست در پوست او بهم رسیده باشد پنج عدد تخم مرغ و یک کاسه شیر و
رطل شیره خرما را با یکدیگر ممزوج کرده و در حلق آن اسب ریزند فربه شود و اگر بجای
دم اسب ریخته باشد علاج آن است که از بیخ دم اسب خون بگیرند تا آنکه عرق آید
و دفع شود آنگاه داغ کنند نیک شود علاج دیگر که اسب کری داشته باشد آن است
که انجیر کهنه که از هم باز شده باشد در آب بجوشانند و آن اسب را از آن بشویند
و در آفتاب ببندند اما آنکه خشک شود آنگاه زرنیخ و نمک سوده بر وی بکوبند
و در روغن تازه بجوشانند و در آفتاب بر اسب بمالند و ساعتی در آفتاب
نگاه دارند که اسب از آن خشک شود و علف بدهند از آن نیکو خواهد شد باب شصتم
در بیان علاج اسبیکه پشت آن بواسطه سوار شدن ورم کرده باشد اهل
خبرت گفته اند که سوار در سفر در هر دو فرسخ راه از پشت اسب پایین آید تا آنکه

پشت او ورم بهم رساند و زخم نشود و گوشت های او از نرم کنند و زین را حرکت
دهند آنگاه گوشت را سخت ببندند تا آنکه آب را آزار نکند و قیتکه بهمراه ببندند
اگر تابستان باشد زین را از پشت آن بگیرند تا آنکه عرق در زیر زین خشک شود
آنگاه زین را بگیرند و پشت او را بکفه لیف بخارند تا آنکه پشت آن مجروح نشود
و اگر زمستان باشد در وقت فرود آمدن بمنزل گوشت او را نرم کنند و زین را
حرکت دهند و جاجیم برو اندازند تا عرق او خشک شود آنگاه زین او را بگیرند
بعد از آنکه زین او را از پشت آن بردارند باید پشت او را بسخارند عرق تمام
و جاجیم برو اندازند تا آنکه علت بهم نرساند و اگر پشت او زخم شود و ورم کند
پاره عکه یعنی سوز آنجا را گرم کنند با آتش نرم و سه شبانه روز پشت آن را
چرب کنند و جای کنند او را آنگاه با آب گرم بشویند و اگر عکه یافت نشود

پاره از

پاره از پوست کهنه بروغن چرب کنند برآن زخم بنهند تا دفع گردد علاج دیگر
پیه شحم مرغزار و آب گرم گرم کنند و بر هم زنند و برخرقه گذارند و بر موضع زخم و ورم
بنهند که برطرف شود علاج دیگر پاره ابریشم پاک را ببول نرم کنند بر ورم گذارند
و جابجا کنند و سخت ببندند تا سه شبانه روز ورم برطرف شود علاج دیگر چهره را
با روغن قطران مستوی هم کنند و بکوبند و با شیرج ممزوج ساخته بر ورم
مالند برطرف شود علاج دیگر جهة ورم پشت اسب آنکه خونی از او گرفته زین
کنند و بر او سوار شوند در سفر تا آنکه در زیر زین معیوب شود و هرگاه زین گردانی
باعث زخم و ورم اسب شود زین را بگیرند و آنگاه خاکستر را ببول نرم کنند
و بر آن گذارند و زین کنند و تنگ را سخت ببندند تا سه شبانه روز و اگر
خاکستر نباشد تنگ را ببندند و ببول نرم کنند و بر ورم ببندند و هر روز تازه

کنند تا آنکه برطرف شود و اگر ورم جراحت کهنه شود و باز نشود آن را
و کنجد کوفته بر آن بندند تا آنکه خشک شود و آنچه در اندرونی ورم باشد بیرون
آورد آنگاه بشویند نیک خواهد شد جهت اسبی که جراحت شده باشد و ورم
کرده باشد پاره از عکه یعنی سورنجان به بندند بر او تا شبانه روز آنگاه بردارند
آن را و به روغن تازه چرب کنند آن موضع را یک هفته آنگاه به آب گرم آن را بشویند
و اگر این علاجها که مذکور شد نافع نباشد عفص یعنی چیزهای سبزی که
در روی آب بر بسته ماندن در حوضها بهم میرسد بکوبند و بر روغن گاو بریشند
و بر ورم بندند تا شبانه روز نیک خواهد شد **باب شصت و یکم** (۶۱) در بیان اسبی که از سبب
سواری زخم شده باشد از هر نوعی زخمی بوده باشد بدانکه هرگاه در سفر
باشی و اراده زین کردن داشته باشی باید که جهد کنی تا جای زخم را تنگ نگیری

که زخم

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

که زخم عبث داغ کردن و بسبب داغ کردن اسب معیوب میشود و از سال فرود
نمیآید پس هرچند جهد کنی که معالجه اسب را بدوا کنی بهتر از آن است که داغ
کنی و خون بگیری و معیوب کنی اسب را پس اگر زخم شود و ورم نشسته از صبح
بهم رسانند پاره پونجه و پاره زنگار را بکوبند و زخم را از آن پر کنند
و شبانه روز بگذارند و بعد از آن زخم مرده را بکنند نیک خواهد شد علاج
دیگر سرگین اسب را خشک کرده بسوزانند و روغن کهنه گاو بر آن بریشند
و بر زخم بندند نیک میشود علاج دیگر بیخ نرگس را کوفته بر زخم بندند گوشت زیادت را
مرده را جدا میکند و نیک میشود علاج دیگر جهت اسبی که زخم در سینه باشد
و بلند باشد چرا که در سینه زیادت چیزی برآمدی زخم علیحده اندازد
زیرا که باعث چاق شدن او میشود و زخم را تازه کند بلکه علاج آن است

[illegible]

که پاره عدس و ستادی آن با نان رومی و نصف آن شب یمانی را با هم بکوبند
در زخم بپاشند تا آنکه گوشت زیاد تر را بریزاند و برابری عدس جمع و موی زرد را
سرهم کرده ببندند نیک میشود علاج آنکه زخم سهل و آهسته باشد و در زخم ریزانید
باشد لا فرو رفته باشد هلیله و شب یمانی و پوست انار شیرین همه و بای باید
کوفت و زخم را از آن پر کرده و چیزی بر بالای آن باید انداخت و محکم باید بست.
و یکشبانه روز باید گذاشت آنگاه آنها را از زخم بیرون آورده و بنمک و آب
گرم باید شست و بعد از آن کتان را چرب کرده بر زخم نهاده نیک میشود
علاج دیگر گندر و جاوشیر را در آب کنند تا آب شود و خاکستر و شیرین را
در آن ریزند تا آنکه مرهمی شود بر آن زخم بندند نیک میشود علاج دیگر جهت زخم
آنکه گوشت او مرده باشد و در او چرک جمع شده باشد زنگار و آنچه از آن

افتد

بر غاله یا سنجان تراشیده باشد بر زخم بندند تا آنکه گوشت مرده را بکند از زخم
بعد از آن دواهائی که مذکور شد بر آن بگذارند نیک میشود علاج دیگر سفیداب
که از مرده سنگ میسازند و اشنان و ورق آهن یعنی برقطو و ورق
انجیر از هر یک پاره بکوبند و بر زخم پاشند نیک میشود علاج دیگر پوست انار
شیرین و شاخ سوخته را گرم کرده زخم را با آن پر کنند نیک میشود علاج دیگر
جهت آنکه کرم در زخم او بهم رسیده باشد آنست که ورق شفتالو و جوز و امرود
و صبر و قطران را بکوبند و زخم را پر کنند کرمها را میکشد و زخم را نیک میکند
باب شصت و ششم در علاج آنکه جراحت داشته باشد یا درنده یا شغال
یا سگ او را مجروح ساخته باشد جاوشیر را در روغن زیتون
بجوشانند تا آنکه مرهم شود و جراحت را با آب ماهی شور بشویند و مرهم را بر آن بنهند

علاج پذیرد و علاج دیگر پاره‌ای انزروت و نصف آن صبر زرد را بکوبند و در جراحت [از آن]
پر کنند و این علاج جهة جراحت آدمی نیز نافع است علاج دیگر آنکه سنگ
مقل طلس را بسایند و بآب خمیر کرده بر جراحت بندند نیک بشود علاج دیگر
جهة آنکه پیکان تیر یا استخوان در جراحت او مانده باشد و پنبه با آب کاج
تر کنند و برآن زخم گذارند پیکان را از استخوان بیرون میاورد و اگر آب کاج
نباشد آب ماهی شور عوض او میشود علاج دیگر آنکه کوفتگی و رسیده باشد
یا چیزی بر سینه او خورده یا خود را بچیزی زده باشد نمک را بسایند و با روغن
گاو ممزوج کرده و برآن موضع که درد دارد بمالند نیک بشود علاج دیگر پاره عکه
یعنی سورنجان را با پوست چرب کرده پاره دنبه را گرم کرده بر موضع که درد
دارد بندند و در روز سوم در آب بهشند و ساعتی بگذارند و بعد زر آن عمل کنند

بهتر شود

نیک بشود و علاج دیگر که بعضوی از اعضای اسب آلتی رسیده باشد و ورم کرده
باشد آن است که اسب را با آنکه سوار شوند بکشند و بدوانند نیک بشود و
باب شصت و سیم در علاج اسبی که در حلق مرض خوک گرفته باشد و آن
جراحتی است که در گردن و گلوی اسب بهم میرسد و آن بر دو قسم است نر و ماده
نر آن است که یک سوراخ دارد و ماده آن است که سه یا چهار سوراخ دارد علاج
خوک نر آن است که شق کنند و او را بگیرند این عرق یعنی زنبور را بکشند
و بیرون کشانند تمام و او را با روغن شیرج و آب بهی مجرا شود و بعد از آن گوشت
او را بر خوک نر ببندند و روغن او را در شیشه کرده بر او بمالند گوشت خورده
او را برطرف کنند علاج خوک ماده همین علاج است که مذکور شد
اما فرق آن است که در خوک نر این عرق نر و در خوک ماده این عرق ماده که آن را

بشکافند و داغ کنند تا آنکه خوک گوشت نیک شود علاج دیگر اگر خون بیرون
آمده باشد نقش کنند او را بگذارند بر آن حرارت چیزی که شتران را داغ
کنند و نفت زنند و سر جراحت را محکم به بندند تا آنکه پاکیزه و نیک شود
نیک شود باب شصت و چهارم در علاج اسپی که پاها اندرون گوشتها
یا گردن و سینه او بگدازند بیشتر بیرون آید خشک بمقدار باقی علاج آنست
که زرنیخ و نوره و قلیا را بکوبند و با آب خمیر کنند و در پوست گرم کرده گذارند
و برو بندند و هر صباح و شام بگشایند تا نیک شود علاج دیگر کاغذ را بمقدار
آن دانه ببرند و شخته فیه و خانی الیم و اگر موجود نباشد زاک بر آن گذارند
و آن دانه را بگذارند و بجز بشنند تا خون از او بیرون آید و بخط اسپ بمالد
سر لیش رحه رآن دانه بطور و طریق حصاری ببرند از آنگاه و آن کاغذ برآن
گذارند

گذارند که زود حبس کنند بیخ آن بریده شود و همیشه آن دانه را بروغن
چرب کنند تا آنکه نیک شود علاج دیگر قلیا را و ریحان و نشادر و نمک صافی
از هر یک دو مثقال بکوبند و با آب خمیر کنند و در خرقه کنند و بر آن دانه
به بندند بعد از آنکه آن دانه را لبرکه شسته باشند نیک شود باب شصت و پنجم
در بیان علاج اسپی که در سفر مرض بهم رسانیده باشد علاج او آنست که پاره
ارد و بسیاوی آن شکر در سبوی آب بریزند تا آنکه سرد شود و به اسپ
دهند و از آن آب بدهند تا بخورد و علف ندهند آنگاه اسپ را در آب
آورند و آب بر پشت او ریزند چون از آب بیرون آورند دست و پای او را سخت
کنند و شراب کهنه و روغن بوی نمایند و اگر مرض آن اسپ لعب
باشد خرقه را بنفط چرب کرده نمک را در زنند و آن خرقه در دست و پای آن

ببندند مرض را برطرف کند و اگر اسب در قشلاق راه رفتن نتواند و راه نرود
آب خیار و آب ریحان سرخ و روغن تازه بیکدیگر ممزوج کرده عوض آب
باسب دهند دیگر روز وقت رفتن نمی‌ایستد و اگر اسب در وقت راه
رفتن برو درآید و لبهایش بیفتد علاجش آنست که بچه گرگش را بگذارند و جو در آن ریزند
تا چرب شود و بخورد اسب دهند چند مرتبه دیگر بروی در نیاید علاجش دیگر
از رگ های زیر شکم اسب خون بگیرند در ماده گندم و جو را در روغن و شیر خیسانیده
بخورد اسب دهند نیک میشود **باب ششم** در بیان علاج اسبی که از سم او آب
بیرون آید بسبب لعب دوانیدن بسیار یا بجهة سرگین بسیار که در جوانی
او جمع شده باشد و دست های او در آن فرو رفته باشد چرا که این هم
باعث بیرون آوردن آب زرد میشود در سم او و در مفاصل اسب و این آب

زرد

زرد در ساق دست های اسب که بهم رسد علامت آب زرد و این آنست
که شب تا دست یا پای را بر زمین ننهد بهمان حال بر بیند و رود و اندرون
سم اسب آنچه گرم بیند آب زرد در آن موضع است و علاجش آن که اول آن
بسیار در دست های آید علاجش آنست که سیر را با روغن خمیر کنند و آن را
بکوبند و بر آن موضع ببندند تا آنکه آب ها را بسم آورد و اگر آب زرد بهم رسیده باشد
و دست های اسب ورم کرده باشد و در بطن اسب گرم شده باشد لیف دراز
از درخت خرما بگیرند و دست های او را از زانو بپیچند تا سم او
و ببینند که رگ دست های او کجا برخاسته از آن خون بگیرند آنگاه
جو و شیر را آب کنند و بر بندند بر آن موضع که خون گرفته تا آنکه اگر در خارج
اسب شود ضرر رساند که نیک شود و بعد از خون گرفتن می باید که ببندند

تا بخورد و سمهای خود را بر زمین زند و باید اخلاط فاسد از او دفع شود
آنگاه تفحص کنند که آب زرد در هر مکانی که باشد خون از آنجا بگیرند تا آنکه
آب کشنده او بیرون آید آن موضع را که خون او را گرفته اند شکاف زنند
تا آنچه در آن موضع مانده باشد بیرون آید آنگاه کندر را با بیه ممزوج کرده
بکوبند و بر آن موضع ببندند و بر آن پوشیده تا سم و در این وقت نیکو نیست
زیرا که ضرر میرساند و اگر آب زرد بسیار باشد در سم اسب در حد انگشت
کنجد و پاره سیر را بند و بر آن ببندند تا آنکه تمام آب آن را بیرون آورد
اگر آب در اندرون سم بهم رسد و در زیر نعل باشد نعل او را بکنند
آنگاه نگاه کنند باندرون سم پس آن موضع که نرم باشد بزنند بر او
نیشتر را بسیار فرو برند تا آنکه الم او زایل نشود و آب زردی که محل بیرون
آمدن دارد

آمدن داشته باشد و همیشه از آن موضع روان باشد با گل را العسل
ممزوج کرده با آب تا سه شبانه روز نیک میشود **باب بیست و هفتم** در بیان علاج
مرض سرطانی بهم رسانیده باشد علامت او آنست که از کید دست و پای
او بیرون آمده باشد و سمهای او ورم کرده باشد و بالای سم او
پر ورم کرده پس اگر آنچه بیرون آمده نرم باشد نشتر در او فرو برند تا بسیار
بیرون آید و اگر سخت باشد داغ کنند و اگر این مرض در سفر بهم رسد در داغ
و سفیده تخم مرغ بزنند و بر آن موضع ببندند و بجوان گرم بکوبند تا آنکه آتش
نرود و در آن کم شود و همین مرض احتیاج بداغ کردن نباشد علاج
دیگر پاره برگ کدو و برگ سیر و خردل را بکوبند و بجوشانند
و بر سم اسب بمالند و بروغن زیتون چرب کنند و اگر سم اسب ورم داشته باشد.

ببرگ که شده بسیار بشویند تا آنکه چاشنی را بیرون آورد و در مکان تازه
او را به بندند آنگاه مغز گاو که گفتند یا مغز استخوان گاو را با روغن گداخته
ممزوج کرده و با جاوشیر سحق کنند و سه شبانه روز بر ورم بندند تا آنکه
آب کنده از او دفع شود علاج دیگر پاره قلع سیاه که تمام ورم را
بگیرد او را بر ورم ببندند تا آنکه او را برطرف کنند و تا چهار روز تغییر ندهند
و هرگاه قلع را بردارند و دست بر آن موضع بکشند و قلع را هر روز بر آن
بگذارند و سخت ببندند تا آنکه نیک شود باب شصت و هشتم در بیان
علاج آنکه آب زرد تمام در اعضای او بهم رسیده باشد و چاره
بسیار داشته باشد علاج او آنست که پاره پیه خوک و با اضعف آن
برنج بپزند و بر آن بندند نیک شود اندزروت و مرداسنگ

وخطمی

وخطمی را بکوبند و با روغن زیتون ممزوج کنند و بمالند و با آب عقده را
برطرف کند علاج دیگر آنکه کرکم یعنی زردچوبه و مرداسنگ سفید و زرنیخ
و کبریت و حنای سیاوشان را بکوبند و با روغن زیتون ممزوج کنند و بر ورم با روغن
تازه بمالند نیک شود علاج دیگر آنکه حنا را کوفته با سرکه خمیر کنند و بر ورم
او ببندند بعد از آنکه ورم او را با بول شسته باشند چند مرتبه چنین کنند نیک
خواهد شد باب شصت و نهم در بیان علاج آنکه در خصیه او جراحتی بهم
رسیده باشد علامت او آنست که بر زانوی او آماس و ورم زرقی بهم رسد
باشد علاج آنست که بر آن آب سرد ریزند تا آنکه ورم نشانده شود آب
خبرت گفته اند که از سم آن آب دم او این علت از قوت مبتلا شده
و این مرض اکثر در اکثر اوقات در میانه زانوی موضع بکال او یعنی موضعیکه

ریسمان می‌بندند زیر سینه و تنگ گاه بمقدار غایت بهم رسد علاج لت
که خرما را بکوبند و بر آن موضع ببندند تا نرم کند آنرا و بعد از آن بشکافند
آنرا و چرک آنرا بیرون کنند و با انزروت معالجه کنند نیک
خواهد شد علاج دیگر جهت آنکه در دست و پای او هشل شحم مرغ
نزدیک بآن در کرچکا و بزرگی بهم رسیده باشد و سخت باشد باید که
بشکافند آنرا یا داغ کنند و اگر سخت باشد نیشتر بر او زنند بلکه
مرتک و زاج و شب یمانی را بکوبند و سفیده تخم مرغ آمیخته کنند و بر آن
ببندند و اما بر آن آب سرد ریزند تا نیک شود علاج دیگر انگبیر پیاز
نرگس را بکوبند و در خرقه کنند و بر ورم ببندند سه شبانه روز
نیک میشود و اگر نیک نشود داغ کنند یا نشتر در او فرو برند

تا آنکه آب گندیده که در آن بهم رسیده باشد بیرون آید و پیاز نرگس را
سه شبانه روز بر او ببندند البته بشکافند آنرا و انزروت و مرهم اسفیداب
و موی سرها و نشان را با یکدیگر کوفته ممزوج کرده و بر آن ببندند سه شبانه روز نیکو میگردد
نیک میشود علاج دیگر جهت آنکه از زانوی او چیزی بر آمده یا بر زانو
او چیزی رسیده باشد و پرکنده باشد علاج آنست که گاو نشتر در
پیه را ببرد و برکشند و در کعب گره کنند و بر آن سخت ببندند
چنانچه ببینند که متهای رگ کنده آب در کعب گرده در آید و سه شبانه روز
بگذارند تا پاک شود و هر روز یکمرتبه بشویند و اگر آنچه بیرون آمده باشد
علاج آن غیر از داغ کردن نیست **باب هفتاد** و دوم در بیان علاج
آنکه در او عیبی باشد چون گری و خارش و در آن علت آب بدانی

خود را بسیار بخارد و اهل خبرت گفته اند که مرض جهت لگدهاز نیش
اسب در سایه بهم رسد علاج او آنست که نمک و اشنان را بکوبند
و بروغن گاو و بریانی ممزوج کنند و بر آن اسب بمالند و با صابون بشویند
نیک میشود علاج دیگر آنکه زنگار را بکوبند و با مغز سر گوسفند بسرشند
و مکرر در آن بمالند و بشویند نیک میشود علاج دیگر که شقاق در طول
دست و پای او بهم رسیده باشد و در عرض او در کیا و سر بار زیاده میشود
علاج او آنست که مردار سنگ بسایند و با روغن گل ممزوج کرده
و در سم اسب بمالند نیک میشود علاج دیگر زرده تخم مرغ را
با قطران و دنبه رومی زرد در شیره خرمای کهنه بجوشانند و در سم
آن اسب بندند نیک میشود علاج دیگر قطران را در سم او ریزند و دنبه را پاره

بآتش

بآتش داغ زنند و صاف کنند و روغن از آن بچکد بر آن سم چکد اندرون و بیرون
سم را بروغن دنبه چرب کنند علاج دیگر آنکه پیه گربه صحرائی را بآتش داغ کنند
چنان کنند روغنیکه از آن پیه بهم رسد بر محل شقاق چکد نیک میشود
علاج دیگر پیه اسبیکه شقاق در سم او بهم رسیده باشد یا در حوالی سم
علاج آنست که غسل کنند سپس قطران بر شقاق ریزند و روغن گلیله ارزه
که بآتش داشته باشند بر آن چکد و موضع شقاق را بزاج ساییده بر کنند علاج
دیگر مهید کنند که شقاق زیاده نشود این طریق که بند آهن را آتش کنند بر آن بر
چنانچه کاسه را بند میزنند زیرا که بند زدن سبب آن میشود که شقاق زیاده
نشود و بعد از آن پیه را بآتش بدارند تا روغن آن در آن بچکد و موم را
مرهم کرده بر آن بندند تا سم آن اسب نرم شود پاک شود و نیک میشود علاج دیگر

آنکه زاغ را کشته بر شقاق بندند نیک خواهد شد ۷۰۱ باب هفتاد و دویم در علاج
آنکه سم اسب به سبب آنکه نعل زده باشند و سائیده باشد علاج او آنست
که پاره کنند و پیه گوسفند را بگدازند و پاره از آن بمقدار کرده یا بیشتر بردارند و اندرون
سم اسب نهند و کفچه آهن که در آتش داشته باشند آن گرم کنند که روان شود
تا سم او را چرب کنند سه روز چنین کنند و هر روز آنچه مذکور شد
تازه کرده در طویله آب سرگین خشک بریزند علاج دیگر آنکه قطران سم او را
با نفط سفید بجوشانند و در سم او ریزند تا آنکه نیکو فرو برد و قوی شود علاج
دیگر جهت داغ کردن سم اسب را باید که پاک کنی و روغن دنبه و بز با آن یکجا نه
و قطران بر آن نهی تا آنکه سم را مفتوح گرداند چرا که اهل تجربه گفته اند
که در اندرون سم اسب هشت چشمه آبست و باید که حذر کنی که از بسیاری حرارت زیرا
که حرارت

که حرارت بسیار ضرر برساند و این عمل را سه روز باید کرد و هر روز چندانی
روغن را زیاده از روز دیگر باید کرد تا نیک شود علاج دیگر آنکه شکر تمام
سم اسب بگدازند و کفچه گرم بر بالای آن نهند تا آنکه شکر آب شود و نیک فرو
رود نفع خواهد شد علاج دیگر آنکه روغن پاچه گوسفند در سم او بریزد نافع است
علاج دیگر آنکه خارپشت را بکشند و بر سم اسب بگذارند و کفچه گرم شده بر آن
بگذارند تا گداخته شود و سم او در خمیر بگیرند که روغن از سم او بجای نرود که حکم
زهر قاتل دارد و سخت میکند سم اسب را و بروغن پاچه سم او را چرب کنند
و اگر اندرون سم سخت شده باشد بروغن کره یا گوهی چرب او را
چرب کنند که مرهمی بجهت حیوانات از روغن نیست باب هفتاد
۷۰۳ سیم در بیان علاج اسبی که جذام داشته باشد علامت او آنست

که زبان او سیاه شده باشد و آب از چشمهای روان باشد و سر او بزیر افتاده
باشد علاج او آنست که چهار دانگ سیر بنفشه را در روغن بجوشانند که طعم روغن
و طعم سیر یکی شود آنگاه روغن را صاف کنند و چهار روز در بینی اسب ریزند
و هر روز آب سیر با اسب دهند و هر روز از روز دیگر زیادتر دهند پس اگر
ظاهر شود که نیک شده است بهمین مقدار معالجه کنند که نیک شود
و تفاوت میانه جذام و میانه مرضی که او را بیلیق گویند دیگر
بسیاهی و سرخی زیرا که علامت بیلیق آنست که زبان اسب سرخ شده است
و ورم دارد و جذام سیاه است و مرض بیلیق بسبب خشونت علفی است
که اسب خورده باشد زیرا که اسب از کاه علف سبز و خشک بخورد و او را
این مرض بهم رسد علاج او آنست که موبر و حلبه یعنی شنبلیله را بکوبند و بخورد

اسب دهند

اسب دهند و در حلق او تخم مرغ بریزند سه روز نیک میشود باب
۷۰۴
هفتاد و چهارم در بیان علاج اسبیکه دما دانی که دیوانه شده باشد چو بنفشه را
بجوشانند و در آب بارد و آب آنرا بگیرند و ده مثقال نبات سفید
و زعفران و قاقله و قرنجه از هر یکی ده مثقال و یکمثقال پوست خرما و ده دانه
آرد و دیگر طلا شیره خرمای کهنه در آن آب بجوشانند تا آنکه در رقعه آن
بسوزد و آنگاه صاف کنند و سه روز در حلق اسب ریزند پیش از آنکه او را آب
دهند نفع خواهد شد علاج دیگر تا دیدنی که سبب جهیدن از جای علفی
در فرج او بهم رسیده باشد فرج او را بروغن زیتون و روغن گاو چرب
کنند و لیشمی که بروغن گاو چرب کرده باشند در فرج او نهند و ریسمانی
ببندند و سر دیگر ریسمان را در دم او ببندند و بکشند آنگاه زیادتی را زود

جوش‌ها در او کنند و اگر فرج اسب فراخ شده باشد پاره از برگ درخت
بسته با عفص او مازو را بکوبند و در فرج او نهند و مکرر بشویند با آب گشنیز تا آنکه
مذکور شد و با سرکه و نمک بشویند فرج او را که تنگ میکند و نمیگذارد که
اسب بار بدی آورد و این عمل مجربست **باب بیست و پنجم** در بیان علاج
اسبیکه سرسام بهم رسانیده باشد و آن ورم دماغ است علامت او
آنست که چشمهای اسب فرو رفته باشد و گوشهای او را سست شده
باشد و پوست او بگوشت او چسپیده و خشک شده باشد علاج او آنست
که چهار وقیه روغن گاو را بگدازند و یک وقیه در گوشهای اسب بریزند و سر او را
با آنچه باقی مانده چرب کنند و اگر بر بدن اسب سفیدی ظاهر شده باشد
وزغ را در کوزه نهند و سر آن کوزه را بگل بگیرند و در تنور بگذارند که بسوزد

وبیرون

و بیرون و قالکستر آنرا از کوزه بیرون آورده با روغن شیرج بسرشند
و بر آن سفیدی بمالند برطرف شود و این جهة سفیدی که در بدن آدمی
بهم میرسد نیز نافع است علاج دیگر که در میان هر جراحت اسب بهم برسد
آنست که داغ کنند آنرا و آب خرما و حلبه بر داغ نهند نیک خواهد شد
باب بیست و ششم در بیان علتهای متفرقه علامت جذام اسب علاج
آنکه اسب را سوار شده بکشند لگام فرود آمده زبان اسب و دهن او را
بنمک بشویند لگام نمک را در آب ریزند و خرقه را در آن تر کنند و در زیر
دم اسب و زیر بغل او بندند و زیر زانوی اسب را نمک آب بمالند
علامت ضعیفی و بیقوتی اسب بسبب تعب سفر و یا آنکه خواب نکند
و بر غلطد و قدرت بر دراز کردن دست و پای خود نداشته باشد علاج او آنست

که دستهای او را بعد از دیگری ببندند بطریقی که یکطرف ریسمان را
در زیر بغل او بهند و بر کتف او ببندند و طرف دیگر آن را بچیزی گرانی
ببندند که اسب او را بردارد و همچنین هر روز شش مرتبه چنین کنند نیک
میشود علامت او از شنیدن اسب و علامت و ادای آن است که هر چند فریاد
کنند نشنود و گاهی یک گوش ببندد و دیگری را راست کند و گاهی هر دو را
راست کرده حیران باشد و در طویله همیشه بگردد علاج او آن است که روغن
بادام تلخ و قسط و سیر و عنبر کهنه و سیاهی که در سقف بهم میرسد
باهم بجوشانند و با سرکه آمیخته و بهر دو گوش آن اسب چکانند بتدریج
القصه روغن بادام گرم در گوش او چکانند و بینی او را بگیرند تا آنکه
نفس آن گرم تنگ شود بعد از آن سرد دهند که بقوت تمام نفس را نکشد

وراه گوش

و راه گوش او گشاده شود علامت شقاق اسب علاج او آن است که نوره
باعضای او بهند تا موی او بریزد آنگاه بدرند تا خون فاسد از آن
بیرون آید القصه نیک و قلیا را بکوبند و با سرکه ممزوج کنند و بسیار بر آن
بمالند القصه بروغن پاچه چرب کنند نیک میشود علامت تلف شدن اسب
بانکه با جو چیزی خورده باشد که سبب تلف او شده باشد چون زهر و دوا به
کرچک و غیر آن لهذا اهل خبرت گفته اند که در سفر یک اسب خود
باید رسید زیرا که ممکن است که دشمن این کس دانه کرچک در میان
جو اسب ریزند علامت او آن است که اسب خود را بر زمین زند
و لرزه بر اعضای او افتاده باشد علاج او آن است که روغن شیرج
یکرطل و روغن گاو کهنه در حلق اسب ریزند نیک میشود علامت کور

شدن اسب با آنکه زرنیخ در چشم او کشیده باشند علامت آنست
که چشمهای اسب سفید شده باشد و ورم کرده باشد علاج او آنست
که روز روغن گاو در چشم او کشند که نیک شود علت مسمار زدن اگر
عددی میخ تیزی یا استخوان فرو برده باشد بدست و پای اسب علاج
او بیرون آوردن است علت خواب نکردن اگر اراده داشته باشد
که بر پشت اسب خواب نکند دهان را در خرقه کتان کرده بر بازوی خود
ببندد که خواب نکند مادامیکه او بر بازوی او بسته است و هرگاه
بازکند خواب آید علت راه رفتن اسب در شب و روز از ترس
در وقتیکه بر او سوار باشند علاج او آنست که این دعا را بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله والله اکبر الله
ادبار

گردن اسب را بگیرد و بگوید إنّی توکّلت علی الله ربّی وربّکم ما من دابّةٍ
إلّا هو آخذٌ بناصیتها إنّ ربّی علی صراطٍ مستقیم اسب به سرعت برود
باذن خدای تعالی و اگر اسب گریخته باشد از ترس درنده و غیر آن سوره
فاتحه را بخواند و بعد از آن این آیه را بخواند کلّا لا وزر إلی ربّک یومئذٍ
المستقرّ عباد الله الصالحین فی الحال پیدا میکند اسب را و دیگر
بندد او را و اگر پای اسب گریخته باشد و عدو زند و سست باشد این
آیه را بخواند إنّ ربّکم الله الذی خلق السموات والأرض فی ستّة
أیّام ثمّ استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه
حثیثاً والشمس والقمر والنجوم مسخّرات بأمره ألا له الخلق
والأمر تبارک الله ربّ العالمین اللهمّ ربّ الضالّة فی الحال

بیاید ازو و اگر اسب سرسختی کند و طاعت نکند او را که زین
کند این آیه را بر پوست آهو نویسند در گردن او بندد رام شود
أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و تازیانه که اسب را بآن بزنند باید
که پوست خام باشد و بسیار تازیانه بر گردن و کفل اسب نباید زد چرا که آن
باعث علل میشود و از سرعت حرکت کردن باز میماند و فهم او کم
میشود و اگر از تازیانه خوردن نمی‌ترسد و از مهمیز زدن باکی ندارد و صد
و اشاره نمی‌فهمد باید که قمچی چوب بادام یا بیخ کوهی باشد یا مثل
آن درختی محکمی و اسب باید در فصل بهار را سبز بخورانند
و گوشت او باند در بدن تا فصل بهار دیگر و هر روز او را تیمار کنند

و آب بدهند او را و در وقت سحر علف کمتر بدهند و اگر اسب
زود فربه میشود اگر رگ و پی اسب بجهت تعبی که کشیده باشد متالم باشد
کهنه شیر کاو را بجوشانند و خرقه را بآن چرب کنند و کهنه دیگر را
بر آن بریزند و بر آن موضع ببندند که هفته چنین کنند و هر روز خرقه را چرب کنند
و بگذارند تا نیک میشود و اگر اسب ریسمان را که برو می‌بندند بدندان باز
کند دنبه را بگذارند و آن ریسمان را چرب کنند باین طریق که اسب ببیند
که آن ریسمان را چرب کردند چرا که دندان او کند میشود خاتمه در بیان
علاجهای متفرقه از کتابهای دیگر هر اسبیکه ذکر و خصیه او ورم کند
علاج او آن است که در آب گرم در آورند او را و آن گاه نگاه دارند
در مکانی که پیش او بلند و عقب کوتاه باشد و سر او را بپایین میل کنند

ورم کم شود آنگاه پیه گاو را بگدازند و موم و قطران یعنی نفت سرخ
واگر نباشد پاره از نفت و زاج سفید همه را کوبیده و با یکدیگر ممزوج
کرده و بپزند و بر آن موضع بندند بعد از آنکه آب در یا ورم را شسته
باشند یا آب شور سرد جهت ورم سوزن رقیقی بذکر او فرو برند
اما بسیار فرو نبرند آنگاه سرکه را بجوشانند و بآن بشویند و دوایی که
مذکور شد بر او بندند رفع کنند واگر خصیه تنها ورم
کرده باشد بادیان رومی را با آرد باقلا و مویز دانه بیرون کرده
مساوی یکدیگر کنند و بکوبند و بعسل و بروغن زیتون یا کبر بسرشند
و بمالند در خصیه تب واگر ورم بسیار باشد روغن زیتون گرم شده
بر آن بمالند علاج دیگر آنکه ورم از عصب های آن بادی بهم رسیده باشد

بترنج ولی

همه جوزوش را آب بجوشانند و نطفه کنند بآن آب نیک شود
علاج آنکه ششش بهم رسیده باشد شستن ورم شب بازی را بیند
و بروغن زیتون ممزوج کنند و در آفتاب آب را به بندند و در آن
بمالند و بگذارند تا عرق کند والّا پا آری که با قندی مصری در آن
جوش نیده باشند بشویند و محلّی که ششش در او باشد از قیر و روغن
زیتون بر آن گذارند پاکیزه شود علاج آنکه جراحت در زنّه باشد یا آنکه
یعنی علّتی که داشته باشد گوشت او را بخورد علاج آن آنکه پینه
دانه مغزش را بکوبند و از آرد بیرون کنند و بپاشند بر جراحت
آب نیک شود علاج دیگر زرنیخ سرخ و زرد را بکوبند
از هر یک مثقال و چهل سنگ نوره را بعد از آنکه شسته باشند

آنرا چند مرتبه مشق کرده باشند گویند همه را از آن دیر بیرون نکنند
و هم ممزوج کرده در سرکه بد بخیسانند همچنانکه سرکه نگذرد تا بالای دوا
ایستاده باشد و هرگاه دواها سرکه بخود چسبند دیگر سرکه بر آن ریزند و بر هم
زنند چهار مرتبه این عمل کنند آنگاه در سایه خشک کنند و تجربه حریر
بریزند و در جراحت پاشند و مرض آکله را چون لب بر کفیدن نیک شود علاج دیگر
اسبی که سم او آب زرد بیرون کرده باشد و سم او ترکیده و از آن آب
گندیده آمده باشد و بدین واسطه لنگ شده باشد مردار سنگ و زنگار
بکوبند و با سرکه بیالایند حتی بصبر مثل خطمی بگردد و چون خطمی شود آنگاه دوا
روغن زیتون بر آن بریزند و بمالند آنگاه در سکر نقشه کنند و در سم آن اسب
بمالند نفع میکند علاج اسبی که علتی در دل او باشد علامت او آن است

که لرزه

که لرزه در زانوی او بیشتر از اعضای دیگر او باشد و پهلوی چپ او ورم
کرده باشد و در حال ایستادن بر چیزی تکیه کند و عرق از سم و پای چپ او
بیرون آید و سر خود را پایین اندازد و قطره قطره بول کند بدشواری
و دستهای خود را کشد بدشواری علاج آن آنست که بذر کدو را با آب خمیر
کند و بمقدار یک قبح جدا کند و چهار وقیه عسل و سه وقیه نطرون یعنی بوره
ارمنی و سه رطل آب و سرکه شده وقیه و یک رطل همه را ده هم ممزوج کنند در حلق
اسب ریزند و یک ساعت بگردانند او را آنگاه علف سبز بخورد او دهند و روز سیم
دیگر همین دواها را در گلوی او کنند تا آنکه نیک شود و از چهار رگهای دست او
خون بگیرند که نیک شود علاج دیگر جهت کوفت دل اسب آن ره گذر و خفقان
یعنی مرزنگوش را با روغن زیتون و شراب صاف کرده بهم ممزوج نموده در حلق اسب

ریزند و پاره در بینی اسب چکانند علاج دیگر شش وقیه مرتکا را بکوبند
و بهلیله زرد ممزوج کنند با پنج وقیه عسل بسرشند و در حلق اسب ریزند و سوزنهای
بینی اسب را بروغن کاوچه چرب کنند و از سرما و هوای سرد محافظت کنند
اسب را و علف خشک بخورد او دهند و همچه که در وی مدتی نشسته باشد برد و نمک
ان آب بخورانند علامت درد سپرز اسب آن است که شکم ورم کند و پهلوی
چپ او بیشتر ورم کند و بسیار راه نرود و بلرزد و مهره پشت کالبد نفس او
تنگ باشد و حرکت او ضعیف شود علاج او آن است که ده درم عصاره
محلب و برگ بکرماهت و آب ثمل او بهم ممزوج کرده در حلق اسب ریزند و اگر
محلب بهم نرسد چوب گز را با وزن آن بگیرد و در آب بجوشانند تا نیمه
بماند و با سرکه تند ممزوج کرده در حلق اسب بریزند و مکرر باین علاج کنند

و پهلوی

و پهلوی چپ او را بروغن زیتون و شراب بمالند نافع است علاج دیگر جهت
درد سپرز هرگاه اسب شوانند که دهن از هم باز کند از بسیاری سرفه که
داشته باشد چند رطل عسل و مثل آن آب بجوشانند تا آنکه نیمه
یک آن بماند عرق بیخ سرو کوهی بخورد اسب دهند علاج دیگر
آنچه که درد جگر داشته باشد آن است که اسب نگاه بموضع درد
میکند و گمان شود که اسب میخواهد که بوی کند چیزی را و دهن او خشک
شود و زبان او ورم کرده باشد و خشونت بهم رسانیده باشد و دا
ب پهلو نگاه بد و از بینی او آب گندیده روان باشد و بطریق عادت
سلوک نکند علاج او آن است که اعضای او را بروغن زیتون و شراب
چرب کنند و جامه متعدد بر او بپوشند و آب گرم بخورد او دهند

دماهستکی او را هر روز بکشند و شراب و آبی که در او زاج سفید حل شده
باشد در بینی او بریزند علاج دیگر جهت درد جگر بسبب ضعف طحال
ملح و زاج سفید را بکوبند و در یک طاس عسل و یک طاس آب و دو وقیه
شیره خرما بجوشانند با شیر ممزوج کرده و بر هم زنند در پیش آب چکانند
هر روز پاره بر سر گوشتهای لب مالند و اگر این دوا علاج نشود
از هر دو دست او خون بگیرند و جانب رگ او را و علف سبز بدهند
و از کاه و جو منع کنند و او را هرگاه آب دهند آب را با آب ممزوج کنند
به هر دو کوفته و پخته را علاج دیگر جهت آنکه سرگین مرغ خورده باشد
سرگین مرغ سفید را بکوبند و با شراب سیاه ممزوج کنند در حلق او ریزند
که نیک شود علاج آنکه شش او درد کند و این درد در فصل بهار پیدا شود

دابرا

و اسب را ضعیف میکند و سرفه بهم میرساند و گمان میشود که در حلق او استخوان
بهم رسیده قادر نیست که فرو برد و بیرون آرد و از پیش اسب آب زرد
بیرون میاید و اسب آب بسیاری میخورد و نفس او در وقت علف خوردن
ضعیف بیرون میاید و پهلوی خود را بدندان میگیرد و بواسطه نفس
نفس کشیدن درد او زیاده میشود و از سرفه بسیار بلغم میرسد و از دهن
او فضله میاید مثل پوست بچه مرغ بواسطه آن جراحتی که در شش
بهم رسیده و اکثر اوقات نفس او از دهن بیرون میاید و در وقت
نفس کشیدن استخوان و پهلوی چپ آن اسب از یکدیگر جدا میشود
و علف را بعد از خاییدن از دهن بیرون میاندازد و گندیده باشد
و چیزها که سبب درد شش و جراحت او میشود بسیار است چون دوانیدن اسب

و جهانیدن او از نهری یا از کوهی و یا از بسیاری گرسنگی و تشنگی دادن

اسب اکثر اوقات این مرض از دوانیدن پی در پی اسبها بهم میرسد و شش او بواسطه

آن اشتاب بسیار متألم میشود زیرا که شش عضوی است نرم تر از جمیع اعضای داخلی

بدن است و پر از باد است و رطوبت و سبک است و گوشت و پی ندارد و طبیعت

او طبیعت دل است زیرا که دل سختی هست و شش نیست بلکه

نرم است و این در زیر دل است تا آنکه چیزی درست به دل رسد و متألم

شود و بهلاک حیوان منجر شود پس از این ها آنچه مذکور شد که شش در غایت

لطافت و بادی چیزی متأذی میشود و دریده و کشاده میشود پس

سزاوار آنست که زود علاج مرض شش را باید کرد زیرا که بمکث بسیار

مرض شش تمام حرکت جزوی میشود و منجر بهلاک حیوان میشود و علاج او آنست

که شیر بز را با آب جو بپزند و در حلق اسب ریزند نافع است علاج دیگر پاچه

خوک فربه را بگیرند و در آب بپزند پس آن را در آب جو بپزند و بهم ممزوج کنند

و در حلق اسب ریزند که نافع است و اگر شش گشتن بهم رسانیده باشد

و اسب از دهن خود مشک بریزد بچه مرغ چیزها بیندازد از خوابیده را بروغن

گاو ممزوج کرده یکدفعه در حلق اسب بریزند نیک میشود علاج دیگر آنکه

بگیرند بچه خوک را در سینه و اضلاع او بمالند بعد از آنکه در آب جوش داده او را

فرو برده باشند تا مشتاگرده باشد و او را بیرون آورده باشند و بعد از آن

از هر دو دست او خون بگیرند علاج دیگر آب گشنیز و آب انگور و شراب را

با شیر بپزند و در حلق اسب ریزند نیک میشود علاج دیگر جهت درد شش

یک وقیه و نیم زعفرانی و پنج بنفشه هفت وقیه و نیم و فلفل سه وقیه و نیم موز

دانه بیرون کرده نصف رطل و حب صنوبر مقشر یک رطل و نیم همه را بکوبند
و نیم رطل عسل در آن ممزوج کرده در ظرف کاشی کنند که اندرون او را رنگ
باشند آنگاه ده مثقال از آن بردارند و با شیره خرما که با ده وقیه زیتون ممزوج
کرده باشند بزنند و در حلق اسب هر روز بریزند تا نفع کند و اگر در گردنگاه اسب
ورم بهم رسد در وقتیکه این دهند و آن داروهایی که مذکور شد
با شیره خرما ممزوج کرده بلکه با آب ممزوج کنند یا با آب در گلوی او
ریزند و در هر روز نصف مثقال زعفران در پیشانی او ریزند تا نفع یابد
علاج اسبی که مجروح شده بچیزی از آهن ساخته باشند خرما طبخ
کرده ضماد کنند و بمالند و بر جراحت پاشند و بر جراحت ببندند نفع
میکند علاج دیگر دارودندر را خوب بکوبند و با عسل کهنه بسرشند و بر جراحت

ببندند

ببندند تا نیک شود علاج دیگر بیرون آمدن موی پیشانی و یال و دم
اسب اگر ریخته باشد آن را که یک رطل روغن شیرج و چهار وقیه آنچه
بعد از فشردن روغن بماند کسب و دو وقیه زیره و نیم وقیه زعفران و یک رطل
ورق امرود با ورق درخت گردو همه را بکوبند تا آنکه مرهم شود و بمالند
بر پیشانی و یال و دم اسب موی بر رو ماند و اگر موی از جراحتی که بهم رسیده
باشد ریخته باشد بیخ سلق را با ورق او بجوشانند در آب بسیار
تا آنکه مرهم شود بپاشند و آن را بر پیشانی و یال و دم اسب بشویند
آنگاه این موضع را بروغن پیه روباه که ببول طفل صغیر ممزوج
کرده باشند مکرر چرب کنند تا آنکه مکرر بروید و دراز شود علامت
هفت روان آب غلیظ بدبوی که در سر دست اسب بهم رسد

ورم آنجا بسینه منتقل میشود و اگر زود علاج نکنند سخت میشود
مانند استخوان و محتاج به بستن میشود علاج این علت پیش
از آنکه سخت شود آنست که سنگ را با آب بسایند و بپزند و آنگاه در آن
کنند و آب در آن کنند و بمالند تا آنکه سخت غلیظ شود آنگاه
بر خرقه کنند که خرقه بمقدار عصب باشد بپیچند و ببندند و بر
آن خرقه خرقهٔ تری دیگر بپیچند و هر وقت خشک شود آن خرقه را
بردارند و تر کنند و بر بالای آن خرقهٔ اول نهند تا آنکه بعود کنند
سپوری بسبب رطوبت از عصب آن آب غلیظ و با اعتدال آورد
اورا علاج دیگر پارهٔ نشاسته را ممزوج کنند با آب تا مرهم شود
و پارچهٔ کتان گیرند و بر عصب بندند و بر بالای خرقه تر کنند چنانچه مذکور
شد

شد بر آن بندند و این عمل مجرب است و اگر این آب غلیظ بد بو
گشته در پای اسب بهم رسد آنرا علت را جرد میگویند علاج او آن
که پارچهٔ دنبه بر آن بندند در تابستان سه روز آنگه نمک و سیر را بکوبند
و در خرقه کنند و آن را در روغن زیت بجوشانند آنگاه خرقه را بیرون
آورند و بر پای اسب نهند چند روز چنین کنند نیک میشود علاج اسبی که
دماغ او فاسد شده در زمستان علف بدو نهند تا ضعیف شود
آنگاه مقدار ده دانه فلفل و پارهٔ از بادیان رومی و پارهٔ ابهل را در
رطلی شراب و چهار رطل آب بریزند و پنج تخم مرغ در آن بپزند و در حلق
اسب بریزند و به نرمی اورا بکشند آنگاه اورا در مکان گرمی ببندند
و در روز سیم بچهٔ خوک را بکشند و خون اورا در طشتی بریزند و با نیم طاسی از شراب

کهنه ممزوج کنند و پنج تخم مرغ بشکنند و پاره‌ای دنبهٔ روغنی کوفته در آن
ریزند الغرض روده‌های پیچیدهٔ خوک را و زبان و شکمبهٔ او را در پیش طاس آب بجوشانند
تا آنکه ته‌نشین آن آب باقی بماند و دواهایی که مذکور شد با آن آب ممزوج
سازند و در حلق اسب ریزند و علف ندهند تا دو ساعت علاج فالج شدن
دماغ اسب در تابستان اگر شتر در نفت گرم را در خرقه کنند و در روده طاس آب
یکشبانه روز بگذارند و در روز دوم در میان آن هر کثیف است بمالند
و آن آبی که از آن بیرون می‌آید یک طاس روغن شیرج و سفیدهٔ پنج تخم مرغ
و بنفشه ممزوج کرده و در حلق اسب ریزند پیش از آنکه بدوانند
و از ضعف شب علف باو نداده باشند و بعد از دوانیدن نیز شب تا او علف
ندهند الغرض رطل خشک در آب ریزند و شب بگذارند و صباح صاف کنند

١٥٢٩

و پاره روغن گاو ممزوج کرده و دست خود را چرب کنند و دست را بدرون
فرج او برند و سرگین او را بیرون آورند و این دواها را در فرج او ریزند تا نیک
شود علاج اسبی که در زمستان حرارت بهم رسانیده باشد آن اسب را از اینها
و هوا دور نگاه دارند و علف گشنیز باو دهند و از هیچ گوشه‌ای
اندکی خون بگیرند و آتش گرم کنند و نزدیک بگذارند و پوستی بر
او پوشانند تا آنکه عرق کند و بعد از عرق تا آب گرم ننوشانند و او را روغن
شیرج بدن او را چرب کنند و جو ندهند تا حرارت او برطرف شود
بعد از آن پنجاه مثقال جو باو بدهند و بتدریج زیاده کنند تا که رفته
نیک شود علاج اسبی که حرارت در تابستان بهم رسانیده باشد
که خون بگیرند از او و ده تخم مرغ را در دو وقیه روغن حل کنند

و به هشت وقیه شراب صاف کهنه بپزند و در حلق اسب ریزند و در ... فرو آورند

ببندند که حرکت ورزیدن باد باشد و علف سبز بخورد او بدهند و آب

سرد باو بدهند و سه روز او را جو بدهند و در روز چهارم آب

او بدهند و بتدریج زیاده کنند چنانچه مذکور

شد ... تمام شد

راقم الحروف الحقیر المذنب [illegible]

از برای ... [illegible] ... علی

دولت ... [illegible] ... دارد

فی شهر ربیع ... ۱۲۶۸

جهة علاج ... [illegible]

... روغن ... داغ ...

... [illegible] ... و بالا

... [illegible] ...

اگر کسی ... به قیمت ... بخورد سه درهم سنگ

افیون ... درهم ... آب ... باشد

که آلت ... با آن اسب دهد تا بخورد بیمار شود

... که صحت یابد ... پنج درهم روغن گاو ...

... صحت یابد ... [illegible]

... در چشم حیوانی ...

علاجش پر سیاه و ... نوشادر نمک طعام

نرم کنند در چشم حیوانی ...

... موی رفته باشند یا داغ کرده باشند

بجاهای موی بیاورد

روغن زنبق روغن فندق

آنکه کولینک بقدر بقدری

۲ دانه ... انما ... شیشه بگذارید

چند روز بماند بعد بمالند بجای داغ ... صاف

میکند موی بیاورد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص		
۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰		
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
۱	۲	۲	[illegible]	۵	۶	۷	۸	۹
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	
۱۰	۸	۶	۴	۴	ط	۱۰	۸	
ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ		
۶	۴	۸	ط	۴	۸	ط		
ذ	ض	ظ	غ					
۴	ط	۸	۴					

طرح طالع نامه دوازده برج

باب اول برج حمل گفته طالع نامه مردان بدانکه هرکس آن

مردی که در طالع حمل باشد مشتری سعد اکبر ا[س]ت آتش است

بکمال

دلیل بر این که مردی باشد نیکو روی و نیکو خوی و سرخ و سفید
و خرم دل او را بر شکم یا بر سینه نشانی از خال بوده و لکن آتش از رنگ سرخ
باشد او را احرام و غمازی است زه چون عمر او از چهل بگذرد و نیکوتر
بالا بگیرد و قوت بپذیرد گاهی بسیاری در طالع او افتد باید که خوش(؟)
نشاد دارد که نظر مشتری است سعد اکبر است کار او گشاده گردد
اما باید نماز را درست و بوقت بگذارد و حرام را ترک کند و فرمان
خدا را ببرد و صدقه بدهد تا شاد و کامران باشد و مال بسیار خدای تعالی
عطا کند هزار داد الفضل تنگ دست(؟) او را ضرر شیر ... دارد آن
پرهیز کند و دعا با خود دارد و حمل خانه مریخ است برج آتشی
طبع او گرم و خشک است برج منقلب و بهاری ستاره حضرت(؟) ... ال ...

اورا سه وجه بود اوّل آفتاب دلیل کند که مردی بود سرخ روی میانه
بالا وجه دوّم عطارد مردی سفید و یا زرد رنگ نیکو چشم و صاحب هنر
وجه سیّم زحلست سبز رنگ یا سیاه امّا هرکه درین زاید مردی پرهیزکار
باشد با وقوف هرکه وفا کند جفا بیند اگر فرمان خدا برد بهشت
رود و بنیاد که بر سر قوم مهتری کند اورا شراکت و ضیاع و منی [illegible]
خانهٔ زندگانی او جهت دراز عمر باشد خانهٔ مال او کوشد تا مال بسیار
جمع کند و براه خدا صرف بکند خانهٔ پدر و مادر او سرطان است
اورا دوست باید نافرمانی بکند که زیان دارد خانهٔ فرزندان
او سنبله است فرزند بسیار در طالع او هست بیشتر نرینه باشد
امّا از رنگ فرزند ناخلف زحمت کشد خانهٔ بیماری او سنبله بود کرم
درد

و جنگ بود و گاهی درد پشت و شکم اورا باشد عداوت جنگ
کمتر خورد خانهٔ زن کردن او ببرج سرطانست زنان در طالع بسیار باشند
دار سحر زنان در حمت باشد دعای طلسم سحر را با خود دارد
خانهٔ مرگ او عقرب باشد در غربت بمیرد خانهٔ سفر او قوس است
از جانب مغرب نیکو باشد باید برهنه نگردد خدمت بزرگان
دین را بکند و از ایشان عزّت یابد و بر سر قوم مهتری کند
و قران او در هفده سالگی و سی سالگی و شصت سال چون بگذرد
عمرش به هشتاد سال برسد باب دوّم برج ثور است هر مردی که بر طالع
ثور باشد ببرج خاکی است طبع او سرد و خشک است و ستاره او مشتری
پیغمبر [illegible] است اورا سه وجه بود اوّل عطارد مردی بلند بالا شیرین سخن

سفید پوست کار با برکت کند در کارها دوراندیش باشد و از حرام
و دروغ نزند و نماز را بوقت گذارد و دیگر خود را صلوات کند اگر
یکدرم حرام بدست آورد صد درم حلال را ببرد در آخر عمر هشتاد و خورشید
بگذراند و خداوند این طالع راحت نباشد و حضرت رسول صلی الله علیه را
در خواب ببیند باید که حج کند و زیارت آن حضرت را دریابد گاه گاه
دولت روی باو آورد از جائی که هیچ امید نداشته باشد و صاحب
این طالع مرد حیا باشد مردم خیرخواه باشد و خانهٔ زندگانی او
تورات دراز عمر و پاک دامن باشد و خانهٔ مال او جوزا است
مالش با برکت باشد صدقه بدهد زیاد گردد گاه گاه لیستی در مالش
افتد باید دعای اصحاب کهف با خود دارد و فرمان خدا را ببرد تا دفع گردد

خانهٔ برادر و خواهر او برج سرطان باشد از ایشان نفع نبیند خانهٔ پدر
و مادر اسد است باید نافرمانی نکنند که زیان دارد خانهٔ فرزند سنبله باشد
پشت او بفرزند قوی گردد بیشتر مادینه باشد و خانهٔ بیماری او میزان است
زحمت او از درد شکم و درد سر بود سر او گرم و طبع او گرم خانهٔ
نکاح عقرب باشد نکاح اول بمیرد یا جدا شود خانهٔ مرگ او
قوس است حرکت از برسام و آماس بود خانهٔ قرانی او در هشت سالگی
و سی سال و چهل سال و شصت و پنج سال چون بگذرد و عمرش هشتاد و هفت
سال رسد والعلم عند الله **باب سیم برج جوزا** همانا مردی که طالع
جوزا باشد بروج بادی گرم و تر و ستاره زکریا پیغمبر علیه السلام دلیل کند
مردی سرخ و سفید و صاحب این طالع سودا مزاج باشد زود خشم گردد.

درو و رضی شود هرچند عمر او زیاد شود کارش قوت گیرد یکبار گناه
بزرگ افتد چنانکه مال بسیار بدست او برود اما نوعی و ضامنی او را
نسازد و نیکخواه مردم باشد و چندین کار مردم بدست او راست
شود علم و ادب در خانه او پدید آید و صاحب این طالع باید حج
بکند یا کاری که مقابل حج باشد مثل نماز شب و غیره و مال
و نعمت باید از طرف زن اما نقایص کند او را گاه گاه زیان برسد
اما در نماز و روزه کاهلی بکند گرد حرام نگردد و ذکر خود در صلوات
کند تا خدا عمر او را زیاد کند خانه زندگانی او خور است مال بسیار
بدست آورد و در آخر عمر او اگر صدقه بدهد با برکت باشد خانه برادران
و خواهران اسد است از ایشان هیچ نفعی نیابد خانه پدر و مادر او

سنبله

سنبله باشد از طرف این جانب نفع می‌بیند باید فرمان برادر و پدر و مادر
باشد خانه بیماری او عقرب است گاه گاه از درد کمر و پهلو در زحمت بود از لنگری
و خشکی پرهیز کند و خانه زن کردن او قوس است چهار زن و یا پنج زن در طالع
او می‌نماید خانه مرگ او جدی است مرگ او در غربت باشد اما جرئت باشد
خانه سفر او ثور است اما سفرش با منفعت باشد و او را کار بزرگ نیک باشد
باید که دعا با خود دارد خانه دوستان او حمل است او را دوستان باشد اما در نهانی
او کوشند از ایشان دوری باید کرد خانه دشمنان او ثور است او را دشمن
بسیار باشد همه در بدی او کوشند از ایشان دوری باید کرد و از روزها
شنبه و چهارشنبه او را است زرد و از ماه ربیع الاول چون ماه کند نظر بقرآن
کند تا مبارک باشد چون پیش بزرگی جهت رود بر دست راست او

باشد تا زود روا گردد و نگین خاتم لاجورد در دست کند و از چهارپایان
زرد و ابلق و سیاه او را سازد و جامه بریدن و پوشیدن و حمام رفتن همه در روز
چهارشنبه نیک باشد راز خود با کسی نگوید خانهٔ قرانی او در یک سالگی و هفت سالگی
و بیست و شش سالگی و پنجاه سالگی چون بگذرد عمرش هفتاد سال و نه سال رسد والله اعلم

باب چهارم برج سرطان هر آن مردی که در طالع سرطان باشد برج آبی بود
طبع و سرد و تر است و ستاره ادریس پیغمبر است او را سه وجه بود
وجه اول ماه است سرخ و سفید و فراخ چشم و روزی گشاده و صحبت و طرب
باشد و وجه دوم عطارد است سفید پوست که بر روی زند شیرین سخن
میانه بالا و کار با رنگ کند وجه سیوم آفتاب نیکو روی و نیکو خوی
کار بزرگان کند مردی عالی همت اما فراخی کار باشد باید خود را ارزمندی
لطفی دارد

لطفی دارد و صاحب این طالع مرد حیا باشد و از عمر خود فایده بیند
بر سر یا بر پوستش یا بر کتف او نشانی باشد که آن علامت نیکی باشد چون
ماه به آخر رسد کار او بسته گردد کاری که به آب و خاک نزدیک بود او را سازد
چون ماه نو بیند نظر به آب روان و بستانی جوان اندازد تا بر وی مبارک
باشد قربان خدا را برد یکبار و یا دو بار تا وقتی رسد از و شادی
مبدل گردد باید که راز خود را با کسی نگوید خانهٔ برادران و خواهران
او سنبله بود از ایشان نفعی کمتر بیند خانهٔ پدر و مادر ایشان میزان است
از ایشان میراث یابد و از بخت خود راحت بیند خانهٔ فرزندان او
او عقرب است او را دو فرزند در یک بطن پیدا گردد دعای اسم اعظم با خود
دارد و خانهٔ بیماری او قوس است درد وی از بیم سر و شکم بود خانهٔ زندگانی

او جدی است و زن یا سه زن در طالع او مینماید و اگر بگذرد تا هشت رسد
وا ورا از زنان میوه نعمت رسد خانهٔ سفر او دلو است سفر او در جانب
مغرب نیک باشد و هرچند تردد کند کار او بهتر باشد خانهٔ دوستان
او حوت است از ایشان در رحمت باشد خانهٔ دشمنان او حمل است او را
دشمن بسیار باشد دی با خود دارد و از روزها دوشنبه و سه‌شنبه
و از ماهها ذی‌الحجه او را سازد چون ماه نو بیند بر مروارید نگرند
تا فایده بیند و از چهارپایان سیاه رنگ و نگین خاتم لعل و فیروزه
نفع دارد و چون پیش کسی به حاجتی رود بر دست راست بایستد تا قضا
روا گردد و جامه بریدن و پوشیدن و حمام رفتن و غسل کردن همه
در روز جمعه نیک باشد در کودکی رنج بسیار کشیده اما در آخر با خوشدلی

بگذراند

بگذراند و قران وی در شش سالگی و هفده سالگی و بیست و هفت سالگی
چون از این‌ها بگذرد عمرش به نود سال می‌رسد **باب پنجم برج اسد** کسی
برج نر و آتشی و گرم و خشک و سعادت و ستارهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی ع
او را سه وجه بود اول آفتاب است سرخ و سفید سینه و شکمین موی
با قوت و هیبت و وجه دوم مشتری سفید پوست و میانه بالا و عالم است
با عزت و حرمت بود و وجه سوم زحل است سیاه چهره یا سبز رنگ
و تمام بالا بر گردن یا بر پهلوی او نشانی باشد با سخاوت و کارها دانا
و با تدبیر باشد او را دروغ و حرام زدن نیک خواه مردم باشد
و در کودکی از زنان شیر خورده و از عاشقی جفا کشیده باشد خانهٔ
زندگانی او اسد است زندگانی او دراز بود خانهٔ مال او سنبله بود مال

بسیار جمع کند و در راه خدا صرف کند و مردم از او فایده بینند
و مال او از در عزت بهم رسد خانهٔ برادران و خواهران او برج میزان است
اگر برادر باشد مهربان گردد خانهٔ پدر و مادر او برج عقرب است از ایشان
جمعیت باید و خانهٔ فرزندان او برج قوس است او را چهار فرزند تا یازده فرزند
در طالع مینماید پشت او بفرزند قوی گردد در خانهٔ او علم و قرآن آشکارا گردد
و خانهٔ بیماری او جدی است بیماری او از خشکی باشد پیوسته از درد شکم
در زحمت باشد باید نماز بوقت گذارد و دروغ نگوید و حرام او را زیان دارد
اگر یکدرم حرام بدست او رسد صد درم حلال را ببرد از جمیع محرمات
دوری کند و زبان از لغو و فحش نگهدارد و بصلوات و بذکر خدا
مشغول شود خانهٔ زن کردن او دلو است او را سه زن در طالع مینماید

اسرار

زنهار راز خود را بکسی نگوید و خانهٔ مرگ او حوت است مرگ او از سرسام
و پهلو باشد خانهٔ سفر او حمل است سفر او را زیانست زود خانهٔ امید او
ثور است اگر فرمان خدا برد حاجت او روا گردد صدقه بدهد خانهٔ دوستان
او جوزا است او را دوستی بغایت نیکوست و خانهٔ دشمنان او سرطان است
او را دشمن با قوت باشد و قصد ضرر او کند دعا با خود دارد تا ضرر
نبیند چون ماه نو کند نظر بآب قرآن نماید تا مبارک باشد و از چهارپایان
اسب و استر او را نیکو افتد او را نیک بود و خرید و فروخت و حمام رفتن
و حاجت خواستن جمله روز پنجشنبه نیک بود در کودکی رنج بسیار کشیده
در آخر عمر بنشاط بگذراند و قران او در چهار سال و شش سال و هجده سال
و بیست و هفت سال و چهل سال چون بگذرد بهشتاد سال برسد العلم عند الله

باب ششم برج سنبله بدانکه سنبله برج ماه های ایلول است تعلق بعطارد دارد
مزاج او سرد و خشک باشد دلیل کند که صاحب این طالع مردی
گندم گون و زرد رنگ که به سفیدی زند و طرب دوست بجماع کم
رغبت باشد سیاه چشم و در اندام او نشانی و خالی باشد و صاحب
این طالع مرد رحیم دل و خوش طبع و مبارک قدم و بزرگ
زاده طبع او با همه کس راست و در دل مردمان شیرین باشد باید پرهیز کند
از هر چه ترش باشد کار دریا و بوستان او را بهتر باشد و کاری که بآب
و کلاه نیز دلیل باشد او را راست زد اگر ده درم و یکدرم حرام بدست او
آید صد درم ببرد گاهی او را غمی رسد باید صدقه بدهد تا دفع شود
الضعیف
اگر فرمان خدا را ببرد محتاج نشود بلکه مردم محتاج او شوند و بنماید که حج

او را

او شود و نیکی بسیار از او پدید آید بر ساعد و یا بر ساق او نشانی باشد
از نیک بختی باشد خانه زندگانی او سنبله باشد عمر دراز
و فراخ روزی باشد و خانه مال او میزان است اگر فقر نوروزی کند مال بسیار
بدست او آید اگر در راه خدا صرف کند زیاد گردد خانه برادران و خواهران
او عقرب است از ایشان در زحمت شود خانه پدر و مادر او قوس است از ایشان
راحت بیند خانه فرزندان او جدی است فرزند بسیار باشد هم پسر و هم دختر
خانه بیماری او دلو است از سرما و درد پهلو باشد ولیکن دیر چون اید سخت
گردد چیزهای گرم و نرم بخورد قصد بکند خانه زن گرفتن او حوت است
و دو زنی در طالع او بنماید قدم ایشان مبارک باشد خانه مرگ او
حمل است مرگ او را اندرانی باشد خانه سفر او ثور است او را سفر

زو دمگ باشد و از بزرگان نفع یابد او را کشت و زرع نیک باشد
خانهٔ امید او جوزا است اگر فرمان خدا ببرد حاجت او روا گردد و خانهٔ پشیمانی
سرطان گردد و دوستی ایشان ارزانی باشد خانهٔ دشمنان او اسد است
گروهی قصد وی دارند باید صدقه بدهد و دعا با خود دارد هر کاری که
با کند بروز پنجشنبه نیک باشد جامهٔ سبز و سفید و نگین فیروزه
و لاجورد او را سازد چون از درخت بزرگی بیجا افتد درد دست راست
بالسید تا زود روا گردد زنهار راز خود را پیش کس نگوید و از زیانها
سیاه و مادینه او را سازد خانهٔ قران او در ۹ سالگی و بیست و نه سالگی
چون بگذرد عمرش هشتاد و چهار سال برسد انشاء الله تعالی باب هشتم
برج میزان ۞ هر آن مرد که بطالع میزان بادی باشد خانهٔ زهره و هبوط
زحل

آفتاب و ستارهٔ شعیب پیغمبر علیه السلام است او را سه وجه
بود اول ماه است وجه دوم زحل است وجه سیوم مشتری
وجه اول مرد باریک چهره و فراخ ابرو و سخن دان و
رنگ او بزردی زند و خداوند این طالع طبع او گرم تر
او را بر پهلوی چپ یا بر لب نشانی بود و علامت نیکی
باشد اما حرام و دروغ او را ف زد اگر فرمان خدا کند کار او
شوریده که باید بیان او او با ذکر و صلوات بر رسول صلعم داند را
جاری باشد جادوی با وکه باطل سحر با خود نگاه دارد و زود
خشم گیرد و زود راضی شود هرگز دشمن با ظفر نیابد بر خانه رکنی
او میزان است دراز عمر باشد بشرطی که هر روز فقرا را اعانت کند

خانه مال او عقرب است اگر در راه خدا صرف کند مال
او زیاد شود اگر ترازو داری و تجارت کند بهتر باشد خانه
برادران و خواهران او سرطان است اگر داشته باشد
مهربان شوند خانه پدر و مادر او جدی است اگر نافرمانی کند
کار او شوریده گردد خانه فرزندان او دلو است بسیار کم فرزند
بسیار داشته باشد خانه بیماری او حوت است رنج از درد
گلو و رطوبت و گاه گاه درد پا دارد از ترشی پرهیز کند
تا صحت یابد خانه زن کردن او حمل است میشاید که
پنج نکاح میکند خانه مرگ او ثور است مرگ از رطوبت
باشد و او را از کله چهار پایان بیم است خانه سفر او جوزا است
سفر

سفر او بجانب مغرب نیک باشد از آتش پرهیز کند
خانه همسایه او سرطان است اگر فرمان خدا ببرد حاجت او
برآید خانه دوستان او اسد است هم در زیان او کوشند
از ایشان حذر باید کرد زنهار با دعا باشد و صدقه بدهد
و هر کاری که بنا کند از رخت بریدن و جامه پوشیدن
و حمام رفتن در روز جمعه نیک باشد از چهار پایان سم شگافته
او را سازد چون ماه نو بیند نظر بر مردان اندازد تا مبارک
باشد خانه قران او در شش سالگی و پانزده سال و بیست و هشت
سال چون بگذرد عمرش نود سال برسد العلم عند الله باب طالع
هشتم عقرب است هر آن مردی که بدین طالع زاید برج او بد است

وستاره سلیمان پیغمبر علیه السلام است و سعد میباشد و دلیل
کند مرد نیکو روی و نیکوخوی و پاکیزه سیرت و پرهیزکار چون
در خشم رود خود را نگه نتواند داشت زنهار که در میان
مردم بیرون رود و با مردم جنگ نکند تا خشم او ساکن
شود و او را از چشم زخم بیم است زنهار دعای چشم زخم
با خود دارد باید که حج بکند و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
را دریابد و خانه زندگانی او عقرب است زندگانی او دراز و
با دولت باشد خانه مال او قوس است هرچه مال جمع کند
در دولت او نماند و مرد بلند همت بود خانه برادر و خواهر او
جدی است از ایشان راحت بیند خانه پدر و مادر او دلو است
از ایشان

از ایشان میراث یابد که در خیرات و فاتحه تقصیر نکند
و خانه فرزندان او حوت است دلیل کند به بسیاری فرزند بود
با خیرات و دعاکشنده کو خانه بیماری او حمل است
بلغم و رطوبت او را زحمت رساند خانه زن کردن او
ثور است زن از خویش از برای او نیک باشد اما قدم
زن بیگانه بهتر باشد و بهر دو شاد کام باشند و خانه مرگ او
جوزا است مرگ او از گرمی بود و در غربت باشد خانه سفر کردن
او سرطان است از برای سفر نفع دارد و مال جمع کند اگر در راه
خدا صرف کند زیاد گردد و از بزرگان حشمت یابد و خانه دوستان
او سنبله بود دوستان او ضعیف باشند و از ایشان جفا کشد اما

یکدست باحرمت داشته باشد و خانه دشمنان او
میزان است از دشمنان همیشه در زحمت است و در مقام
اذیت باید نبان نبد باخود دارد تا مظفر گردد و از چهار پایان
اسب دکو سفید او را سازد و چون نزد بزرگی رود برای حاجت
صدقه بدهد و بر دست چپ او بایستد تا روا گردد و خرید و فروخت
و سفر کردن روز شنبه نیک باشد و قران او در پنج سال و نه سال
و هفده سال چون بگذرد عمرش به هشتاد و پنج سال برسد
العلم عند الله باب نهم طالع قوس هر آن مردی که به طالع
قوس باشد آتشی باشد نیکو روی نیکو خوی و سفید رنگ که
بزرودی زند دراز ریش و دراز بالا و از مرد سرخ موی ازرق
چشم

چشم پرهیز کند و سه نوبت بیمار شود بنوعی که دل از و بردارند
و خدا او را صحت بخشد و لهو لعب او را ن زند و راز خود را
باکس نگوید و فراخ روزی باشد چنانچه که روی به دیوار کند
نعمت فرستد خانه مال او جدی است مال بسیار جمع کند
اگر در راه خدا صرف کند زیاده گردد و خانه برادران و خواهران
او دلو است از ایشان نیکو کمتر بیند خانه پدر و مادر او حوت
است از ایشان میراث یابد و از بخت خود راحت یابد خانه
فرزندان او حمل است او را فرزند از آفت چشم زخم بیم
است دعای نظر با خود دارد و صدقه بدهد تا در امان خدا باشد
و خانه بیماری او ثور است و بیماری او از ضعیفی جگر باشد

خانه زن کردن او جوزا است از روا یاتی تیغ نکاح و فرزنده
فرزند در طالع سیناید و از زن بار نعمت تمام یابد و خانه
مرگ او سرطان است مرگ او از اندرون باشد خانه سفر او اسد
است سفرش نیکو باشد خانه امید او سنبله بود همه کار با امید
دور نگردد اما دروغ نگوید و گرد حرام نگردد اگر یک درم حرام بدست
او آید صد درم حلال را ببرد خانه دوستان میزان است نه راحت
بیند و نه زحمت خانه دشمنان او عقرب است از دوستان و دشمنان
پیوسته در زحمت باشد باید دعای تمخیشا با خود دارد تا از شر ایشان
ایمن گردد و هر کاری که با کند از رخت پوشیدن و بریدن و حمام
رفتن و سفر کردن در روز پنجشنبه نیک باشد و از چهار پایان گاو
و گوسفند

گوسفند او را سازد چون نزد بزرگی بحاجت رود بر دولت است
باشد تا رفو رود اگر چون ماه نو کند نظر بقران یار تا مبارک باشد
و قران او در یک گاه هفت سال و هشت سال و چهل سال چون
بگذرد عمرش هشتاد سال برسد العلم عند الله **باب دهم** طالع
جدی است هر آن مردی که در طالع جدی باشد برج فلک خاک
است چهره نیکو روی و نیکو خوی ستاره او موسی ع ۴۳ است مردی
تمام بالا و فصیح زبان و تماشا دوست باشد اما از کار رفو دا غافل
باشد می‌نماید که حج بکند و زیارت حضرت رسول ۴۴۵ و آله را در یابد
و گاهی بسبب غمی بوی رسد اما خدا تعالی باو عطا کند
چنانکه بر قومی مهتری کند خانه زندگانی او جدی است اگر فرمان

خدا برود دراز عمر گردد و مال او زیاد شود اگر در راه خدا صرف کند
با برکت باشد خانه برادر و خواهر او حوت است از ایشان نفع کمتر
بیند و خانه پدر و مادر او حمل است کم میراث یابد خانه فرزندان
او ثور است بیشتر فرزند او دختر باشد یکی از آنها صاحب دولت باشد
و خانه بیماری او جوزا است از صفرا و بلغم بود و درد معده و دوا هلیله
و بلیله و زنجبیل معجون کرده بخورد خانه زن کردن سرطان است
چهار زن در طالع می‌نماید از یک زن غم بسیار کشد خانه
مرگ او اسد است مرگ او از درد شکم باشد سفر او را نسازد
نقل نکند تا ضرر نیابد خانه امید او برج میزان است اگر
فرمان خدا برد حاجت او روا گردد و خانه دوستان او عقرب است
از دشمنان

از دشمنان در زحمت بود و دوستان طمع بسیاری باو کنند
و حسود و بدگو بسیار دارد و همیشه در بدی او کوشند و دعای زبان
بند با خود دارد تا در امان خدا باشد از جواهر نگین خاتم
عقیق با خود دارد و روز چهارشنبه با این سم شقاقه او را سازد چون
ماه نو کند نظر بقرآن اندازد تا مبارک گردد چون نزد بزرگی بحاجت
رود صدقه بدهد و بر دست راست بایستد تا زنو روا گردد یازده فرزند
در طالع اوست و قرآن او در یک کلی پنج سالگی چون بگذرد عمرش
هشتاد سال برسد والعلم عند الله باب یازدهم طالع دلو است
هر آن مردی که در طالع دلو باشد خانه زحل و بادی طبع
او گرم‌تر است رنگ او قدری بزردی زند سیاه چشم طرب است

بزرگ بینی شیرین سخن خوش طبع و دانا و هنرمند ستاره یوسف ۳۴
است صاحب این طالع در اول عمر جفا کشیده و در آخر عمر نشاط
و خوشدلی بکند اما امانت را خیانت نکند دروغ نگوید و حرام
نگیرد و اگر یک درم حرام بدست آرد صد درم حلال را از دست او ببرد
سوداوی مزاج باشد زود خشم گیرد و زود راضی شود از چشم زخم
او را بیم است دعای چشم زخم نگاهدارد از آواز نیک او را بیم
است هشیار که حج کند و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در
یابد او را همراه است و نبازی کردن نیارزد و خانه زندگانی او دلو است
زندگانی او دراز و با نعمت بود و خانه مال او حوت است فراخ روزی
باشد اما روزی او پراکنده جمع کند خانه برادر و خواهر او حمل است
از ایشان بهره

از ایشان بهره مند شود خانه پدر و مادر او ثور است از ایشان
میراث یابد اما بقائی نکند خانه فرزندان او جوزاست دوازده
فرزند در طالع او بسیار و خانه بیماری او سرطان است بیماری او
از تب و درد شکم باشد از غذای سرد و ترش سفیده پرهیز کند
هلیله و بلیله صمغ عربی معجون کرده سالی روز ناشتا و تیرماه
و سه روز در شهریار بخورد و خانه مرگ او اسد است از درد شکم
بمیرد خانه سفر او سنبله باشد سفرش مبارک بود بهر سمت که رجوع
و خانه زن کردن برج میزان است زنی که بطالع اسد یا جوزا باشد
او را سازد خانه امید او عقرب است حاجت او بر آمده شود
بشرط فرمان خدا را ببرد خانه دوستان او قوس است او را دوست بسیار باشند

و خانه دشمنان او جدی است همه حسد میبرند اما ضرر نتوانند
رسانید و هر کاری که بنا کند از رخت بریدن و پوشیدن و حمام
رفتن در روز جمعه نیک باشد خاتم فیروزه در دست کند و از جامهای
سبز و سفید او را سازد چون ماه نو کند نظر بر سبزه اندازد تا مبارکت
شود اگر نزد کسی بزرگ بجهت حاجت برود صدقه بدهد و برات
راست او بالیستید تا رفو روا کند و شرکت و انبازی و هر کاری که
شروع کند روز شنبه باشد از چاه آب و مردم سیاه پوشش
حذر کند قران او در یک یک و دو سالگی و هفت سالگی چون بگذرد
عمرش نود سال برسد العلم عند الله باب دوازدهم طالع
حوت است هر آن مردی که در طالع حوت باشد بدان که حوت است
خانه مشتری

خانه مشتری و ماده و آبی سرد و تر او را سه وجه بود اول رخل
است سیاه چهره و بلند بالا و وجه دوم مشتری نیکو روی نیکو خوی
و وجه سیم خوش طبع و فراخ سینه و حیله دان در ابروی وی یا در اعضای
او نشانی دارد و آن نیک بختی است خانه زندگانی او حوت است
زندگانی او دراز بود خانه مال او حمل است اگر صدقه بدهد و فقرا را عطا دهد
کند مال او زیاده شود و با برکت باشد و از تجارت مال جمع کند و خانه برادر
و خواهر او ثور است بسیار کند که از ایشان راحت بیند خانه پدر و مادر او
جوزا است از ایشان نفع کمتر بیند خانه فرزندان او سرطان است و بسیار
که فرزند در طالع او بسیار باشد و خانه بیماری او اسد است از درد باد
ثبت نالد خانه مرگ او سنبله است مرگ او از یرقان باشد خانه سفر او

میزان است سوزش یا جانب شرق یا شمال نیک باشد و مال
جمع کند خانه زن کردن عقرب است زن ناسازگار در طالع او
میشاید خانه امید او جدی است اگر فرمان خدا برد حاجت او
روا گردد خانه دوستان او جدی است دولت بسیار باشد خانه دشمنان
او دلو است دشمن بسیار باشد همه در بدی او کوشند دعانیابن شد
نگاه دارد تا از شر ایشان برهد و هر کاری که بکند از رخت بریدن و جامه
پوشیدن و حمام رفتن همه در روز پنجشنبه نیک باشد و از جواهرهای نگین
خاتم عقیق او را نیک باشد چون نزد بزرگی بحاجت رود اول فقرا را
دعانست کند و بعد برود در دست راست ببندد و این دعا را با خود دارد که
حاجت او روا شود یا تمیخا یا شمیخا یا نمیخا یا الله یا الله یا الله
یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم و از آتش حذر
کند و قران او در یک لکی و سه لکی و یازده سالکی چون بگذرد عمرش
شصت سال برسد تمام شد طالع نامه مردان از ملاحظه کننده طالع دعا دارم

باب الثانی طالع نامه زنان

هر آن زنی که بر طالع حمل باشد
ببرج آتشی است نیکو روی و نیکو خوی قدم او بر شوهر مبارک
باشد اما ترش بر زده باشد و بر دست و پشت او نشانها باشد
که آن علامات نیک بختی است همسایه او بدی او کند
و بدگوئی او میشود و خانه زندگانی او حمل است دراز عمر
بود چون سال او از سی بگذرد کارش بالا گیرد و قوت
بپزیرد و خانه مال او ثور است اگر نماز را بوقت گذارد
و رخت خود را پاک دارد و از نامحرم و حرام اجتناب
کند و صدقه بدهد مال او زیاد گردد باید آنقدر عمر خدا دهد
که فرزند نبیره خود را ببیند و روز بروز خرمی بیند

خرید و فروخت و معامله او را آزد و همیشه دزد در کمین است
که مال او را بدزدد باید متوجه باشد خانه برادر و خواهر او
جوزا است از ایشان نفع کمتر بیند خانه پدر و مادر او سرطان
است میراث باید اما بقا نکند و اما از شوهر راحت بیند
و خانه فرزند دلیل کند که بیشتر نرینه باشد خانه بیماری
او سنبله باشد از صفرا و بلغم بود و درد سینه و درد شقیقه و درد
شکم باشد باید غم بخود راه ندهد و دعای با خود دارد
و از غذاهای خشک پرهیز کند روغن گاو بخورد انگور
ترش در بینی چکاند خانه شوهر دلو است یا میزان قدم
قدم او بر شوهر مبارک باشد از نکاح اول بگذرد و سه
نکاح

نکاح کند و در اول عمر جفا کشد اما در آخر بخوشی بگذراند
خانه مرگ او عقرب است مرگ او از اندرونی باشد
خانه سفر او قوس است سفرش نیک باشد باید پای برهنه
نگردد و دروغ نگوید و از حرام دوری کند و همیشه دست و پا را
خضاب کند که تندرستی یابد و او را از چشم زخم بیم است و
دعای چشم زخم با خود دارد و خانه امید او جدی است
اگر فرمان خدا برد حاجت او روا گردد اما بصبر نه بشتاب
خانه دوستان او دلو است دوست او از دشمن فرق نمیکند
باید که راز خود را بکسی نگوید آنکس را که دوست داند دشمن او
باشد دعای با خود دارد و هر شام اسپند در زیر دامن دود کند

جامه خود را عاریه بکسی ندهد که زیان ندهد و زیان دارد چون
ماه نو کند نظر بقرآن کند تا مبارک باشد چون بکار و بیش
کس رود اول صدقه بدهد بعد برود و بر دست چپ او نشیند
تا زود روا کند و از چهارپا گوسفند او را نیک باشد هر کاری که
بنا کند از رخت بریدن و جامه پوشیدن روز پنجشنبه نیک باشد
و از جامهای سرخ رنگ و نگین خاتم فیروزه در دست کند
و قران او در یک سالگی و سه سالگی و پنجاه سالگی چون بگذرد
عمرش هفتاد سال برسد العلم عند الله **باب** دوم طالع ثور
گفته است هر آن زنی که در طالع ثور باشد و بسیار کند برج خا
ن تعلق بزهره دارد نیک روی و نیک خوی و شیرین زبان

و باریک ابرو و باریک لب سیاه چشم و دراز موی سست
بد گوئی وی کنند بر گردن و یا پشت نشان دارد آن علامت
نیک بختی است اگر فقرا را اعانت کند مال بسیار یابد
و قدم او بر شوهر مبارک و او را از چشم زخم بیم باشد
دعای چشم زخم نگاهدارد و حضرت رسول صلعم را در خواب
بیند تنها نه نشیند اگر بنشیند او را غم پیش آید خانه بیماری او
او ثوربست اگر فغان بردار خدا باشد خوش عیش و بکام دل
باشد خانه مال او جوزاست اگر فقرا را اعانت کند
مال او بسیار شود و نفع بیند خانه برادر و خواهر او سرطان است
از ایشان نفع نیاید و از اقربا در رحمت خانه پدر و مادر

او اسد باشد زن ایشان جمعیت یابد باید خیرات از برای
پدر و مادر بکنند و بفاتحه تقصیر نکند و در کودکی از دو زن شیر خورده باشد
خانه فرزندان او سنبله باشد او را فرزند بسیار باشد هم پسر و هم دختر
اما یکی خیر صاحب دولت او را باشد خانه بیماری او میزان است
او از باد و بلغم باشد خانه شوهر او عقرب است اگر از شوهر اول
جدا شود دیگر شوهر کند شوهر او سودا مزاج باشد زود خشم گیرد
و زود هم راضی شود دعای مهر و محبت با خود دارد چون بیمار شود سخت
باشد باید که پرهیز کند از ترشی و سفیدی خانه مرگ او قوس باشد
و مرگ او از سرسام و درد پهلو باشد خانه امید او جدی است
اگر فرمان خدا برد حاجات او روا گردد و خانه پنهان او دلو است
جمعی

جمعی با وی دوستی کنند اعتماد بر قول ایشان نباید کرد خانه
دشمنان او حوت است او را دشمن و بدگوی بسیار باشد
و آنکس که با وی نزدیک تر است دشمن او است چون ماه نو بیند
نظر بقرآن اندازد تا مبارک باشد و از جامهای سرخ و سفید
بپوشد چون پیش کسی بحاجت رود صدقه بدهد و در برابر
بایستد تا حاجات او روا گردد و صاحب این طالع باید که
با نماز نگاه درخت خود را پاک دارد و از زیر درخت میوه
دار حذر کند و سر برهنه بخواب نرود که او را آفت برسد
چون از خواب برخیزد دهن او بامزه باشد جامه و شانه خود را
بکسی ندهد که ضرر بیند پای برهنه نگاه از شغل حذر پرهیز کند
اول از ناخوشنودی شوهر دوم غیبت کسی نکند سیم

مزاج نکند چهارم از حرام اجتناب کند پنجم از کاهل
نمازی ششم خیانت کردن هفتم با کسی راز خود نکند
و نگوید و هر کاری که بنا کند از خریدن و فروختن و پوشیدن
رخت و بریدن همه در روز جمعه نیک باشد قران او در هفت
سالگی و ده سالگی چون بگذرد عمرش هفتاد سال میرسد والعلم عند الله

باب سیوم طالع جوزا هر آن زنی بدین طالع باشد
نیکو خوی اصیل و عاقل باشد سفید پوست فراخ
چشم میانه بالا کاه اندام درد کند نیک خواه مردم
باشد و بدگوئی مردم در دل نگیرد خانه خانه زندگانی او
جوزا است زندگانی او دراز و با عیش بود و زحمت او از
سرخ باد خانه مال او سرطان است مال بسیار جمع کند
درراه

درراه خدا صرف کند مردم از او راحت بینند خانه برادر
و خواهر او اسد است از ایشان راحت نه بینند خانه پدر و مادر
او سنبله است میراث پدر اما بقائی نکند و از نسل خود راحت
بیند خانه فرزندان میزان است فرزند در طالع بسیار باشد
در خانه او علم و قرآن آشکار شود خانه بیماری او عقرب باشد
بادی در اندرون حرکت کند و او را زحمت دهد و درد پشت و
شقیقه پیدا کند باید شکر سفید با روغن گاو بخورد و دعائی
با خود دارد و خانه مرگ او قوس است مرگ او از علت استسقا باشد
خانه امید او جدی است هر چه در دل دارد چنان شود بشرط
آنکه فرمان بردار خدا باشد و قدم او مبارک باشد از برای
بار زن حامله که بدشواری زاید اگر بر سر ایشان رود خلاص شود

و خانه سفر او دولت او را شرف رود و خانه دوستان او
حوت است دوستان موافق باشند خانه دشمنان او
حمل است از ایشان در زحمت بود دعای حرز را با خود دارد
و هر کاری که بکند از خرید و فروخت و رخت بریدن و نو پوشیدن
و حمام رفتن در روز پنجشنبه نیک بود باید که حجامت نکند
و دعای چشم زخم نیز با خود دارد و تن و موی خود را از نا
محرم بپوشد و قرض دادن او را نشاید و نماز بوقت گذارد
و از هفت چیز پرهیز کند اول از ترک نماز دوم از روزه
خوردن و فرمان شوهر بردن سیم صلوات بر محمد و اله
بفرستد تا در دل خلق شیرین باشد چهارم خود را
پاک نگه دارد پنجم درویش را طعام بدهد ششم غلامان را
آزاد کند

خدمت کند هفتم هر کاری که کند نام خدا را بر زبان جاری
و جامه خود را بجاریه ندهد که زیان دارد و یازده فرزند در
طالع او مینماید و نیز در زیر درخت میوه دار نه خوابد که
زیان دارد و قران او در یکسال و سال هفده سال
چون بگذرد عمرش نود سال برسد والعلم عند الله

باب چهارم طالع سرطان هر آن زنی که برین طالع
زاید نیکو روی برج آبی سرد و تر است و عاقل و کشیده
ابرو و گندم گون و شوخ چشم و جوان و بت شیرین
سخن و بلند بالا و سخی طبع و زود خشم گیرد و زود راضی
شود و هیچ کینه در دل نگیرد و قدم او مبارک باشد

از برای بیماری چون خواب بیند فراموش کند خانه زندگانی
او سرطان است زندگانی او دراز بود از سبب زندگانی گاهی
غم بوی رسد خانه برادر و خواهر او سنبله است از ایشان
راحت نه بیند و خانه مال او اسد است مال او
پراکنده و ضایع کند و خلق بسیار ازو فایده ببینند
خانه پدر و مادر او میزان است قدمش بر ایشان مبارک باشد
خانه فرزندان او عقرب است و فرزند در یک شکم
بیاورد و هیچ فرزند در طالع او نمیماند خانه بیماری او قوس
است بیماری او از درد شکم و اندرونه باشد قولنج او را
رنجه رساند و زوال آفت چشم زخم در هم است و همای
چشم

چشم زخم با خود دارد خانه شوهر او جدی است از بخت خود
راحت یابد و شوهر با سخن او کار کند و دو شوهر در طالع او نمیماند
یکی خویش و دیگری بیگانه خانه مرگ او دلو است مرگ او از درد
سینه و مفاجات باشد خانه امید او حوت است
هر امیدی که دارد بر آید بشرط آنکه فرمان خدا برد خانه سفر
او حمل است سفر نکند مقام نکو دارد خانه دوستان او ثور است
دوستان موافق باشند خانه دشمنان او جوزا است او را
دشمن و بدگو بسیار باشد دعای تمیمه نگه ندارد و او را
از چشم بد آفت است و دروغ نگوید و حرام نکند و در نماز
تکاهل نورزد که کارش شوریده گردد و خوشنودی شوهر طلب کند

و موی سر خود را از نامحرمان بپوشاند چون ماه نو بیند نظر بآب سبزه اندازد
تا مبارک شود و از جامها هر رنگ که پوشد نیک باشد و جامه بریدن و
پوشیدن همه در روز جمعه نیک باشد و قرآن او در کمال نجابت [illegible]
بگذرد عمرش بهفتاد سال برسد العلم عند الله **باب نجم طالع اسد**
برج آتشی است هر آن زنی که در این طالع زاید نیکو روی و عاقله و سخن دان
کم و خشک باشد بهتان بسیار کشد به گوید آنکه از نهب یگان او
سودا مزاج باشد زود خشم گیرد و زود راضی شود او را احرام و دروغ
ن زود خانه زندگانی او اسد است اگر فرمان خدا برد عمر او دراز شود
و خانه مال او سنبله است مال او با برکت باشد اگر فقرا را اعانت کند
مال او زیاده گردد خانه برادر و خواهر او در برج
میزان است

میزان است از ایشان نه راحت بیند و نه زحمت خانه پدر
و مادر او عقرب است از ایشان میراث یابد اما باید در خیرات
و صدقه و فاتحه تقصیر نکند اما از بخت خود راحت بیند خانه
فرزندان او قوس است او را فرزند بسیار در طالع میزاید هم
پسر و هم دختر اول از برای او اولاد غم بسیار کشد در آخر
خدا فرزند لطف کند اگر بستگی اولاد باشد دعای اصحاب
کهف با خود دارد و نعمت فرزند در طالع او بیاید
و بیشتر نرینه باشد خانه بیماری او جدی است بیماری
او از بلغم و رطوبت باشد خانه شوهر او دلو است شوهر
سنجیده او کار کند و خانه مرگ او حوت است مرگ او

از اماس شکم باشد و هم درد پهلو خانه سفر او حمل است
از جای خود حرکت نکند که نقصان دارد خانه امید ثور
است اگر فرمان خدا برد امید او بر آورده میشود و نماز
بوقت گذارد و از نامحرم اجتناب کند و فقرا را اعانت
کند حاجت او روا گردد باید که غم را بخود راه ندهد و دعا
با خود دارد خانه دوستان او جوزا است از یک کس راحت
بیند و باقی الم رساند و خانه دشمنان او سرطان است
دشمن او ضعیف باشند و راز خود را بکسی نگوید از روز
های روزهای شنبه هر کاری که کند نیک باشد و از جامهای
سرخ و سبز پوشد و انگشتر عقیق او را زد چون ماه نو کند

نظر با آینه

نظر با آینه اندازد تا مبارک باشد و چون پیش کسی بکاری رود
صدقه بدهد برود بر دست چپ او نشیند تا زود روا گردد در
کودکی رنج بسیار کشیده در آخر عمر خوش باشد بگذراند
و قرآن او در یک سالگی و چهارده سالگی و بیست و هفت سالگی
چون بگذرد عمرش بصد سال رسد والعلم عند الله باب ششم
طالع سنبله هر آن زن که بر طالع سنبله باشد برج خاکی
است سرد و خشک میل کند بنیکو روی و بلند بالا و کم سخن
و طرب است و تنهانشینی او را زند با هر که وفا کند
جفا بیند و بهر کس نیکی کند بدی بیند و زندگانی او اسنبله
زندگانی او دراز باشد اگر فقرا را اعانت کند عمرش

دراز شود چنانکه فرزند زاده های خود را ببیند و خانه مال او
میزان است اگر صدقه دهد و فرمان خدا بر مال زیاده از برای
او جمع شود و بمردمان نفع رساند باید دروغ نگوید و حرام نخورد
که کار دنیا و آخرت و دین او خراب میشود خانه برادران و
خواهران او عقرب است از ایشان زحمت کشد خانه پدر و مادر
او قوس است میراث بیابد اما باید که خیرات کند
و از قاعده تقصیر نکند تا برکت یابد خانه فرزندان او جدی
است فرزند بسیار در طالع او هست و دولت بر سر دخترش
باشد صالح و خانه بیماری او دلو است بیماری او از درد
سرد و اندرونی باشد غذا نخود آبه و گوشت بره بخورد.
و از ترش

و از ترش پرهیز کند و آب زیر چرخ آسیاب بر دارد
زن خود را بشوید خانه شوهر او حوت است او را به نکاح
مینماید و نکاح آخرین بهتر باشد خانه مرگ او حمل است
مرگ او از علت اندرونی باشد خانه سفر او ثور است سفرش
بجانب مشرق خوب است خانه امید او جوزا است اگر فرمان
خدا برد حاجت او روا گردد خانه دشمنان او اسد باشد
دشمنان او با قوت باشند خانه دوستان او سرطان
است دوستان موافق باشند و حسد ورزند بجهت رفع شر
دشمن دعای زبان بند با خود دارد و در نماز کاهلی
نکند وی را ضیافت نزد او را حرام و دروغ زد

اگر یکدرم حرام بدست آورد صد درم حلال را از دست او ببرد
فرمان خدا ببرد و فرمان پروردگار شود هرکاری که با کسه
از رخت بریدن و پوشیدن و حمام رفتن همه در روز پنجشنبه
نیک باشد از خشم بر حذر کند و قرآن او در کیسال و
و هیچ چون بگذرد عمرش به هفتاد برسد العلم عند الله باب
هفتم طالع میزان هر زنی که در طالع میزان باشد دلیل
کند که زنی نیکوخوی و نیکوروی و بلند بالا و دراز بینی و
سیاه چشم و رحیم دل و مهربان باشد و قدمش بر پدر
و مادر مبارک باشد عمرش زیاد گردد کارش بالا گیرد برادر
او نشاید باشد اقبال که علامت نیک است با کار اهل نیاز باشد

اورا دروغ و حرام نزد و غریب است شده خواب بسیار بیند و درویش
کند او را از بلندی هر چیز باید کوه می‌نماید که حضرت رسول ع
و اله را در خواب بیند و کارش بالا گیرد و خانه فرزندان او دلو است
فرزند بسیار در طالع او است بلکه خدا هر فرزند در یک رشکم لطف کند و اگر
بستگی اولاد بود دعای اصحاب کهف را با خود دارد و هفت فرزند در
طالع می‌نماید بیشتر پسر باشند خانه بیماری او جدی رنج از رطوبت
و بلغم باشد خانه شوهر او دلو است شوهر سخن او کار کند خانه
مرگ او حوت است مرگ او از آماس شکم باشد و درد پهلو
خانه سفر او حمل است از جای خود حرکت نکند که نقصان دارد و
خانه امید او ثور است اگر فرمان خدا بر دهد او بر آورده شود

در نماز کاهلی نکند و صدقه بدهد هر امیدی که دارد و بصبر خدا
بر آورد و باید که غم نخورد و باید دعا نگاه دارد خانه دوستان او
جوزاست از نیکوست رحمت بیند و راحت یابد با تو الم رسانند
و خانه دشمنان او سرطانست دشمن وی حسد و بدگوی
بسیار باشد باید دعا باشد و روز خود نیک نگوید از خند حذر
پرهیز کند اول از نافرمانی خدا دوم نماز را در وقت
گذارد و فقرا را اعانت کند سیم از حرام دوری کند و خود را
از نامحرمان بپوشاند و ذکر خدا و صلوات کند چهارم فرمان شوهر
برد پنجم در روزه کاهلی نکند و او را از چشم زخم بیم است دعای
چشم زخم با خود دارد خانه رنج او حوت است بیماری او از
درد معده

از درد معده و اندروده پرهیز کند اگر درد پای و یا درد سر پیدا شود
حجامت کند و صدقه بدهد و هر کاری که کند از رخت بریدن و
پوشیدن در روز پنجشنبه ابتدا کند و هر رنگی که بپوشد
او را نیک بود و قران او در یکسال و چهل و هشت سال چون
بگذرد عمرش به نود و شش سال برسد و از دیو و پری او را زحمت
رسد باید دعا با خود دارد تا از شر ایشان محفوظ باشد

باب هشتم طالع عقرب هر آن زنی که در این طالع
باشد ستاره او دلیل کند که زنی بلند بالا و گندم گون گرد
روی نیکو چشم و خیره زبان بر پهلوی او نشانی باشد
و کارهای خیر بسیار بیند و بسیار کند و رشک برنده باشد

رنجها کم نشیند و خواب بسیار بیند و فراموش کند باید
سخن کسی عمل نکند که او را زیان دارد و در نماز کاهلی کند
که آفت عظیمی دارد و قرض کسی ندهد که او را اف زد و از
چشم زخم او را بیم است دعای چشم زخم با خود دارد
و هر شام اسفند دود کند خانه زندگانی او عقرب است
زندگانی او دراز و با نعمت باشد فقرا را اعانت کند که
مال او زیاد گردد خانه مال او قوس است او را میراث بسیار
اما بقای باشد از بخت خود راحت بیند خانه برادران
و خواهران او جدی است از ایشان راحت یابد خانه پدر و مادر
او دلو است میراث یابد اما باید که فرمان بردار پدر و مادر
باشد

باشد از فاتحه تقصیر نکند همزادی دارد او را ضرر میرساند
بستگی فرزند بود عزایم با خود دارد خانه بیماری او حمل است رنج
از درد شکم و دردسر باشد غذای نرم و گرم بخورد خانه شوهر او
جوزاست شوهر از خویش بهتر باشد خانه مرگ او ثور است مرگ
او از مفاجات باشد خانه سفر او سرطان است سفر نکند
که زیان دارد خانه امید و حاجت او اسد است اگر فرمان خدا
برد امید او برآید و آنچه در دل دارد بصبر برآید و خانه دوستان
او سنبله است از ایشان نفع بیند و هم ضرر و خانه دشمنان
او میزان است هر کسی قصد او کند که ضرر رساند و کلام
تمیشا با خود دارد و از روز های شنبه و هر کاری را بنا کند

از زخم بریدن و پوشیدن همه در روز پنجشنبه باشد
و از جاهای رنگین همچو رنگین فیروزه و از چهارپایان گوسفند
و او را سه زه و قران او در یکسال و دو سال و پنج سال و یازده
سال و هفت سال چون بگذرد عمرش نود سال برسد العلم عند الله

باب نهم طالع قوس است هر آن زنی که در طالع قوس باشد

بچه آید دراز بالا گندم گون که روی قوی و اندام بلند بالا و گشاده
ابرو و سیاه چشم در خانه او علم قرآن آشکار شود و جامه خود
عاریه بکسی ندهد که زبان دارد و خود را از نامحرمان نگاه دارد
و دروغ نگوید و در نماز کاهلی کند و او را از خشم زخم هم
است و جای چشم زخم با خود دارد و از نزد آتشگاه پرهیز
کند

کند که زبان دارد و مهر داد او را ضرر رساند و خوابهای
شوریده بیند و فراموش کند و خانه زندگانی او قوس است زندگانی
دراز و با جمعیت باشد اگر صدقه بدهد عمر او دراز گردد خانه
مال او جدی است مال او با برکت باشد باید فقرا را اعانت
کند تا مال و زیاد گردد و خانه برادران و خواهران او دلو است
از ایشان راحت کم بیند خانه پدر و مادر او حوت است میراث
یابد و از فاتحه و خیرات تقصیر نکند و از هر زن شیر خورده باشد
خانه فرزندان او حمل است او را فرزند صاحب دولت باشد
خانه بیماری او ثور است بیماری او از صفرا و بلغم باشد
خانه شوهر او جوزا است او را سه شوهر و یازده فرزند در طالع سنبله

خانه مرگ او سرطان است زنهار که خود را از آب نگه
دارد و خانه سفر او اسد است سفر او را لب زود و خانه
امید او سنبله باشد اگر فرمان خدا بود حاجت او
روا شود همه کارها امیدوار گردد و خانه دوستان او سنبله
باشد او را فایت نیکو بود خانه دشمنان او عقرب باشد
او را حسود و دشمن بسیار باشد دعا با خود دارد و هر کاری
که با کند از رخت بریدن و پوشیدن و حمام رفتن روز
پنجشنبه نیک بود و جامهای او از هر رنگ باشد مبارک
است و نگین خاتم لاجورد با خود دارد چون نزدیک بصحبت
رود صدقه بدهد و در برابر بایستد تا زود روا گردد و قدم
این زن

این زن مبارک بود اگر بهر کاری رود شفا یابد و اگر بهر
حامله بود فرزند بار نهد و قران در هر سال و هشت سال و دوازده
و هفده سال چون بگذرد عمرش هشتاد سال برسد العلم عند الله
باب دهم طالع جدی هر آن زنی که در این طالع زاید
سیاه چرده گندم گون و میانه بالا کشیده ابرو و سیاه
چشم و خوب روی و میل کند که پای تا زانوی درد
کند و با ادب و برکت باشد در زیر درخت میوه دار
حذر کند خانه زندگانی او دراز و با نعمت بود خانه مال او
دولت است گاه بر باشد و گاه کم و خانه برادران و خواهران
او حوت است از ایشان راحت بیند خانه پدر و مادر او

حمل است از ایشان میراث یابد و در راه خدا صرف کند
و خانه فرزندان او ثور است و برا فرزندان بسیار در طالع باشد
و خانه بیماری او جوزا است از باد و قولنج در زحمت باشد
از و پرهیز کند و در نماز کاهلی نکند و خانه شوهر او سرطان
است از شوهر راحت بیند گاه گاه بسبب زنی باریک چهره
جنگ کند و خانه مرگ او اسد است در غربت بمیرد
و خانه سفر او سنبله است سفرش نیکو باشد خانه امید او
میزان است حاجت او بفرمان داوری خدا روا کند و از
اجتناب حرام و بصبر در جمیع کارها امید او برآید خانه
دوستان او عقرب است از ایشان راحت نه بیند
و خانه

و خانه دشمنان او قوس است از ایشان در زحمت بود
بد دعا باشد از روزها شنبه و از ماهها ذی الحجه
او راست زود چون ماه نو کند نظر بر روی جوانان زیبا کند
تا مبارک و نگین خاتم عقیق با خود دارد و از دیو زحمت
برد عزائم با خود دارد و از چشم زخم پرهیز کند و دعای
نظر بندی با خود دارد و قران او در یک سال و پنجاه سال و ده سال
و نوزده سال و چهل سال چون بگذرد عمرش بهشتاد سال برسد
والعلم عند الله باب یازدهم طالع دلو هر آن زنی که
بر این طالع زاید نیکو روی خندان و بینه بالا و تنگ دهان
فراخ چشم اما گاه گاه خیره زبانی کند و روی او کشیده باشد

و از چشم زخم و جادو پرهیز کند و ساق او درد کند و خانه
زندگانی او دولت است زندگانی او دراز و با عیش بود
و خانه مال حوت است در آخر عمر مال از برای او جمع
میشود و مردمان از او فایده ببینند خانه برادران و خواهران
او حمل است از ایشان رحمت کمتر بیند خانه پدر و مادر او
ثور است هیچ میراث نباشد اگر باشد بزودی تلف شود
خانه فرزندان او حوت است فرزند بسیار باشد هم پسر
و هم دختر در خانه او علم قرآن آشکار شود و خانه بیماری
او سرطان است بیماری او از سردی و خشم باشد
و باید که پرهیز کند و خانه شوهر او اسد است از و راحت
ببیند

ببیند و سازکار باشد خانه مرگ او اسد است و سنبله است
و از خجسته کوتاه کردن باشد خانه سفر او میزان است سفرش
نیکو باشد و نفع یابد و خانه امید او عقرب است
هر امیدی که باشد بصبر برآید و خانه دوستان او قوس است
از ایشان در زحمت بود خانه دشمنان او جدی است
باشد او را دشمن و حسود بسیار باشد باید دعای نیکان
بند با خود دارد و در نماز کاهلی نکند و بوقت بگذارد و رخت
را پاک نگه بدارد و از نامحرم اجتناب کند و دروغ نگوید
و هر کاری که بنا کند در روز پنجشنبه بنا کند و جامهای
الوان و نگین خاتم فیروزه و یراق زر و خانه قرآن وی

در هفت سال و سیزده سال و هشت سال و چهل سال
چون بگذرد عمرش هفتاد و هشت سال برسد والعلم عند الله

باب دوازدهم طالع حوت هر آن زنی که در این طالع

زاید برج آبی است روی نیکو و خونی و بلند بالا و گندم گون و
میش چشم و باریک رو و خوش لفظ و زیرک بر سینه ویا
بر پهلوش نشان باشد که اشاره به نیک بختی است و در اوایل
نازد و دروغ نگوید و در نماز کاهلی نکند و از نامحرم اجتناب
کند و از خود کسب نماید و حرمت شوهر را نگه دارد و علمای
و پرهیزگاران را حرمت و آنها را نگه دارد اما بهتان
بسیار کشد و زنان جوان بروی دشمن است و همیشه بدی او را گوید

گوید از آن پرهیز کند و دعای نیکان شنود با خو دارد خانه زندگانی
او حوت است و دراز عمر بود بشرط صدقه به هر که فراخ روزی باشد
خانه مال او حمل است اگر فقرا را اعانت کند مال او زیاده گردد
و در راه خدا صرف کند خانه برادران و خواهران او ثور است
دلیل کند که او را دو برادر باشد از ایشان نفع نیابد خانه پدر
و مادر او جوزا است اندک میراث یابد اما بقائی نکند و خانه فرزند
او حوت است او را یازده فرزند در طالع سیماه و خانه بیماری
او اسد است رنج او از صفرا و بلغم باشد صدقه باید داد و حجامت
کردن و خانه شوهر او سنبله است تیغ شوهر در طالع او هست و خانه
مرگ او میزان است مرگ او از مفاجات باشد و در غربت

بمیرد و خانهٔ سفر او عقرب است سفرش خوب باشد و از چشم
زخم او را بیم است دعای چشم زخم با خود دارد و از درد شکم
در زحمت باشد دعای اصحاب کهف با خود نگه دارد خانه
امید او قوس است اگر فرمان خدا برد حاجت او روا گردد
و خانهٔ دوستان او جدی است او را دوستان موافق باشند
خانهٔ دشمنان او جدی است او را دشمن صعب باشد و دعا
با خود دارد و هر کاری که کند از رخت بریدن و پوشیدن و انجام نقش
در روز جمعه نیک باشد و از جهات آن و از چهارپایان اسب و شکافته
او را سازد چون ماه نو کند نظر بر آب روان اندازد تا مبارک شود و روز
آدینه روزه دارد و قرآن او در کتاب ربیع ل ... چون بگذرد عمرش بنود سال برسد
العلم عند الله

بسم الله الرحمن الرحیم

نقل است از ارسطوی حکیم که اسکندر ذوالقرنین حاکم شده بود
مردم بوی رجعت میکردند جهان بعدل آراست وی استاد ارسطو رفت
با خود اندیشه کرد که همه چیز در خزانهٔ من هست بغیر از حکمت افلاطون را
حاضر کردند والتماس نمود که از حکمت تو کتابی لایق خزانهٔ من باشد
بنویس افلاطون این رساله را تمام کرد بخدمت اسکندر آورد
و وصیت نمود که چون این کتاب در خزانه هرکه هست طبیب و حکیم
در کار هست چنانکه حکما گفته اند که تن آدمی چون زمین است چون
زمین را آب دهند گیاه بسیار کند و اگر نه دهند خشک میشود که
هیچ سر بر نه دهد پس هر کس که تندرستی خواهد خود را از چهار چیز نگاه دارد

تا تندرستی باید زیرا که بسیار خوردن تن را ضعیف کند و بسیار
گفتن زبان را سست کند و از خواب بسیار ثقیل گردد چون خواب
کند روی را زرد کند و چشم را آماس کند از زندگانی بکاهد و هرکه
مجامعت کند یعنی بسیار کند چشم را کم نور گرداند و بی قوت کند
و معده را ملوث کند از قول حکما این است هرکه شاخ بز کوهی را
بساید و در چشم کشد کوری را ببرد و هرکه زهره گاو کوهی را با انشر
در روغن کنجد بیامیزد هر روز ناشتاه بخورد سودا را رد کند
و هرکه زهره روباه را در چشم کشد آب سیاه را ببرد هر زنی که ناف
خرگوش را با خایه اش بخورد و در همان وقت با مرد جماع کند
حامله شود و هرکه لعاب بنگانی را در چشم کشد انگجه چشم را ببرد

وهرکه

هرکه زعفران در چشم کشد ناخنه چشم را ببرد و هرکه انجیر را بجوشاند
بخورد صفرا را ببرد و آواز را گشاید و هرکه سرکه کهنه را بجوشاند
و با همراه روغن گاو دسته قطره در گوش چکاند درد را بنشاند و هرکس
مگس را سوخته با آب بیامیزد و هر جا که بمالد موی برآورد هرکه
تخم ترب و تخم گزر و دنبه بریانی را بخورد و اگر ده کنیزک در شبی باشد
همه را از خود خوشنود گرداند و هرکه سفیدی تخم مرغ را با روغن
گاو در چشم کشد درد را بنشاند و هرکس در وقت جماع گرد را
آب دارچینی را در ذکر بمالد چندانی بیاید که نتوان گفت و هرکه
شاخ بز را بسوزاند خاکستر آن را در روغن داخل کند و بر مقعد
نهد باد بجای خود رود نوع دیگر تربت را دور را بسوزاند خاکستر آن را

در روغن داغ کند و بر مقعد نهد باد بجای خود رود و دیگر بیرون
نیاید و هرکه عود سوخته را با نمک در آب کند و بخورد و دهن را
بشوید بوی دهن را برطرف کند و بلغم را دفع کند و هرکه از خو
ن دماغ بسیار بیرون آید آب برگ توت را در دماغ چکانند برطرف شود
و اگر دل زهره خرگوش را با خود بردارد آبستن شود و هرکه تخم
کاسنی را با گلاب بسرشت و بمالد درد سر را [illegible] و اگر [illegible]
شکر سفید را بخورد سوز ذکر را برطرف کند و سوزش [illegible] را
نیز برطرف کند و درد استخوان را ببرد حکما گفته اند که گوشت
گنجشک گرم و تر باشد جماع را قوت دهد و مغز سر گنجشک را
هر ریشی که در سر آدمی باشد بمالد برطرف کند [illegible]

باخود

باخود دارد در چشم خلایق عزیز باشد و هرکه خون هدهد را
خشک کند و بساید و در چشم کشد درد را بنشاند و هرکه را سگ
دیوانه گزیده باشد کفک سفید را با درد و پای راست آن را بشوید
و آب را بخورد شفا یابد و هرکه شحم پازهر را با روغن گاو بریان کند
بخورد و بمالد باد خصیه را برطرف کند و هرکه زبان کفتار را با خود دارد
و بهر خانه که برود سگ بروی آواز نکند و هرکه خون پلنگ را در چشم
کشد درد چشم را برطرف کند و هرکه گوشت زاغ را بگیرد و خشک کند
و بکوبد و با صبر و زعفران در چشم کشد تاریکی چشم را ببرد و هرکه
پای چپ عنکبوت را در گردن بندد تب شب را برطرف کند و هرکه
سرگین اسب را در شیشه که انداخته باشد آتش بگیرد و در شکم [illegible]

دفع کند هرکه سم شتر اعرابی را با روغن زیتون درهم کند و هر جا که
موی نرسته باشد بمالد موی برآورد هرکه یک درم ریحان با روغن
بخورد خون شکم دفع کند هرکه عرق پای خود را بشوید و بکسی دهد
که بخورد مطیع او گردد هرکه چشم هدهد را خشک کند و در چشم کشد
همه کس مطیع وی شود و هرکه دل هدهد را با روغن در طعام بخورد
همه کس مهربان او شوند و هرکه مغز سر هدهد را حل کند و در چشمی
که تاریکی کند بکشد روشن شود و هرکه پای چپ هدهد را در بازو
بندد و کسی پشت او را بر زمین نتواند رسانید و آن را باید در راز
گرفته باشد هرکه زهره هدهد را با جگرش بسوزاند با شاش
طفل کوچک و داخل کند و در چشم کشد سفیدی چشم را ببرد

وهرکه

وهرکه سرگین کبوتر را با آب بجوشاند و در موی مالد سیاه شود و دراز شود
وهرکه خون کبوتر را در چشم کشد تاریکی چشم را ببرد و هرکه استخوان کبوتر را
بسوزاند و خاکسترش را در آب بریزد بر کسی   بمالد دفع شود
وهرکه زعفران را بکوبد و آتشش را بر زهار بمالد که بول گرفته باشد در حال
باز شود و هرکه زهره زاغ در چشم کشد مویش سفید شود و هرکه
گنجشک را در سرکه بجوشاند و در چشم کشد سفیدی را ببرد و هرکه شلغم را
پخته کند در حمام در خود مالد خارش را ببرد و هرکه تخم ترب را با شیر زن
در هلاک مالد ببرد هرکه را مار و یا کژدم گزیده باشد تبر را در زخم
بندد برطرف شود هرکه را باد در گوش باشد تبر را با زهره گاو بکوبد
بجوشاند و در گوش چکاند درد گوش برطرف شود و هرکه شلوار باشد

زهرهٔ خرگوش را در چشم کشد برطرف شود و هرکه زبان کفتار را
در چشم کشد عجایب بیند اگر کودک در جا بول کند سم بز را بسوزانند
با انگبین بیامیزد و بخورد هرگز بول نکند و هرکه استخوان کبوتر را
با کف دریا در زیر دامن زن آبستن دود کند زود بار نهد هرکه را
چشم خارش کند سفیدهٔ تخم مرغ را در چشم کشد برطرف شود
هرکه را گوش درد کند ماهی تازه در بالای آتش اندازد و روغن
آن را بگیرد در گوش چکاند دفع شود هرکه را زهر داده باشند شکنبه
الفلق را با روغن گاو بریان کند بخورد شفا یابد و هرکه کاسنی
بسیار خورد خون را صاف کند و رنگ را سرخ کند اگر غسل
نبود آب دهن را دفع کند و هر زنی که در شکم او بچه مرده باشد

[illegible]

دوم

شیر سگ را با انگبین بخورد شفا یابد و هرکه زهرهٔ بز با شادر بیامیزد و بر لحیه
مالد موی برآورد و هرکه را دست و پا خشکی گرفته باشد روغن نفت
با زرد صلایه کرده اندکی زعفران کرده بجوشانند و بحمام رود سنگ
بر خشکی مالد بعد از آن بر ریش مالد تا دیگر صبح یکنوبت و شام
یکنوبت تا به شود جهة بواسیر تخم پیاز سفید را در آتش اندازد
مقعد خود را بر او نهد دفع شود و اگر استخوان آدم را بسوزانند و
بواسیر نهاده هر طاطن برطرف شود و هرکه پیه روباه را با روغن
سوسن بیامیزد و در گوش چکاند درد گوش را برطرف نماید
و هرکه سرگین گاو را در زیر دامن زن آبستن دود کند زود بار نهد
هرکه زهرهٔ بز کوهی را با آب و شیر بجوشاند بخورد باد از دفع کند

هرکه تخم پیاز را با روغن بریان کند با شکر بخورد باد خصیه برطرف کند
هرکه ناف پلنگ را با خود دارد سگ با او آواز نکند و اگر در گردن کند
بند ندارد از چشم بد ایمن شود هرکه را در جامه روغن ریخته باشد
کنجد کند با آب با قاسچه بشوید برطرف شود و هرکس عدس را
با روغن گاو بجوشاند بخورد کرم معده بشود اگر زنی را شیر کم باشد
بادیان تر بخورد شیرش بیفزاید و هرکه آب پیاز سرخ در چشم کند
شبکوری را دفع کند اگرچه ده ساله باشد اگر کندنا با روغن بریان
کند و بخورد بواسیر را برطرف کند و هرکه را خون از جراحت بسیار
آید کندنا را بساید و بر جراحت مالد باز ایستد و هرکه کندنا را
ناشتا بخورد خون را صاف کند و چون اماس کند گشنیز را بکوبد

دراماس

در اماس نهاده به شود و هرکه آبله در چشم باشد کشنیز را در چشم کشد
آبله را برطرف کند هرکه مار گزیده باشد برگ سیب و برگ انجیر
و برگ جوز با هم بکوبد و بخورد زهر بوی کار نکند اگر کاسنی را
با نان بخورد معده اش قوی شود و آب ریختن از دهن باز دارد
و هرکه خایه گوساله را بریان کند بخورد ذکرش قوی گردد اگر زنی
موی سر خود را در زیر دامن دود کند زود بار نهد هرکه سرگین
اسب را در گوش چکاند کرم را ببرد و هرکه سر گنجشک را بکوبد با روغن
بخورد هرگز میان آب نکند هرکه چهار درم آب سیب بگیرد
و سی درم انگبین درهم کرده هر روزه ناشتا بخورد بواسیر را
ببرد هرکه بعد از جماع دنبل بر اعضای او پدید آید باید جوز

جوز بریان بخورد تا برطرف شود هرکه ماهی و کوهان شتر دود کند
زخم ناسور را برطرف کند هرکه شیر خرگوش در دماغ خود دود کند
درد شقیقه را برطرف کند و هرکه پشت خرگوش بر گردن بچه خود
بندد در خواب نترسد هرکه در طعام چغندر روغن سر بز نهد کنیزش زرد
شود هرکه خون کبوتر صحرایی را در چشم کشد درد را ببرد و هرکه
موش را بگیرد و در دم آن گنده کند که یک موی نماند هرکه ران خرگوش را
بر ران راست بندد هرچند با زن صحبت کند [illegible] اگر
زهره فارشت را بهر جای مالد هرگز موی بر نیارد اگر کسی را
فرزندی نشود خرگوش را بکشد و شکم او را پاره کند و بچه در آن
او را بگیرد و با زن دهد بخورد و مرد با زن جمع شود فرزند شود

هرکه دل

هرکه دل کباب را به بچه دهد تا بخورد از بیماری بچگان خلاص شود اگر
گوشت خرگوش را با نمک جوشانیده بکسی دهد که علتش بسیار باشد
نیک شود هرکه پیه کفتار با خود دارد شیر و پلنگ با وی کار نکند اگر
زهره ماکیان با مردار سنگ بر ذکر مالد با هر زن که جماع کند عاشق
او شود هرکه گندم را با برنج بجوشاند بهر جانور که دهد دیوانه شود
اگر خون کرفه را در چشم کشد مژه زیادی را دفع کند هرکه موی
عضوی را برکند و افیون و آب سرکه بمالد دیگر موی نیاورد هرکه
تب لرزه داشته باشد گشنیز سبز و سپند ده عدد کوبیده شیره
بستاند و شیرین کند و در سه روز پیاپی بخورد هرکه یکدرم سیر
در روغن کنجد بپزد و بجوشاند در قضیب مالد قوت گیرد هرکه زنی

که خواهد که فرج خوشبوی کند سنبل برده برآورد سوده دارد
هرکه سرگین اسب وارد مانند بکر گردد هرکه در چشم آبله داشته
باشد ریسمان که دختر نابالغ ریسته باشد هفت تو بر تابند
وهفت گره بر آن زنند و بر گرهی یکبار بخواند بسم الله مجریها و مرسیها
ان ربی لغفور رحیم اگر آبله در چشم راست باشد بر بازوی
چپ بندد و اگر در چشم چپ باشد بر بازوی راست بندد
و اگر سم شتر را بکوبد بزن بدهد بخورد هرگز فرزند نیاورد
و اگر زنی بچه در شکم مرده باشد شیر
سگ بخورد خلاص شود انشاء الله تعالی

صورت دوای ناخوشی کوفت بجهة مشخص و آنکه رسیدن ناخوشی
سه روز باید خوراک گرمی بخورد از جمله شوربای عدس و عسل با
غرض از خوردن چیزهای گرم الآنست که هر ناخوشی باشد بسبب خوردن
چیزهای گرم معلوم خواهد شد چون مشخص شود که باشتباه ناخوشی
کوفت دارد اول سه روز جوشانده بخورد و اگر جوشانده باقی بماند
شیر گاو بخورد و بعد سه روز یا بیشتر معجون اشبه باید بخورد طریقه
درست کردن معجون اشبه بنحویست که مویز سیاه را بگیرد و تخم آنرا
بیرون کرده مویز را بکوبد و در آب بجوشانند بقدری که قوام بگیرد
یعنی مثل عسل باشد بعد اشبه را که ده مثقال باشد کوبیده مثل آرد
دانه شیره [illegible] ریز کرده و ده مثقال جیوه نیز داخل او نموده آنقدر هم
بزند که جیوه ممزوج آنها بشود و بمیرد بعد از آنکه معجون درست شد مثل عسل
هر روز ناشتا بقدر ده مثقال یا هشت مثقال بخورد با انگشت خود بخورد

وز گوشت و سبزی و ترشی و نمک پرهیز کند و عوض آب شبت را
جوش داده آب او را بخورد و غذای نهار روز اول مرغ با لک و شام
حلوای مسکه بخورد روز دوم و سیم شیر برنج و آش تمر بی نمک بخورد و نهار
شب حلوای مسکه با نان بی نمک با لیمو بخورد نسخهٔ دیگر دو د بدرا
تا عده دو و چنین است که با دیدن شبها را بیند و طلا در دهن بگیرد
چیزی بر سرش نکشد که دود بیرون نرود اقلباس دو و جنو پنج مثقال
و شنجرف دو مثقال و مازوی کبود سه مثقال و حنا دو مثقال همه را
کوبیده بهم مخلوط کرده و سه قرص از آنها درست بکند روزی یکی را
بسوزاند و همین دود دهن ناخوشی را بر زخم میکند باید دهن را با آب
انار و یا با گرد طوطیا و یا سرکه و مازو را باهم جوش داده بشویند
که انشاءالله حق خواهد شد و اگر ناخوش ضعیف باشد باید چوب را
بدارد بدهد یک روز در میانه فاصله بدهد هرگاه دهانش تغییر کند واهمه نکند

ازنو

و شرسد و این قرص دو را در سر قلیان علیوان کشید و دود آنرا
فرو برد نسخهٔ مرهم زخم ناسور زخمیکه چرک داشته باشد و یا آب
و خون داشته باشد این مرهم را بگذارد موم کافوری سه مثقال و کتیرای
سفید یک مثقال مغز آرد گندم دو مثقال روغن زیتون پنج مثقال کافور
شش مثقال درست کردن مرهم مزبور اول روغن زیتون را داغ
کرده بعد کافور را بریزد و بعد از آن موم کافوری را داخل کند تا آب
شود بعد آنها را گرفته و آرد را آب داده داخل نماید و بهم بزند
هر قدر که زخم گود باشد مجوف گذاشتن این مرهم گوشت را از نو
بالا آرد بعد از بالا آمدن گوشت با گرد کات هندی و یا با آب
انار شیرین خشک کند در هر دو روز یکبار حنا بگذارد نسخهٔ زخم
گرد زخم دهن یا زخمیکه چرک نداشته باشد طوطیا یک مثقال
و کات ارمنی یک مثقال و تباشیر هندی صدف نیم مثقال طوطیا را

طوطیا را باید بر آتش اندازد و بکشد و بعد از آن همه را کوبیده داخل هم
کند یا بر زخم دهن بپاشد یا بر زخم سایر اعضا مالد که نافع است **نسخهٔ دیگر**
ایضاً جهت گرد زخم دهن زنگار یک مثقال سرنج یک مثقال دهنه فرنگی
یک مثقال اینها را کوبیده گرد نموده بر سر زخم بپاشد **نسخهٔ دیگر جهت**
ناخوشی گوشت که بحب جذام مشهور است چوب چینی پنج مثقال
سلوسنجان مصری پنج مثقال آب غوره پنج مثقال جیوه مثقال دارشکنه
بلوط یک مثقال کندر پنج مثقال جدوار خطائی دارشکنه را کوبیده با آب
دهن بجوشانند و جیوه را در میان آن بکشد و باقی دواها را کلهم بکوبید همه را
داخل هم نموده آب بجوشانند بقدر نخود حب سازد روز اول دو دانه
صبح ناشتا بخورد و عصر سه دانه بخورد و هر روز حب تا نیاز کند و غذا را
بی نمک بخورد و شیربرنج و فرنی و یا جوجه و نان بی نمک بخورد و از برنج
کرده خورد بکند **نسخهٔ گرد زخم دهن** گرد جهت زخم دهن شوری که خشک است

بتانی

تا بشیر صدفی یک مثقال کات اندر فارسی یک مثقال کف دریا یک مثقال کوت
هلیله کابلی یک مثقال اینها را کوبیده ممزوج کرده دهن را بشوید و بر
زخم هم گذارد معالجه میکند **نسخهٔ دیگر جهت ناخوشی** که در قلیان کشند
مازو شنجرف پنج مثقال جیوه یک مثقال برنج کوفته اصفهانی ده مثقال
کات ارمنی یک مثقال تفور عدد همه را کوبیده در هم بجوشانند و قرص
سازد صبح یکعدد و عصر یکعدد در سر قلیان نهاده بکشد و دود را
فرو برد **نسخهٔ علاج گرفتن صدا در ناخوشی** هر کرا صدا گرفته
باشد پرهیز را باید کرد برای اینکه نبات بخورد هرگاه نبات بخورد فایده
نپذیرفت عناب و اسپرزه و سپستان و سرگین الاغ ماده
و فار آذر و سازو که لیمانه است از علف خرما اینها را جوشانده
بخورد و در هر طرفی که میخورد اول سرگین الاغ ماده برای طرف
بدهد که طرف را نمکند و چربی نخورد و از گوشت و لبو و روغن و سبزی

وترشی وازسرخ کرده پرهیز کند غذا نهار مربا با کشک و حلوا بادام :
روغن گاو بخورد نسخه دیگر پیه بز سرخ را بر میوه قاطی کرده
بزرگیهای آفتاب بسینه و گردن بالا و ناو دست مالی کنند بقدر یکه
عرق کند انشاالله چاق میشود بشرط آنکه پرهیز داشته باشد
و کم قوت بخورد اگر زیاد بخورد ضرر دارد چنانچه مکرر به تجربه رسیده
نسخه دیگر انشاالله میوه را بر برگ چنار پیچیده و لحاف
بر سر کشیده و طعام در دهن بگیرد و چشمهایش را محکم ببندد بعد
او را [illegible] کند تا سه روز [illegible] بدهد باید در زیر [illegible] عرق کند
چاق میشود اگر احوال او بهم بخورد واهمه نکند در بیان علاج درد چشم
بجهة درد چشم سرب یک مثقال نبات مصری یک مثقال و نیم
دار فلفل سه دانگ مامیران یک مثقال نیم اینها را کوبیده از دستمال
بیرون نموده و سرب را با آب دهن باید کوبید که چشم نور دهد

١٤٩

نسخه دیگر هرکس خون کبوتر کوچک را در چشم کند هرگز درد چشم نبیند
نسخه دیگر هرکس آب پیاز زرد را در چشم کشد شبکوری را رفع میکند نسخه دیگر
هرگاه آب گشنیز را در چشم کشد شبکوری را رفع کند نسخه دیگر هرکس چشمش
در آفتاب خیره شده و چیزی نبیند آفتاب زرد [illegible] آینه اندازه خشته
در دست گرفته در میان آینه نگاه بر آفتاب کند [illegible]
خوب خواهد شد انشاالله نسخه دیگر خوردنی جهة درد چشم هرکسیکه چشم او
از درد چشم [illegible] و چاره پذیر نشود باید چهار روز فلفل بخورد روز
اول یکی بخورد روز دویم دو تا روز بروز یکی زیاد کند تا چهار روز بعد از
چهار روز روزی یکی کم کند تا هشتاد روز زیاد مجرب است نسخه دیگر
چشمیکه نور او از درد کم شده باشد کاه خنوه یک مثقال و کاه
ارونه یک مثقال مغز حب شه دانگ مثقال اول آنرا بجوشانند
تا نصف شود بعد کاه خنوها و کاه ارونه را داخل آب کند باز

بجوشانند و بعد همین آب جوشیده را صاف کند و بعد مغز عناب را
کوبیده داخل نماید و بار بجوشانند بحدی که سه یک مانده باشد
بعد بخورد و شیر خشت نبات بکند تا ده روز از دو مقرار در بیت نقفه
بخورد غذا در نهار مرغابا لک یا سایر مرغها یا شوربای نخود عدس
پشام چلو ننحوم و با شکر بخورد و از گوشت و ماست و ترشی
و جماع پرهیز کند انشاالله چاق میشود به تجربه رسیده و خوب
بکند والکور جهت چشمی که نور او کم شده باشد نافع است نسخه معجون اطریفل
بجهت اینکه آب از چشم بر میآید این معجون قطع میکند مکرر بتجربه رسیده است
هلیله سیاه ده مثقال پوست هلیله زرد دوازده مثقال پوست هلیله
کابلی ده مثقال پوست بلیله دوازده مثقال آمله مغز ده مثقال روغن
بادام ده مثقال عسل مصفی یکصد و پنجاه مثقال اینها را کوبیده داخل عسل
عسل نمحه بر شیشه گذارده چهار روز تمام با همان شیشه در زیر جو بماند

بعد ان

بعد ان بردارشته استعمال کند یعنی بخورد که شفا یابد نسخه درد چشم
دوای درد چشم که زیاد باشد بسیار آزموده است سرنجان دو مثقال
مغز جبک دو مثقال انظروت سفید ... نیم مثقال زعفران
دانگ مروارید ناسفته نیم دانگ اغبیا نیم دانگ کوبیده با هم
داغ کرده بر چشم ریزند چاق میشود نسخه دیگر دوای چشم
روح پنج مثقال گشنیز سرب دو مثقال زاج سوخته سه مثقال خون
سیاوشان دو مثقال باید کوبیده و بیخته بچشم بریزند مجربست
دوای پرکچل برنج اصفهانی را کوبیده در آب بجوشانند و بر سر
کچل بمالد چاق میشود روزی یک دفعه بمالد نسخه دیگر حنا را
در میان ماست گاو ممزوج کرده در هر سه روز یکبار بمالد بر سر چاق
خواهد شد انشاالله نسخه دیگر بجهت سرکچل و غیر زخم که در سایر
اعضا باشد کره را بسوزانند بقدری که مغز پس بسوزد و روغن داشته باشد

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

باشد قیر سیاه که رفت میکوبند بهم مالیده بر سر زخم گذارد که
مجربست و خود حنا هم بر سر کچل نافع است نسخه دیگر اگر سر ا
چغندر را بر سر کچل مالد آنچه شود و دفع شر بدن را هم رفع میکند
نسخه دیگر دوای سر کچل چوب گز را بسوزاند و ذغال کند
و ذغال آنرا در آب بریزد بر سر کچل بمالد چاق میشود انشاالله
نسخه جهه سر کچل رفع سر کچل که اول سر شخص کچل را بتراشد
آلوچه را جوشانیده بر سرش مالند بقدر چهار و پنج ساعت بماند
بعد بشورند بقدر پنج سیر مغز هسته زردآلو ثلث مثقال قهوه بوداده بمانند
بکوبند و ربع یکعدد مازوی کبود را نیز نرم بکوبند با هم مخلوط کنند
و قدری حنا هم داخل کنند و بقدر نیم سیر پیه گاو هر گاه کم باشد
یک سیر آنها را با پیه و دست مالی کنند بعد بر سر کچل بمالند
که شبانه روز بماند بعد در حمام بشورند تا سه چهار روز بدین منوال عمل کند

چاق

۱۵۱ چاق خواهد شد انشاالله دوای درد گوش مجرب است اسپند چهار مثقال
روغن زیتون هشت مثقال آب ترب سیاه بقدر یک پیاله
اسپند را کوبیده داخل آب ترب و روغن زیتون نموده بجوشانند
بقدری که آب ترب کشیده و روغن بماند بردارند و در وقت ضرورت
نیم گرم نموده در گوش بچکانند درد گوش را رفع میکند نسخه دیگر لقمان
حکیم فرموده که هر کس را درد گوش بهم رسد فتیله با روغن یاسمین
تر کند در گوش نهد رفع گردد نسخه دیگر هر کس شیر را با زهره
گوسفند بجوشاند در گوش بچکاند گرانی گوش را ببرد جهه دوای
نسخه درد دندان و گوشت دندان هر که را دندان درد کند سیر را
جاویده در زیر دندان نهد و بمالد خوب گردد نسخه دیگر هر که را
بگو بد صاف کند سه شب بر دهان نهد دندانهایش بغایت سخت
گردد نسخه دیگر نسخه دوای زخم دهن گلاب سه مثقال زاک کبود

مثقال انزروت مثقال شاهدانج عدس سه مثقال خون سیاوشان
مثقال مازو یکمثقال هلیلهٔ زرد مثقال گل ارمنی مثقال زاج
سفید سه مثقال اینها را کوبیده و بیخته بر زخم دهن پاشند **نسخهٔ دیگر** از برای
گند دهن عود خام مثقال مصطکی یکمثقال صمغ عربی با هم کوبیده
بدهن مالند **نسخهٔ دیگر** ریشهٔ مرجان مثقال تباشیر هندی
مثقال گلنار فارسی مثقال کتیرای کوهی مثقال اینها را
کوبیده از پارچه گذرانده تا شش و هشت شب بر بیخ دندانهای خود
پاشد ولی با این سه مثقال سماق سنگی و برگ غاب سه مثقال
ریشهٔ مرجان یکمثقال و نیم بیخهای دندانهای خود را بشوید انشاالله
چاق میشود **دوای زخم سودا** دنبه پنج سیر گوگرد سه سیر کات
کبود یک نخود اینها را کوبیده ممزوج کرده در حمام در هرجا که سودا
هست بمالد چاق میشود انشاالله **نسخهٔ دیگر** جهت سودای جرب آلی که آب

میدهد موم سفید ۲ درم گوگرد سفید ۲ درم کتان آب ندیده ۲ درم
مسکه گاو سه درم کتان را سوزانیده و داخل هم کرده مرهم سازد
یکروز بمالد دیگر روز نمالد تا هشت روز انشاالله چاق میشود
نسخهٔ دیگر دوای سودای خشک شاش شتر قدری آب
شاه تره قدری داخل هم کرده بعد از نشستن در حمام
بمالد نافع است **جهت دلاغ شدن** هرکس دلاغ داشته
باشد پودینه را با پیاز و نمک بجوشانند بر پهلوی چپ ببندد
برطرف میشود **نسخهٔ دیگر** هرکه دلاغ داشته باشد پیه خروس را
با عسل بخورد صحت یابد انشاالله **نسخهٔ دیگر** هرکه دلاغ
داشته باشد کاغذ قند اروس را در میان عرق نیل خم
یعنی ته خم که از شراب نعمت آید بر داشته بر سر دلاغ امدا زند
و در هر ساعت عوض کند و قدری هم بخورد بقدریکه مست نشود

پیش از غذا بخورد صبح دو فنجان و شب یک فنجان بخورد و بعد لیمو
عرق انگور بست **نسخه های متفرقه جهت علاج هر ناخوشی** هر کس
بواسیر داشته باشد زهره خروس را با عسل بخورد شفا یابد
جهت بلغم هر کس تخم شلغم را ناشتا بخورد بلغم و سینه را
برطرف میکند **جهت سالک تجربه رسیده** تخم پنبه را گرفته سرکه
کهنه شده را میان او ریخته بجوشانند تا مثل عسل شود دو سه دفعه
گذارده چاق میشود و گوشت میآورد و مساوی بهتر است و کود
هم میشود **جهت شپش** لیمو را نصفش را گرفته بالا را سوراخ کرده
میان با قند بگذارد خلاصه روزی یکی را به تب دار بدهد بخورد
چاق میشود انشالله **جهت مار گزیده** هر کس را مار گزیده باشد ترخون را
جاویده بر زخم مار بمالد زهر مار برطرف میشود **جهت رفع بادخایه**
تریاک قدری زرده تخم مرغ کشت قدری جدوار قدری کاسنی

قدری

قدری اینها را در آب همیشه بهار بسایند بر سر باد بگذارند رفع خواهد گشت
انشالله **جهت بادفه** به الصفا جهت بادخایه تذره خطایی را با جدوار ممزوج کرده بر
باد بمالند چاق میشود **نسخه دیگر** للکیف جهت بادخایه دو سیر بابونه شیراز را
در میان آب جوش بدهند بعد تفلش را صاف کرده بلند از آب او را در میان یک سیر
روغن زیتون بجوشانند چنانکه آبش کشیده روغن افتاده باشد بردارد
بر سر باد بمالد چاق میشود انشالله **برای سرا چه آب** که خواهی رفع
کنی خایه گربه سیاه را بر خمیر گرفته بدهند بخورد چاق میشود
برای رفع لله آب که در آب پیدا میشود که مردم نفرت میکنند
جفت راکه پوست درخت بیدست مثل ریگ بهم آورند یعنی بجوشانند
که مثل ریگ بشود بر جای لله بمالند که چاق خواهد شد یعنی رفع لله را
خواهد کرد این شروط کلاغ زاغه را که ترکان قجله گویند بغیر از پرش
با همه پر و بالش در میان دیگ جوش بدهند و شیره او را کشیده بر جین

اب بریزند نسخهٔ قوت باه پیاز لاله را با زعفران و عسل ممزوج کرده بسانند

معجون نموده بخورند قوت باه دهد نسخه جهت ترک کردن تریاک [illegible]

زبان یکمثقال زعفران سه مثقال سرنجان دو مثقال حیات یکمثقال

ملک یکمثقال دارچینی یکمثقال مصطکی یکمثقال مغز بادام دو

مثقال ثعلب دو مثقال فلفل یکمثقال تخم گشنیز یکمثقال

رازیانه یکمثقال قرص کمر عدد جوز بویا عدد مغز فندق دو مثقال

مغز پسته دو مثقال نخود سفید برشته دو مثقال انجیر یزدی دو مثقال

زنجبیل یکمثقال عود قماری یکمثقال و نیم سنبل هندی [illegible]

رومی یکمثقال و نیم کاه ربا یکمثقال نیم زردنباد یکمثقال عسل یک

سه سیر دیگر را کوبیده بیخته با عسل ممزوج کرده بهم بزنند روزی

طرف صبح سه مثقال و طرف عصر دو مثقال بخورد تا یکهفته روز

انشالله بوعده یازده روزه ترک خواهد کرد

سرشته باهم کرده [illegible] خواص در [illegible] اگر کسی [illegible] روزی [illegible] هر روز دو دفعه [illegible]

[illegible] ان [illegible] گردد و اگر خواهد زنان کسی را به بند [illegible] قفل [illegible] بردارد

آیه را بخواند [illegible] خاک [illegible] بمالد و زنان [illegible] بسته گردد

دیگر [illegible] خمیر [illegible] کرده [illegible]

[illegible] خواهد بیقرار گردد دیگر [illegible] امروز

جام [illegible] خواهد دفعه اثر او ظاهر گردد و از خواهد [illegible]

[illegible]

[illegible] بکند [illegible] در میان [illegible] اگر در میان زن و شوهر ناسازگاری [illegible] و از خواهد [illegible]

بوده این نسخه را نوشته

[illegible] دیگر [illegible] پاره [illegible] در پاره [illegible] همگی [illegible] بوده [illegible]

بزرگ [illegible] بردارند [illegible] خواهد زنان [illegible] ان آیه را [illegible]

بر سینه [illegible] بکشد [illegible] بند [illegible] الرحیم

الله لا اله الا هو الحی القیوم عزمت علیکم ا

[illegible]

اقسمت عليكم برب الملائكة المقربين اجب يا جبرائيل
يا دقايل سامعا مطيعا بحق لا تاخذه سنة
ولا نوم له ما في السموات وما في الارض
عزمت عليكم اقسمت عليكم برب الملائكة
المقربين اجب يا اسرافيل يا هواكيل ويا تنكفيل
ويا تنكافيل سامعا مطيعا بحق من ذا الذي
يشفع عنده الا باذنه عزمت عليكم اقسمت
عليكم برب الملائكة المقربين اجب يا ميكائيل
يا اجرائيل يا اجرايائيل ويا قانائيل ويا طاطائيل
وميفائيل ويلفنائيل سامعا مطيعا بحق

بحق يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم عزمت عليكم اقسمت
عليكم برب الملائكة المقربين اجب يا شورائيل يا شمائيل
يا احمائيل يا هيمائيل سامعا مطيعا بحق ولا يحيطون
بشيء من علمه الا بما شاء عزمت عليكم اقسمت
عليكم برب الملائكة المقربين اجب يا ميكائيل يا حقائيل
يا طوطائيل يا موطائيل يا لوطائيل سامعا مطيعا بحق
وسع كرسيه السموات والارض عزمت عليكم
اقسمت عليكم برب الملائكة المقربين اجب يا نجائيل
يا دوبائيل يا بروبائيل يا قسمائيل يا تخشمائيل يا سمعائيل
سامعا مطيعا بحق ولا يؤده حفظهما عزمت عليكم اقسمت
عليكم برب الملائكة المقربين اجب يا بوقائيل يا هرتائيل
سامعا مطيعا بحق وهو العلي العظيم عزمت عليكم
اقسمت عليكم برب السماء الاعظم ان تقضي حاجاتنا
كلها بفضلك برحمتك يا ارحم الراحمين

[illegible]

... ابجد از تاریخ ... [illegible]

تا ... و ... ات و الله ... [illegible]

[illegible] ... نبشته

میغض بکذارد ... [illegible]

... لا اشکال ... [illegible]

... هی هی ... مبلغ ...

حکل کل هی هی ... [illegible]

آنکه میفروشد بگوید که فروختم فلان ... بگوید ... جانب

بگوید که من ... مبلغ ... بگوید

خریدار بگوید اشتریت هذا الکذا ... بگویان جانب موکلی

موکلی بعت هذا الکذا ... [illegible]

اشتریت هذا الکذا ... المعلوم ...

نفس موکلی علی المهر المشخص فی المدت ...

توید که قبلت التمتع لموکل علی المهر ... بگوید ... لموکل النفسی

المعلوم ... [illegible]

جهت گزیدن عقرب هفت مرتبه بخوانند باب بدمد اگر چه هلاک بشند

انشاء الله چاق میشو برافع هم بدمد برآب بخوردنا منفعت

مقصود حاصل شود شنی وثینی نوکرها یکا سبو

یکاسای دیو کر قهانی ✡ ار بنده کان

خداوند عز وجل بحق آن خداوندی که تمار نهان ما را

آشکار آفرید و تمار با آتش نور از ما را بخاک ظلمانی آفرید است

آنچه حق صحبت الست بکوئید روز باد ابر بارش برف

هم بنارند و طفل هم پاک با وضو ولباس خوب پاک بکند و عطر

یا کلاب بسیار بکار ببرد طفل هم ستاره آن جوزا یا میزان بکند

وخوش رو گندم گون بکند و دزد را رسو بکند ضرر میرسد مگر آنکه

کارد با ناخون برسد آنوقت عیب ندارد ۳ دفعه بخواند بربست جواب نموده دیده شیم را باس بکنند

شر موتر بش بری بری بر بر فیالی بر مش کر بر کان

بکر انکها انکلتانا باذن الله تعالی یا هو منا اجیبو

داعی الله عجلو نبی بتوسبیل مرادی فالا وفقد

سلط الله علیکم شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران

جهت زرد روشدن اجنه اول محمد بعد وننزل من القرآن باید ۳ دفعه بخوانند

ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید

الظالمین الا خسارا جهت درد سر و بعضی بار ها

درست لا بر خاکستر زده شقیقه را محکم بگیرد ۳ دفعه بخواند کالی

چو یاره تندی نشندی بیلی ماسی رولی

هنونه برکی هنکار مان ورها نشر نشر

نشر نشر جا جا جا جا باید ۳ دفعه بخواند جهت درد سر

اللهم ارفع کل ریح وافة وبلیة من وجع

الراس والعین والاذن فلان ابن فلان

بحق طه و طسم و طس و کهیعص
و یس و ق و ص و حم عسق
و بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین
و بحق ص ح م د و ع ل ي اگر مشکلی پیش آید که

که چاره آن نتواند بکند در یوم جمعه صبح در جای خلوة یا صحرا این
این شکل را بر زمین بکشد و بقبله بنشیند
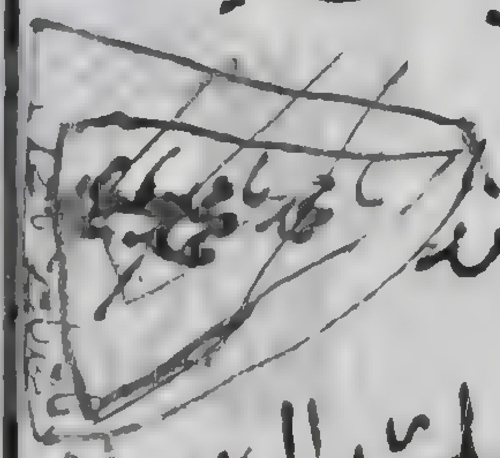
هزار و پنجاه یک بار بخواند صلی الله علیک یا رسول الله
محمداً بعد بمکان خود برگردد وقت غروب برود باز
هزار و پنجاه یک بار بگوید صلی الله علیک یا رسول الله محمداً
در همان روز بمراد خود برسد ان شاء الله تعالی بفضل مجرب است
شکل این طریق است

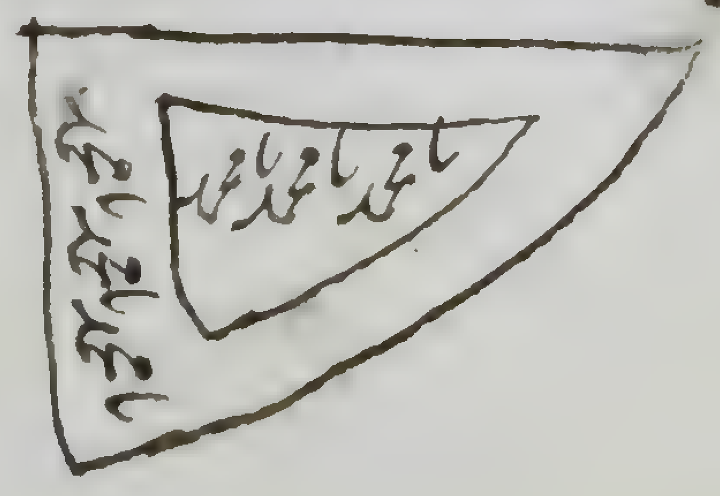

عزمت علیکم یا معاشر السامعین والناظرین
والسائحین في ارض الله و من سکن الجبال
والاودیة والغیاض والاطراف من الارض
و عزمت علیکم هیا بنا نظر اعنا اعنا اقل اقدر
الایمن العجل الوحا الساعه عزمت علیکم بحق
الاسماء المکملات المکتوبات علی سرادق العرش
و بحق هذه الاسماء کلمات مکتوبات علی
خاتم سلیمان ابن داود علیهم السلام
و بالاقسام والاحکام و بالسبعة الایام
و بصاعقة عاد و ثمود و بعزائم الله تعالی
و بعزائم سلیمان ابن داود علیهم السلام

الا اجبت واسرعت ياربياج بارك الله عليك
اجب دعوتي واسرع حاجتي العجل العجل الوحا
الوحا الساعه الساعه باذن الله تعالى الذي اذا
اراد شيئا ان يقول له كن فيكون

لبسم الله تعالى

٥	١٠	٣
٣٤	٤	١
٩	٢	٣

لبسم الله الرحمن الرحيم
اللهم بك اوله ولو وبك اوصاول وبك اقاول
انا الفينا بالمستخرين سبوح قدوس رب
الملائكة والروح يا كريم العظيم
ورب العرش العظيم

ام حريثا حريثا ايها الخاتم حموشا ولياتيا حموشا كروشا
جميلا الهنشو كوشا اوبر خموها سبحان ربي
برهاني كلا ومي حياني انيش كريم الاعظم

تولد نور چشمی ام رضا قلی ۲۴ رجب المرجب سنه ساعت
از روز گذشته در یوم پنجشنبه آفتاب در برج اسد بود
۱۲۸۷
سنه

139

زنی که بار حمل نگیرد این طلسم را بر پارهٔ نان نوشته بدهند زن عقیم
بخورد و با شوهرش جمع شود بار حمل گیرد بفرمان خدای تعالی
امّا باید روز پنجشنبه جمعه روزه بگیرد و غسل هم کرده باشد مجربست

ماه	طرا	داما	٧مار	دود	[illegible]	ما	هعدعه
م	داما	دماسه	[illegible]	کی	ماحه	ده	

و دیگر هر کس این شکل را بر تیماج زرد بنویسد و بر ران زن
حامله بندد بزود بار نهد و زود بگشاید اگر بچه در شکم
باشد بیرون آید

۱۸	۳	۶/
۳۰	ااا	ه

جهت گشادن بول انسان یا حیوان این چهار کلمه را بر چهار
پارچه کاغذ نوشته اگر حیوان باشد بر چهار سم او بچسبانند
اگر انسان باشد در دو دست و پای او بنویسد در همان دم گشاده شود

دست راست لباس	دست چپ یا شیثن	پای راست ماملک	پای چپ یا فرات

جهت چله بریدن زنان چون خواهی معلوم کنی چله افتاده است یا نه
نام آنکس را و مادرش را بحساب ابجد بر گیرد ده ده از وی طرح کنند
اگر طاق آید چله افتاده است اگر جفت آید چله نیفتاده است
چون خواهی چله ببرید بگیرد ابریشم هفت رنگ بقدر آن
کس و قد او باید و این اسماها را بخوانند و گره بزنند تا هفت مرتبه
هفت گره بزنند و در دست چپ ببندند تا هفت روز و بعد
از هفت روز در آتش اندازند و در زیر دامان خود دود کنند
بسم الله الرحمن الرحیم تمهیثا شمخیثا و شمخیثا
بحق توراة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف
ابراهیم و فرقان محمد صلی الله علیه و آله سبحانک
لا اله الا انت یا رب علی اشمع و ایرش یا الله
یا الله یا الله یا ارفع بستم و بریدم چله فلان بن فلان
و فلان بنت

خواص فاتحه الکتاب بخط ملا محمد تقی مجلسی نوشته شده

هرکس فاتحة الکتاب را چهل یک روز هر روز

چهل یکبار بخوند و بعد از خوندن فاتحة الکتاب

سیزده بار نوبت این دعا را بخوند یا مُفَتِّحُ فَتِّح

یا مُفَرِّجُ فَرِّج یا مُسَبِّبُ سَبِّب یا مُیَسِّرُ

یَسِّر یا مُسَهِّلُ سَهِّل یا مُتَمِّمُ تَمِّم بکشاید خدا انه عالم

له در رحمت

بدو الباب دنیوی بمرتبهٔ که از ضبط کردن آن

باز ند قسم بذات خدای تعالی که مجرب است بکرات

دعای بار هم بفروشش برسد تا جنس بار صحیح سالم بوصل برسد

از بلای فرسیدن بارا این دعا را بنویسد زود بفروشش میرسد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ

الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ

يُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰىةِ

وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفٰى بِعَهْدِهِ

مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ

بِهِ وَذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

اگر بر کیمسه‌نك [illegible] مرض اولورسه [illegible] دفعه

[illegible] باغلیه یعنی مرضی [illegible]

اگر بر کیمسه‌نك [illegible] [illegible] دفعه [illegible]

یا الله یا الله [illegible]

هر کسی خواهد باکی از کسی نداشته
باشد
این دعا بنویسید با خود نگهدارد
یا حی تو یا قیوم یا ذوالجلال والاکرام

دوای سوزاک بیرکس سوزنک یا پرچندی که داشته باشد کرم در پالیت
سیاه رنگی به جو سیاه شباهت دارد و کمر داش هم بلکه کوچک دارد
به شباهت ساغری دانه دانه است و پشت او کوشت پشت هم تا
یا سه تا کره دارد بلندی و کلفتی او بقدر انگشت نهادت است
یعنی هم بند انگشت نهادت هیچ وقت پیدا نمیشود و
در وقت بهار است یعنی یکماه یا کمتر از عید نوروز گذشته با باران بسیار
بسیار زنند یا تگرگ روز داری باشند بهمراه او میافتند در کنار
راه و در رود خانه در طهران هم ماه از عید گذشته یا کم یا قبل پیدا میشود
وقتیکه پیدا نمود زنده بگذارند در میان پیاله درش محکم کنند تا
خودش بمیرد و خشک شود و طریق خوردنش اینست باید قویماق
بپزند بی نمک و بقدر یک سر ناخن انگشت کوچک یا انکه
نصف دانه پسته بریزند میان قویماق و بعد بخورند

وبعد از خوردن آن هیچ چیز نخورد تا عصر وقت عصر شد با برنج
با روغن بپزند بخورد و بعد از خوردن دوا یکهفته گوشت نخورد
وبعد از خوردن دوا اگر بسیار کار کرد و آرام نگرفت باید بقدر پیالهٔ
ماست تازه بی نمک بخورد تا قدری آرام بگیرد اگر بخوردن ماست
آرام نگرفت و بسیار کار کرد و تشنگی کرد سری یک خروس را
ببرند و میانش خالی کنند با پوست و پر بکوبند و ببندند در سر زهارش
در روغن زیتون را ازدی مقعد بمالند الا سر ذکر و مالش خوب
بکنند و هر جایش درد میکند هیچ بهوشیه را بار و چنین ببندند و بمالند
هر جایش درد میکند دردش میافتد آرام میگیرد و بعد سه روز
دوا خوردن باید خون از صاف پایش بگیرد بقدری که خون
صاف شود و غلیظ نباشد اگر خونش صافتر است کمتر اگر
غلیظ تر است زیاده تر بگیرند اول باید از ساق پای راست
بگیرند و بعد از یک هفته از پای چپ بگیرد و بعد از دوا خوردن
و خون گرفتن سه روز هم زنجبیل نبات جا بخورد و خلاص
میشود خدا امتحان است باید دوا را زیاد نخورد همین قدر که

در کتاب جیوة العیون ابودجانه از حضرت پیغمبر روایت
میکند و معروف حرز ابی دجانه است ابی دجانه گوید
که مرا از شیاطین جن در آزار بودم به پیغمبر شکوی کردم
از دست گروه شیاطین آنحضرت بجناب امیر المؤمنین ع
فرمودند که این حرز را نوشتند بمن دادند و من با خود
داشتم چون شب شد خوابیدم در زیر سر گذاشتم چون نیمه شب
بیدار شدم صدای شنیدم که بفریاد میگفت ای ابودجانه
ما را سوختی از برای خدا دیگر بخانه تو نمی آییم و بخانه که این
حرز باشد نمی رویم این است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
هٰذَا كِتَابُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اِلٰى مَنْ طَرَقَ الدَّارَ مِنَ الْعُمَّارِ وَالزُّوَّارِ
اِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ اَمَّا بَعْدُ

فَاِنَّ لَنَا وَلَكُمْ فِي الْحَقِّ سَعَةً فَاِنْ يَكُ عَاشِقًا
مُولِعًا اَوْ فَاجِرًا مُقْتَحِمًا فَهٰذَا كِتَابُ اللّٰهِ يَنْطِقُ
عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ وَرُسُلُنَا يَمْكُرُونَ مَا تَمْكُرُونَ اُتْرُكُوا
صَاحِبَ كِتَابِي هٰذَا وَانْطَلِقُوا اِلٰى عَبَدَةِ الْاَصْنَامِ
وَاِلٰى مَنْ يَزْعُمُ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ
وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ حٰمٓ لَا يُنْصَرُونَ حٰمٓ عٓسٓقٓ
تَفَرَّقَتْ اَعْدَاءُ اللّٰهِ وَبَلَغَتْ حُجَّةُ اللّٰهِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

در یوم یکشنبه بکیرد تا یکشنبه دیگر که یکهفته بود باشد روز شنبه بگیرند تا منقطع و لَن ابن الملک در خانه ابن الحکم ... سر آنها اگر نشد تا ... ابن الحکم الاکبر ... ده بیک ... حمام ... کنند ... عدد ... کنند

٨	١١	١٤	١
١٣	٢	٧	١٢
٣	١٦	٩	٦
١٠	٥	٤	١٥

در خصوص گور کسی که
در خانه سیزدهم یک عدد علاوه
کنند اگر کسر کنند در خانه
١٦
نهم یک عدد علاوه کنند
اگر هم کسر کنند در خانه پنجم
٢٦ یک عدد علاوه کنند

یا وغعبائیل　　یا وغعطائیل

۱۲۳ ع	۱۳۱ ع	۱۳۴ ع	۱۳۰ ع
۱۳۵ ع	۱۲۶ ع	۱۲۴ ع	۱۳۴ ع
۱۲۸ ع	۱۳۲ ع	۱۳۶ ع	۱۲۵ ع
۱۳۸ ع	۱۲۴ ع	۱۲۷ ع	۱۳۳ ع

یا هغضکبیوش　　یا هغضیربوش

این طلسم باید میان طاس نوشته تخو و حرز را این اذا زلزلت الارض
تمام بنویسند و بعد یا قومنا اجیبوا داعی الله و امنوا به
یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم و من
لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض و لیس
له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال
مبین و بعد هم این سوره یس تا آخر سوره و بعد آیة
الکرسی تا خالدون بنویسند و بعد آمن الرسول

و الیک المصیر و بعد قل اللهم مالک الملک تا انک علی کل شیء قدیر
و بعد لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره بنویسند از سوره حشر
و در سوره احقاف حم و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن
تا من عذاب الیم بنویسد و بعد عزمت علیکم و اقسمت
علیکم یا ملائکة الله العظام من العلویات
و السفلیات و یا خدام هذه السورات
و هذه الطرفع المبارکة و هذه الآیات المبارکات
و بحق الذی لا یموت و قیوم الذی لا ینام
و بحق کهیعص و بحق حم عسق و بحق و انه
من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم
الا تعلوا علیه و اتونی مسلمین و بحق
علی ابن ابو طالب علیه السلام و بحق

فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم وبحق تورات موسى
وبحق انجيل عيسى وبحق زبور داود وبحق صحف ابراهيم
وبحق فرقان محمد صلعم وبحق نقش خاتم سليمان وهيكل سليمان ع
وبحق آصف ابن برخيا أجيبوني واطيعوني وجروا هذه الطاك
الى طريق السارق آمال فلان کس هر چه برده است باید اسم اظهار
بنویسند و هفت موزع طای یا قومنا اجیبوا داعی الله بنویسند و
چهار موزع طای اجب یا جبرائیل اجب یا میکائیل اجب یا اسرافیل
اجب یا عزرائیل وبلس ازاین چهار اسم ویاقومنا اجیبوا داعی الله
این را باید نوشت یا معاشر الارواح من جانب المشارق و المغارب
والجنوب والشمال احضروا احضروا احضروا یاقومنا اجیبوا داعی الله
ولا تسلط الله تعالی علیکم شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران
دعای حق نور در طاس چند بنویسد طاس را ابر میافتد بامر خدا
ترقانوس الادحینوس انینوس بشار
جاوبزا اهیا شراهیا وملائکته
یا غالب الرحمن ویا موسی بن عمران جرم
هذه طاس الا طرنیق المال اکر دزد میکرد الا طریق
سارق

بتاریخ یوم سه شنبه بیست پنجم شهر رجب المرجب حسب الخواهش قبله گاهی [illegible]

انجمند که به رسم یادگاری قلمی شد سنه ۱۲۸۸

بانگ خروس بی هنگام

اگر شب شنبه بانگ کند صاحب خانه بیگانه را دوست دارد

اگر شب یکشنبه بانگ کند اجل صاحب خود و نزدیک باشد

اگر شب دوشنبه بانگ کند خیر و برکت صاحب خانه بهره باشد

اگر شب سه شنبه بانگ کند صاحب خانه را فرزند نرینه بوجود آید

اگر شب چهارشنبه بانگ کند صاحب خانه توانگر گردد

اگر شب پنجشنبه بانگ کند صاحب خانه را زحمت رسد

اگر شب جمعه بانگ کند صاحب خانه بیمار شود

بانگ کردن مرغ خانه

اگر روز شنبه بانگ کند صاحب خانه بر بلا مبتلا شود

اگر روز یکشنبه بانگ کند صاحب خانه بر کسی عزیز و مهربان گردد

اگر روز دوشنبه بانگ کند صدقه باید بدهند

اگر روز سه شنبه بانگ کند فرزند نیکو پیدا شود

اگر روز چهارشنبه بانگ کند با کسی خصومت کند

اگر روز پنجشنبه بانگ کند کدخدا شود

اگر روز جمعه بانگ کند صاحبش توانگر گردد

کاتب الحروف نصرالله ابن مرحوم میرزا بابا شاهرودی

چون زنی که فرزندش نماند از هفت نه ارد گندم پیدا کند و در دامن خود خمیر کرده
در تنور نان بپزد و بعد این طلسم را بر آن نان ها بنویسد و بخورد و بخورد سگ سیاه دهد
مجربست ۱۱۱۱۹۱۱ ع ۱۲۴۴۴۹۹ [illegible] ۱۱

جهت حاصل شدن فرزند در هنگام مجامعت این دعا را بنویسد بر بازوی
راست زن در وقت مقاربت بزاد حاصل شود هرگاه بر درختی که بار نمی‌دهد
بندد و بار آور گردد باذن الله تعالی دفع آبله پیش از آنکه در آمده باشد این دعا
و این اشکال را بنویسد و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین

[illegible]	۳۲۴	۲۲۸	۴۵	۲۲۲	۱۰۴	۱۰۵	۳۲۸	
[illegible]	۶۴۱	۳۰۶	۱۰۴	۲۸۲	۴۸	۴۷	۳۸۶	

چون خواهی کسی را از راه دور بیاوری بنویس این نام ها را و فتیله کن در چراغ
بگذار تا بسوزد هر [illegible] باشد که بشاء الله حاضر آید

[illegible]	حج	الادع	الرعمه	ومسم		سم
ملح	اهم اها وها عم معرس مما					

البغض العداوت والبغضا الی یوم القیامة
ام ۶ و م ۱۱ ۶ ۶ و ه م ۴ ۶ ۱ ه ۱ و سع

م م م والعداوت البغض الی یوم للقیامة
۲ س بهم فلان ابن فلان

جهت سوزاک پوست فندق را مثل قهوه بو داده بعد در میان هفت فنجان
آب بجوشانند تا یک فنجان بماند هر روز صبح ناشتا بخورد ان شاء الله شفا یابد

باب از برای محبت این طلسم بر کاغذ نعل اسب بنویسد و بعد از آن در زیر
آتش دفن کند بمجرد گرم شدن نعل دیگر او را هیچ صبر و قرار نماند
و صاحب کتاب نوشته بود که مکرر به تجربه رسیده است هیجت فلان ابن
فلان علی حب فلان ابن فلان العجل ۱۲ ال ۶ ۳

جهت عداوت و دشمنی بنویسد و در خوابگاه وی دفن کند و اذا
قال ربک للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
لم یکن من الساجدین و القینا بینکم العداوت والبغضاء
الی یوم القیامة بدشمنی و عداوت فلان بنت فلانه
الی قلب فلان و [illegible] فلان ابن فلان

[illegible]

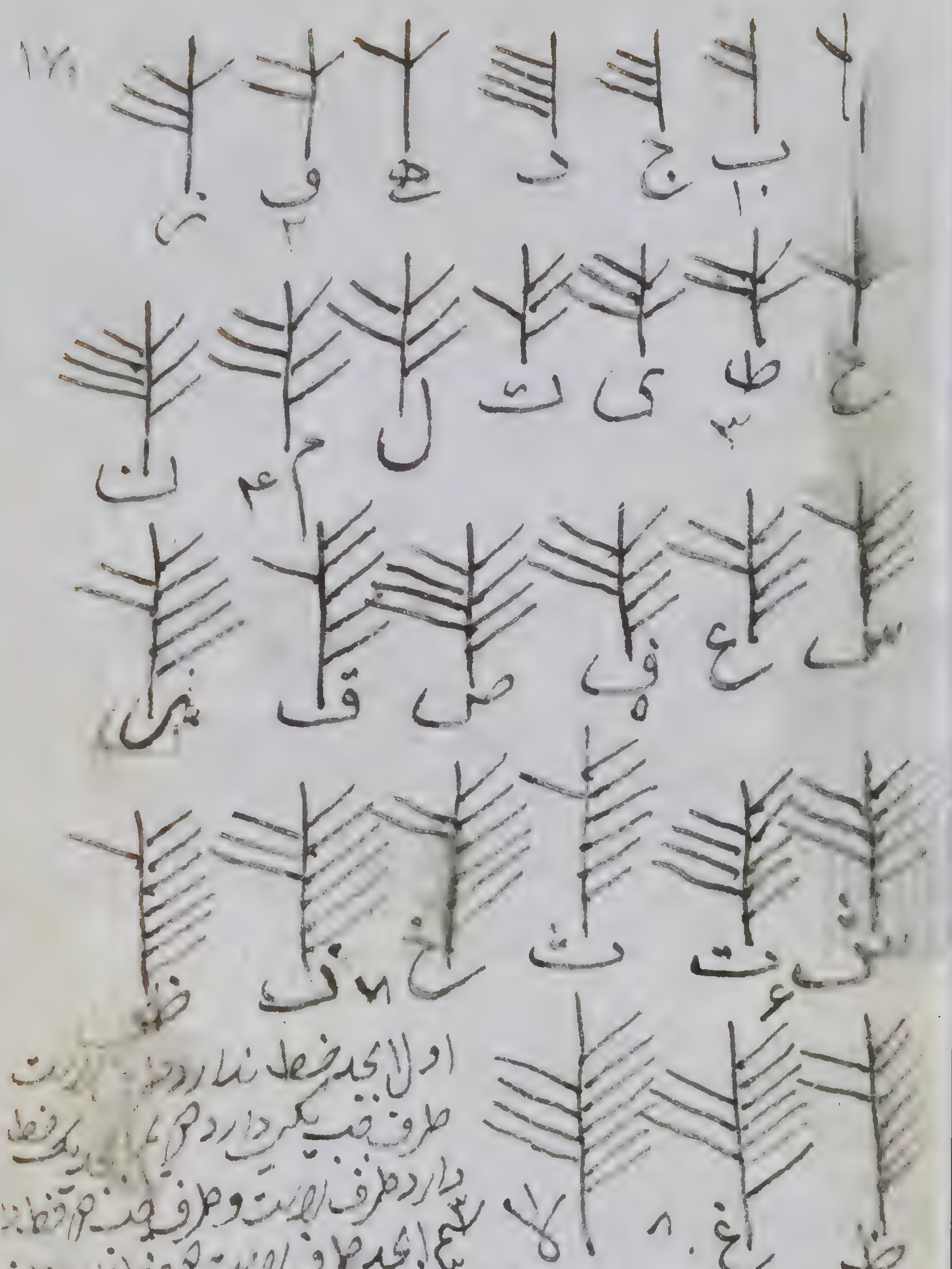

اول ابجد خط ندارد دوم ابجد طرف راست
طرف چپ یکی دارد سیم ابجد یک خط
دارد طرف راست و طرف چپ سیم خط دارد
چهارم ابجد طرف راست سیم خط ندارد طرف
چپ سه خط دارد کلمه چهارم طرف راست
سه خط دارد طرف چپ چهار خط دارد کلمه پنجم طرف راست چهار خط دارد
طرف چپ چهار خط دارد طول دادن بکار نخورد اول ابجد خط ندارد هر
ابجد هشت حرف است بعد از این هر حرف یکی زیاد میشود آخرش طرف راست
هفت حرف میشود

بجهت تسخیر جن طلوع آفتاب ۱۷ مرتبه و غروب آفتاب هفده مرتبه
بگوید سبحانک یا کوتیا سبحانک لوتیا سبحانک
سخر لنا الجن و توابعهم بحق حقک یا سبحان
برحمتک یا ارحم الراحمین چنان بخوند که ابتدای طلوع ابتدای
ذکر باشد و آخر طلوع آخر ختم ذکر شود و در وقت غروب همین طریق
عمل کند باید هفده روز بخوند اگر یک دفعه رد شود باید از سر بگیرد
اسامی اصحاب کهف هر کس بنویسد سر گیر دارن بچه آویزان
کند گریه نمیکند یا الیف بندد از چشم بد ایمن میشود
مکلمینا مکسلمینا تملیخا یملیخا مرطونس
میر طونس قطمیر

حب قوه باه و کمر و چشم نافع است
یک عدد گنجشک نر را گرفته ذبح نموده پرهایش را
پاک کرده یک مثقال زعفران و یک مثقال هل و یک مثقال
دارچین و یک مثقال جوز بویا کوبیده در شکم آن کرده شکم او را
دوخته و بالای آنرا خمیر گرفته داخل در شیر گاو انداخته
بجوشانند تا آن وقت که شیر زرد شود بعد آنرا بیرون
آورده خمیر آنرا پاک کرده آن گنجشک را نرم بکوبند قدری
عسل داخل کرده حب کند بقدر نخود خام سه حب را بخورد
سه ساعت فاصله اثر تمام خواهد کرد بتجربه رسیده

طریاق فاروق که بعضی آنرا افیون مصری گویند و بعضی آنرا
اسرار اطباء گویند جهت دفع برص و سکته و لقوه و رعشه و العرق النسا و وجع
مفاصل عرق النسا و داخل ضماد زیر دانیر قوه کمر و قوة جشم
گزیدن مار و عقرب و زنبور خوردن طریاک و خوردن دفع
پیری سر و شراب و کم حیض زنان و زیاد آن و از ریاح و گرمای
ناقص و بر امراض خربوزه است و دفع سرفه و فلج هم نافع
صحیح بلی ناخوش ۲ نخود ابخور دعور آماها خوردن دو خوردن با ۱۰ اگر جمعه طریاک
نافع ۱ نیم سوار دیگر دیگر دو ره یک نخود جمیل کند

عزمت عليكم واقسمت عليكم يا ايها الحليمة
المعظمة المكرمة بعزت عزة الله وبنور
وجه الله بحق نقش خاتم سليمان ابن
داود ع وبحق عيسى بن مريم وحواريين
وبحق توراة موسى وانجيل عيسى
وزبور داود وصحف ابراهيم و
فرقان محمد ص وعليهم اجمعين احضر
في مجلسي العجل العجل العجل الساعة
الساعة الساعة يا قوم منا احسوا بحق الله
والا فسلط الله تعالى عليكم شواظ
من نار ونحاس فلا تنتصران انرا بخوانند
بخونند میمونه خاتون ام الجن بیاید این طیب
... داو امیر سند و ... نهم جا ...

بجهت تسخیر عون باید که ۳ یوم روزه بگیرد در این روزه
یا در بام بلند یا بر سر کوه یا چهار راه این عظیم را روزی
هفت صد مرتبه بخوانند تا اسبح احدی حرف نزنند اگر خلوت باشد بهتر است.

طال برد یشنی یهوش اشتی بروش
تبلیح اشتیاطو حش اجبنی عاجلا بحشطل
شطوش طیشطوش الوحا الوحا الوحا
یا ایها العون السامع التابع لقوة الروحانیه
هذه الاسماء وانت عارف بحقها
علیک اجبنی وتظاهر لی ولا تتاخر
عنی ساعة واحدة فتکون من المعذبین
او من الخاسرین الی یوم الدین

سفره سبز چین چهار شمع روشن کند غربال باشد بجای سفره
بهطارت اگر نباشد سفره باز نه هفت جوب هفت میوه را
آتش کند هفت بوی خوش در روی آن آتش کند
اگر نباشد یکی کفایت میکند اگر میسر باشد هفت رنگ تخم مرغ درست
کند اگر نباشد خاگینه درست کند همین یکی بسیست اگر میسر باشد
هفت رنگ طعام پلو باشد سیر و پیاز و تره در سفره نباشد
اگر سبزهای دیگر باشد عیب ندارد و هفت میوه در سفره باشد
و هفت شیر بیز باشد اگر میسر باشد در خانهٔ هفت فاطمه
نام گدائی کند آرد جو بگیرد اگر نشد گندم باشد اگر میسر نشد آرد
از خانهٔ خویش خمیر کند هفت جور نان درست کند و آب
هفت چشمهٔ یا چاه خمیر کند اینها را جمع کند در روی غربال
یا سفرها در روی اینها یا قدیفه یا کار سفید در سر آن سفره برپا کند
اگر میسر باشد عزیمت چهار مذهب هفت مرتبه بخوانند در روزهای
یکشنبه چهارشنبه بهطارت اگر یهود باشد یا گوسفند سیاه یا مرغ سیاه

اگر نصارا باشد یا گوسفند قرمز یا مرغ قرمز اگر مجوس باشد یا گوسفند یا مرغ
زرد اگر مسلمان باشد یا گوسفند سفید یا مرغ سفید در وقت ذبح
آن هفت مرتبه همین چهار کیش را بخوانند آنچه در خون است زیر آن
مرغ یا گوسفند ببیند از دو بیمار هم ببیند از دو چیز از گوسفند مرغ
هر چه بینند از دو دندان هم نزنند هر چه از پوست پیر شاخ
و استخوان هر چیز که نمیتواند بخورد با جو با هفت میوه که هر یک
یک عرق باشد در کهنهٔ بیمار کفن کند در میان قبرستان قدیم
دفن کند و استخوان دندان نزنند اگر بجهت طفلست زن
شوهر باهم بخورد اگر نا خوش دیگر است بیمار بخورد اگر بار رشت
الحاله باشد بفقرا بدهد باید در سفره نمک الشته باشد این
تمام سفرها لبریز میباشد اگر نمیتوانند اینها را درست کند بقدر قدرت
درست کند

اینها دوا خیلی تجربه رسیده است که هر کس از این دوا بخورد بی پسر دارد الله
خداوند عالم اولاد مرحمت کرد بدون سوزش بی عیب ندارد

ملک باد ۴ مثقال	ملک ازرق ۴ مثقال	دهن بسته ۴ مثقال	بسته صحت ۴ مثقال	بر صحت ۴ مثقال
ترنلبین علف ۴ م	ترنجبین ۴ م	هندوانه ابوجهل ۴	زهره گاو ۴	بیخ انار ۴
تخم ... ۴	مغز حصه کبد ۴	مغز حصه بادام ۴	مغز حصه قبالو ۴	مغز حصه زردالو ۴
مغز بادام شیرین ۴ م	مغز حصه زردالوی تلخ ۴ م	تخم خیار بالنگ ۴ م	تخم دستنبول ۴	خاکشیر ۴
نبات مصری ۴	نبات سرخ ۴	قند ۴	شکر سفید ۴	شکر سرخ ۴
مغز پسته ۴ م	مغز فندق ۴	زردچوبه ۴	جواجوا ۴	بیخ نیلبین ۴
رازیانه ۴ م	مغز ۴	انگور صوره کشاش ابریشم ۴	نمک طبرزد ۴	تخم کاهو ۴
پسته دراغ ۴ م	بنفشه ۴	بابونه ۴ م	قیر صابر ۴	عود سلیم ۴

اینها الا ممزوج نموده هر قسم علاج بدانند از عقب شاف نماید
شاف که درست شد در روغن زنبق بیندازد بعد بردارد
...

بعد از آن که جن حاضر شد امر کند که پادشاه بیاید و آنرا تمام کند
و سعی کند که صلح کنند و پادشاه بگوید که حکم کند که صلح کنند و ... صور زند
اگر قبول نکرد به پسر پادشاه بپرسد که اذن بده اذن داد در شیشه کند
یا بسوزاند یا به بند و دعای اینست که ریسمان از موی بز سیاه
یا ریسمان که دختر نابالغ رشته باشد از نیلبند یا ابریشم هفت رنگ
ابریشم از همه بهتر است امر کند که پادشاه بفرماید دست پای جن علی حده
به بندند انگاه ریسمان را با اطراف دایره یا ظرف آب یا طلسم
هر کدام باشد بگیرد گره کند بگو عقدت بعقد الله الغالب و بعقد سلیمان
ابن داود ع و بعقد علی ابن ابو طالب علیه السلام و بعقد
و بعقد الله الله بسم الله جن عاصی را بسته باشد با تمام نکند یا سلیم
احد نکند باید باذن الله و باذن سلیمان ابن داود ع

وباذن جميع ملائكة الله وانبياء الله وباذن علي ابن ابو طالب عليه السلام

وکره کلر کبسته میخ وبر کاهساک کردرشته کنیز شید الا

دهنش نیز دیگ مخطط بلدار رد وبلو که یادشاه او الدر شته کنیز

الکر نلد باخطاب بکو بسم الله الحنان المنان الذي لا

يجاوزهن في البحر والبر والجبال والاشجار في

المشارق الارض ومغاربها وسهلها وبرها وجبلها

او في اليمين او في اليسار بسم الله اربنا بريا وبرخاک کر این جن

که اطاعت نمیکلند بسوزان ریسمان لابرآتیه بسوزان وبکو بسوزاینده

ای جن عاصی باذن خداوند قهار جبار وبکو احرقتکم

باذن الله اگر خلیفت اتش اغذاب کنیز با نوع دیگر بسوزا

ایة الکرسی وشد وچهار قل بر آبخون بدم وبر آبخون له اعذابهم

عذابا الیما و آن آب را بر صورت ایشان که جن میسوزد دهان عند

بیمار

الکر

الکر نوع دیکراو اعذاب کنیز بر کف دست مصروع بنویس که ونزن فنا هم

عذابا فوق العذاب وبفرما که دست در مقابله جن نکاه دهد

دهد که جن آتش گیرد واگر اسم شیطان ونمرود وفرعون وشداد

وهامان وقارون بر چوب بید بنویس یا بر پارچه از لباس کهنه

بیمار بنویس وبسوزان که دودش در دماغ بیمار برسد یا در زیر دامن

بیمار برسد جن بسوزد ودیگر کسیکه غش کرده باشد مهنی که بیابند

بخوان انا رسول رسول الله یا جن الوادي الصفراء

والصفوراء اترکو فلان والا ابتلکم وعقدتکم

وبعقد الله فخرج یا ملعون فانک رجیم

وعلیک لعنتي الی یوم الدین

بجهت ضرالحال حضرت علی فلان ... مرزا ... کردار زاده یدر بنده باشد در ... هستند در بلاد ... مرزا ... دم ... وابو القاسم ... وعلی ... ابن نسخ نفر ... [illegible] فلان مرزا ... ولد ... [illegible]

بجهت آوردن چهار حضور از جن هر ۱۷ بار بخوانند می آیند

یا احسن المجوس والمجوسیه والنصرانی والنصرانیه

والیهود والیهودیه والمسلم والمسلمیه فی قلوب بنی

آدم وبنات حوا عزمت علیکم واقسمت

علیکم بتوریة موسی وانجیل عیسی وزبور

داود ع وصحف ابراهیم ع وفرقان محمد صلی الله

علیه وعلیهم اجمعین ان تجیبوا الی المجلس

هذا بحق انکوش وتنکوش وعمنوش وبحق

حوشوش انه لقسم لو تعلمون العظیم احمتهوه

فاجر بایتا هلیکا ملیکا نفیتا طارش طورشا

انستو یا رحمن یا رحیم اذهن بقدوس

طعطی

طعطی طل طلح بحرمت مشمشة وبحق

نقش خاتم سلیمان ابن داود ع احضروا

احضروا احضروا یا قومنا اجیبوا داعی الله

اجیبونی ان علو ما امرتکم بحق ایاک نعبد

وایاک نستعین والا فسلط الله تعالی

علیکم شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران

الوحا الوحا الوحا الساعه الساعه الساعه

عجلو عجلو عجلو تبارک الله علیکم وفیکم و دیگر بعد از فاندن

دعا ده مرتبه بگوید یا الله ده مرتبه یا شافی یا کافی یا مجیب ده مرتبه بگوید

یا محیی الاموات احی هذا المیت الجن اگر مرده زن باشد بگوید

هذا هذه بگوید

بنظر مجنون بدارند خواه دو زینه
باید دو خواه بر کاغذ نقش بازکه چهر
در میان لیار حاضر شود البته

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	[redacted]	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۱۶

در دو مثل اسم مبارک الله د باید عزیمت
خواند اگر بدهند والرندانند بگوید قل
اوحی الی انه استمع نفر من

۴	۳	۸
۹	[redacted]	۱
۲	۷	۶

۵

الخ احفرونی احفر و فی احفر و بی سا سا سمنا
سمو ما هم احفر و فی یا اهباب الجن یا دضیع الجن
یا خبیث الجن اجی توده ... والنجد ... ابور دد
... ما احفروا فو منا اجیبوا عن بلد
... ستو ترکه ایند

دوشنبه یکشنبه شنبه سه شنبه چهارشنبه
روقیائیل جبرائیل عزرائیل میکائیل
پنجشنبه جمعه شنبه اسم ملک
صرفیائیل عنائیل کسفیائیل
هستند هر روز باید کار بکند اسم آن ملک را بگوید از آن
ملک یاری ... که کارش زود درست شود

۱۲۷

به جهت ... و ... اولاد ...
... بکنند
... ۳ مثقال
... ۴ مثقال
... ۳ مثقال
... ۳ مثقال
... اول ... نباید بعد ...
... پنج روز ... صلاحیه ... پنج ...
... پنج روز ... دارو ... مرغ ...
... ابریزد ...
... و ... دوا ... حمام ...
نبات ... نباید ...
... ۱۲ مثقال
۱۰ مثقال
... ۳ مثقال

انهار الصیرم کویندبا آب خیر کنند تا شاف سازند بنا خونک بکشد
بادفعات مکرر تا فع است از دوای صرع عیاعلی بکوبند تمر سید
۱۲۹۸

حکما گفته اند که از مقطوع و قت تکه روح را در بدن با وتعلق تام است و تحرکات
هر روزی از ایام ماه رنگ در عضوی است و گفته اند که در هر عضوی که باشد باید ان عضو را
از صدمات محافظت نمود از فصد و حجامت و غیره که الم با و رسد

۱ کف پا	۲ در کعب	۳ در ساق	۴ در زانو	۵ در ...	۶ در فخذ ایمن	در بازو
درنبان	۸ در شتی	۹ در پشت	۱۰ در دندان	۱۱ در فخذ ایسر	۱۰۲ در عجسیه	۱۰۳ در ذقن
۱۰۴ در ران	۱۰۵ در ساعد چپ	۱۰۶ در ساعد راست	۱۰۷ در امعا	۱۰۸ در پهلو	۱۰۹ در ناف	
۲۰ در انگشتان	۲۰۱ در پا	۲۰۲ در شکم	۲۰۳ در جگر	۲۰۴ در ...	۲۰۵ در پستان	
۲۰۶ در سینه	۲۰۷ در سپرز	۲۰۸ در سر و گردن	۲۰۹ در دست	۳۰ در پشت		

تولد نور چشم امحسین غره ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۵۰

تولد نور چشم امحمد مهدی ولد حسین دوازدهم شهر شوال المکرم در یوم سه شنبه که
عید نوروز و غره عید رمضان شد در یوم چهار شنبه سه ساعت از روز گذشته
محمد مهدی بدنیا آمده است هزار و دویست و هفتاد و نه سنه ۱۲۷۹

تاریخ تولد نور چشم امحمد جعفر ولد برادرم حسن بیک ایروانی
در شب دوازدهم شهر رجب المرجب چهار ساعت و نیم از اذان
صبح مانده بدنیا آمده است که یوم پنجشنبه باشد سنه هزار
و دویست و هفتاد از هجرت نبوی بوده است سنه ۱۲۷۰

تاریخ تولد نور چشم امابو القاسم ولد حسن بیک ولد عباس بیک ایروانی
در دار الخلافه طهران در یوم چهار شنبه آخر صفر المظفر
یک ساعت به ظهر مانده بیست و سیم شهر فوق سنه هزار و دویست
و شصت و هشت سنه ۱۲۶۸

تولد نور چشم ام زهرا سلطان خانم صبیه حسین ولد علی ایروانی
در یوم چهار شنبه سیزدهم شهر شوال المکرم چهار ساعت به غروب
مانده بدنیا آمده است سنه ۱۲۷۶

شاف از برای خونک چشم ... در ماهیران ... دانک ... دانک

بازبین شد وقف کتابخانه آستان قدس رضوی ... ۱۳۷۱ ش

نمیدانم ... زنجیر ...
سکینه بابا

نمیدانم ... سکینه بابا

نمیدانم عمه‌ام زینب ...

نمیدانم عمه‌ام ام ... بابا ... طفلکش
سکینه بابا
نمیدانم عمویم عباس ...
سکینه بابا

دراین ویران در ... تا کی
زنجور کین ... پدر تاکی

نمیدانم جده‌ام زهرا بابا
سکینه بابا

نمیدانم صغری ... بابا
سکینه بابا

دراین ویران در ... تاکی
زنجور کین ... پدر تاکی

۲۹۳	۲۸۸	۱۳۲	۱۳۶
۲۸۷	۲۹۰	۱۳۹	۱۳۳
۱۳۸	۱۳۴	۲۸۶	۲۹۱

این طلسم ... نزدیک ... بیاید

کتابخانه آستان قدس
سال ۱۳۴۸ ... بازبینی شد